

فقه ۹۰

۷۵ پیام تبیین
پیرامون روند
تغییرات پوشش در
ایران





سایر آثار تولید شده در مرکز راهبری پیام

@paiamenehzat





خط‌گفتمان مقاومت	۷۰ پیام تبیینی پیرامون روند تغییرات پوشش در ایران
دقیقه ۹۰	- تهیه و تدوین: مرکز راهبری پیام - تألیف: دکتر راضیه اکبری، آرمان مهدوی
آبان ۱۴۰۴	

فهرست

۲۱	محور اول	ماهیت مسأله حجاب
۲۲	پیام اول	چالش مسأله پوشش، اقتضای طبیعی رقابت الگوی زن ایرانی با نظام ارزشی غرب است.
۲۴	پیام دوم	استحاله فرهنگی به مرگ تمدنی منجر خواهد شد.
۲۶	پیام سوم	حجاب؛ بروز ایده مقاومت در عرصه معنای زندگی است.
۲۸	پیام چهارم	الگوی زن ایرانی، ارسال دائمی سخن جدید به جامعه جهانی است.
۳۰	پیام پنجم	زن ایرانی، ضربه مهمی را به تصویرسازی تمدن غربی وارد آورده است.
۳۲	پیام ششم	حجاب سوغات زن ایرانی برای بشر امروز است.
۳۴	پیام هفتم	انقلاب اسلامی، دوران شکوفایی اجتماعی زنان در تاریخ معاصر ایران است.
۳۷	پیام هشتم	مسأله زن، بحرانی‌ترین موضوع در جهان امروز غرب است.
۴۰	پیام نهم	برهنه‌سازی جهان، نتیجه تسلط جریان سرمایه‌داری در ۲۰۰ سال اخیر بوده است.
۴۳	پیام دهم	پوشش زن ایرانی، مقابله با بزرگترین جنایت در تاریخ تمدن غرب است.
۴۵	محور دوم	وضعیت اجتماعی امروز

پیام یازدهم	۴۶	در دقیقه نود قرار گرفته ایم.
پیام دوازدهم	۴۸	جامعه ایران به وصف کلی موحد و مؤمن است اما از خطر استحاله فرهنگی به دور نیست.
پیام سیزدهم	۵۰	غلبه بر جمهوری اسلامی فقط از مسیر تغییر فرهنگی امکان پذیر است.
پیام چهاردهم	۵۲	با رهاشدگی پوشش از حالت دوقطبی به وضعیت دو جامعه ای وارد خواهیم شد.
پیام پانزدهم	۵۴	پوشش اسلامی و حضور اجتماعی زنان از هویت انقلاب قابل انفکاک نیست.
پیام شانزدهم	۵۸	تضعیف حجاب، ضربه به بارزترین نماد هویت جامعه ایمانی است.
پیام هفدهم	۶۰	مسئله یک دگرگونی فرهنگی است که خود را در کالبد پوشش به نمایش گذاشته است.
پیام هجدهم	۶۲	عدول از حجاب برتر، روندی است که مرزی ندارد.
پیام نوزدهم	۶۴	موج دوم تابع احساس غلبه اجتماعی خواهد بود.
پیام بیستم	۶۶	استراتژی غرب، تله گذاری برای دوراهی واکنش سخت یا انفعال است.
محور سوم	۶۹	مقایسه تطبیقی
پیام بیست و یکم	۷۰	از درخشان ترین موقعیت نسبت به وضعیت جهانی برخورداریم.
پیام بیست و دوم	۷۲	نباید تغییرات جهانی شاخصی برای عملکرد ما باشد.
پیام بیست و سوم	۷۴	شتاب تغییرات پوشش در ایران سریع تر از سایر کشورهای اسلامی بوده است.
پیام بیست و چهارم	۷۶	حجاب در سراسر دنیا هم پدیده ای سیاسی است.
پیام بیست و پنجم	۸۰	هیچ جامعه ای به اندازه ملت ایران تحت آماج تهاجمات فرهنگی نیست.
محور چهارم	۸۳	عوامل ایجادکننده
پیام بیست و ششم	۸۴	پیشران مسئله پوشش، شناختی و گفتمانی است.
پیام بیست و هفتم	۸۶	سبک پوشش در نوجوانی شدیداً هویتی است.
پیام بیست و هشتم	۸۸	مادامی که گفتمان حجاب اجباری پایدار است هر اقدام فرهنگی به انزوا خواهد رفت.
پیام بیست و نهم	۹۰	بدپوششی برای افزایش پذیرش اجتماعی و ارتقای محبوبیت صورت می گیرد.
پیام سی ام	۹۲	اعتراض سیاسی از طریق کشف حجاب ضریب انگیزشی بالایی ندارد.
پیام سی و یکم	۹۴	بخشی از زنان و دختران ایرانی خود را شهروند جهانی می پندارند.

پیام سی و دوم	۹۶	تغییرات جامعه ایران در مساله حجاب به لایه نظام ارزشی نزدیک شده است.
پیام سی و سوم	۹۸	جریان معارض با سه گانه؛ بازار، روایت و مراجع اجتماعی، اکوسیستم خلق کرده است.
محور پنجم	۱۰۱	زمینه‌های تشدیدکننده
پیام سی و چهارم	۱۰۲	کرامت انسانی زن به طور طبیعی مورد تهاجم نظام سرمایه‌داری است.
پیام سی و پنجم	۱۰۴	با سیاست‌های شهرسازی، سبک زندگی فعلی بر مردم تحمیل شده است.
پیام سی و ششم	۱۰۶	کیفیت معیشتی، موقعیت مردان در چارچوب دهی به هویت فرهنگی خانواده را متزلزل کرده است.
پیام سی و هفتم	۱۰۸	ناکارآمدی در اداره اقتصادی، یک نظام معنایی و ارزشی را بی اعتبار می سازد.
پیام سی و هشتم	۱۱۰	بی توجهی نسبت به تبعیض‌ها، ورود حاکمیت در مسأله پوشش را دشوار می سازد.
محور ششم	۱۱۱	دلالت‌های سیاسی و اجتماعی
پیام سی و نهم	۱۱۲	تمایز پوشش در نسل‌های مختلف، نمی تواند احرازکننده گسست نسلی در ایران باشند.
پیام چهارم	۱۱۴	ادعای ضریب نداشتن پوشش در دینداری جامعه، منطقی نیست.
پیام چهل و یکم	۱۱۶	برهم خوردن طرح دشمن توسط بانوان شُل حجاب، نشانه پیچیدگی هویت زن ایرانی است.
پیام چهل و دوم	۱۱۸	روند تغییرات با هیچ منطقی خود به خودی به نظر نمی رسد.
پیام چهل و سوم	۱۲۰	دهه شصت به تله‌ای ذهنی برای سنجش روند تحولات پوشش مبتدل شده است.
محور هفتم	۱۲۴	وضعیت حکمرانی
پیام چهل و چهارم	۱۲۵	معطل گذاشتن قانون، سیگنال‌های نادرستی را به جامعه مخابره می کند.
پیام چهل و پنجم	۱۲۶	نابسامانی پوشش هشدار برای بازنگری در نظام تعلیم و تربیت رسمی است.
پیام چهل و ششم	۱۲۸	وضعیت فعلی در مواجهه با پوشش، القای حس تسلیم در برابر دشمن است.
پیام چهل و هفتم	۱۳۰	حجاب‌گستری خودش ضلع مهمی از سناریو امروزین جنگ است.
پیام چهل و هشتم	۱۳۲	جامعه تغییر در سیاست‌ها را تبذل در حکم الهی فهم می کند.
پیام چهل و نهم	۱۳۴	باید ترک فعل مسئولان به یک جرم قابل پیگرد تبدیل شود.
پیام پنجاهم	۱۳۶	باید میان مدارا با وادادگی تفاوت قائل شد.
محور هشتم	۱۳۷	نقد رویه‌های موجود

پیام پنجاه و یکم	۱۳۸	پرداخت مستقیم به واژه حجاب، بهبودی در وضعیت پوشش ایجاد نکرده است.
پیام پنجاه و دوم	۱۴۱	سال‌ها تلقین کرده‌ایم که میان پوشش و موفقیت رابطه عکس برقرار است.
پیام پنجاه و سوم	۱۴۲	حجاب‌خواهان و حجاب‌گريزان در دو جهان شناختی متفاوت سیر می‌کنند.
پیام پنجاه و چهارم	۱۴۴	تاکید بر ادبیات شرعی بدون پرداخت به منطق منافع آن برای جامعه اثرگذاری کمی دارد.
پیام پنجاه و پنجم	۱۴۶	خطای راهبردی رسانه‌های انقلابی، القای در اقلیت بودن حامیان حجاب است.
پیام پنجاه و ششم	۱۴۸	تصور بی‌دینی یا غیرانقلابی بودن افراد ضعیف الحجاب، تناسبی با واقعیت ندارد.
پیام پنجاه و هفتم	۱۵۰	مرد محوری؛ اشتباه مشترک ما با فلسفه حجاب‌ستیزی غربی هاست.
پیام پنجاه و هشتم	۱۵۲	حتی اقداماتی برای تثبیت حجاب در نسل جوان محبته نیز صورت نمی‌گیرد.
محور نهم	۱۵۵	امکانات و فرصت‌ها
پیام پنجاه و نهم	۱۵۶	در منطق تحولات فرهنگی، "کار از کار گذشته" فاقد اعتبار است.
پیام شصتم	۱۵۹	جمیعت نود درصدی بانوان ایرانی در حال مقاومت است.
پیام شصت و یکم	۱۶۰	ناهنجار بودن برهنگی در عرف عمومی، از امکان‌های موجود برای ایجاد تحوّل است.
پیام شصت و دوم	۱۶۲	فطرت انسان بهترین سرمایه برای گرایش به حجاب است.
محور دهم	۱۶۵	راهبردهای تحوّل
پیام شصت و سوم	۱۶۶	باید برای زنان حجاب‌خواه، حمایت اجتماعی قوی‌تری در کشور فراهم کرد.
پیام شصت و چهارم	۱۶۸	زنان فرهیخته جبهه انقلاب باید حضور نمایان‌تری در صحنه فرهنگی جامعه داشته باشند.
پیام شصت و پنجم	۱۷۰	سناریوی مطلوب آینده، مدیریت تنوع در چارچوب شرع و قانون است.
پیام شصت و ششم	۱۷۲	هر نزاعی که میان گذشته‌ی ایستا و آینده‌ی پویا شکل بگیرد، برنده نهایی آن مشخص است.
پیام شصت و هفتم	۱۷۴	رسیدن به وضعیت مطلوب، تدریجی و زمانبر خواهد بود.
پیام شصت و هشتم	۱۷۶	دختران دوره متوسطه اول، دارای بالاترین اولویت هستند.
پیام شصت و نهم	۱۷۸	مهم‌ترین تحوّل، تغییر در اراده نخبگان انقلابی است.
پیام هفتادم	۱۸۰	فقط باید رقابت کرد.



«شما بدانید زنان مسلمان در بسیاری از نقاط دنیا امروز به شما نگاه می‌کنند و از شما یاد می‌گیرند. این‌که می‌بینید در بعضی از کشورهای غربی، در بعضی از کشورهای مسلمان اما با حکومت‌های غیر اسلامی، این‌طور حجاب اسلامی مورد تهاجم دشمنان دین قرار می‌گیرد، این نشان‌دهنده گرایش زنان به حجاب است. در کشورهای همسایه ما، آن‌جاهایی که به حجاب اهتمام نمی‌شد؛ در کشورهای اسلامی که بنده خودم از نزدیک بعضی جاها را دیدم که هرگز اسمی از حجاب در آن‌جا آورده نمی‌شد؛ در مدت بیست ساله بعد از انقلاب، زنان؛ بخصوص زنان روشنفکر و بخصوص دختران دانشجو، به حجاب گرایش پیدا کردند؛ علاقه پیدا کردند؛ رو آوردند و حجاب را حفظ کردند؛ که نمونه‌هایش علاوه بر اینها در کشورهای غربی هم مشاهده شده است. شما الگو باشید، شما نمونه‌اید.»

۱۳۷۹/۶/۳۰



مسئله ذهنی جامعه

حیات روزمره‌ی ایرانیان، در هر کجای این سرزمین که باشند و به هر طبقه‌ی اجتماعی که تعلق داشته باشند، با یک مواجهه‌ی دائمی، گریزناپذیر و بصری یعنی پدیده‌ی تغییرات پوشش عجین شده است. این مسئله به امری عینی و ملموس در صحن خیابان، فضای مجازی، محیط کار، دانشگاه و حتی در کانون خانواده‌ها تبدیل شده است. هر شهروند ایرانی، روزانه با نمودهای این تحول روبرو می‌شود و این تکرار، مسئله را به یک درگیری ذهنی مداوم تبدیل کرده است.

اهمیت این موضوع تنها در کالبد فیزیکی و ظاهری آن خلاصه نمی‌شود. هر مواجهه با سبک‌های اخیر پوشش، ذهن عموم جامعه و خصوصاً متدینین را به یک فرآیند پیچیده از تحلیل، قضاوت، پرسشگری و تعیین موضع وادار می‌کند. «چرا وضعیت به اینجا رسید؟»، «آینده دختران و جوانان ایرانی به کدام سو می‌رود؟»، «وعده‌های فرهنگی انقلاب چه شد؟»، «چه بلایی بر سر اسلام آوردیم؟»، «مقصر این وضعیت کیست؟» و «حدّ یقف این ماجرا کجاست؟». این پرسش‌های بی‌پایان، انرژی روانی عظیمی از ما گرفته و نشان می‌دهد که ما با یک پدیده‌ی دوجبه‌ی روبرو هستیم؛ وجه عینی که در خیابان دیده می‌شود و وجه ذهنی که در اذهان و افکار عمومی جریان دارد.

بنابراین، مسئله‌ی پوشش در ایران معاصر باید از دو منظر مجزا اما مرتبط تحلیل شود. نخست، به عنوان یک مسئله‌ی فرهنگی-اجتماعی که خود را در لایه‌ی عینی جامعه به نمایش می‌گذارد. دوم، به عنوان یک مسئله‌ی ذهنی یا یک برساخت روایی که به واسطه‌ی روایت‌ها، تفاسیر، پیام‌ها و تصویرسازی‌ها شکل می‌گیرد. این لایه‌ی ذهنی، به نوبه‌ی خود، تأثیری مستقیم و قدرتمند بر لایه‌ی



خط گفتمان مقاومت

دقیقه ۹۰۴

۲۰ پیرامون تبیینی پیرامون
روند تغییرات پوشش در ایران

عینی دارد، زیرا نگرش‌ها، ترس‌ها، امیدها، رفتارها و انتخاب‌های جامعه و در نهایت گفتمان مربوط به پوشش را شکل می‌دهد.

از فردای پیروزی انقلاب اسلامی، حجاب و پوشش همواره یکی از خطوط اصلی تمایز هویتی و از مناقشه‌برانگیزترین مسائل در فضای عمومی ایران بوده است. این مسئله به عنوان نماد بیرونی نظم جدید و یکی از شاخص‌های کلیدی اسلامیت نظام، همواره در کانون توجهات قرار داشته است. در طول چهار دهه‌ی گذشته، این موضوع همواره فعال بوده و کشمکش میان سیاست‌های رسمی و روندهای جاری در بطن جامعه، با افت و خیزهایی ادامه داشته است.

با این حال، آنچه پس از حوادث پاییز سال ۱۴۰۱ رخ داد، یک نقطه‌ی عطف تاریخی و یک جهش کیفی در ماهیت این مسئله بود. این رخدادها، مسئله‌ی پوشش را از جایگاه یک مسئله اجتماعی به سطح یک ابرمسئله‌ی ملی ارتقا داد. دیگر نمی‌شد آن را به عنوان یک موضوع فرهنگی در کنار سایر موضوعات دید، بلکه به کانونی تبدیل شد که بسیاری از مطالبات، حساسیت‌ها و سیاست‌های دیگر در آن تلاقی کرده و خود را از طریق آن بازنمایی می‌کنند. امروز بحث بر سر حجاب، دیگر فقط بحث بر سر یک حکم شرعی یا یک قانون اجتماعی نیست، بلکه به میدانی برای نزاع بر سر مفاهیم بنیادینی چون آزادی، هویت ملی، رابطه‌ی دین و حکومت، سبک زندگی، حقوق زنان، کارآمدی نظام سیاسی و آینده انقلاب اسلامی تبدیل شده است.

طبیعتاً این وضعیت جامعه را با یک آشفتگی ذهنی و سردرگمی روایی مواجه ساخته است. در غیاب یک تحلیل راضی‌کننده، روایت‌های متکثر، متضاد و غالباً ساده‌انگارانه فضای عمومی را درگیر خود کرده است. در چنین شرایطی، ارائه‌ی یک روایت معیار، نه به معنای یک روایت رسمی و دستوری، بلکه به معنای یک چارچوب تحلیلی منسجم و مبتنی بر واقعیت، یک ضرورت گریزناپذیر است. جامعه برای خروج از این سردرگمی، نیازمند آن است که بداند این تحولات از کجا نشأت گرفته، نیروهای پیشران آن کدامند، زمینه‌های داخلی و خارجی مؤثر بر آن چیستند و چه سناریوهایی برای آینده‌ی آن متصور است.



در غیاب یک تحلیل

راضی‌کننده،

روایت‌های متکثر،

متضاد و غالباً

ساده‌انگارانه فضای

عمومی را درگیر

خود کرده است.

در چنین شرایطی،

ارائه‌ی یک روایت

معیار، نه به معنای

یک روایت رسمی و

دستوری، بلکه به

معنای یک چارچوب

تحلیلی منسجم و

مبتنی بر واقعیت،

یک ضرورت

گریزناپذیر است.



خط گفت‌وگو مقاومت

دقیقه ۹۰هـ

۷۰ پیغام تبیینی پیرامون
روند تغییرات پوشش در ایران



۵۵

گروهی اساساً
پوشش و تغییرات
آن را یک نامسئله
می‌دانند و آن را
امری طبیعی و
گریزناپذیر در مسیر
تحولات اجتماعی
مدرن تلقی می‌کنند.

روایت معیار

در جریان دینی کشور برای تحلیل روند تغییرات پوشش در جامعه ایران معاصر، با انبوهی از روایت‌های پراکنده روبرو هستیم. این مسئله در حال حاضر کانون یک مناقشه عمیق راهبردی شده است، لذا مواجهه صحیح با این پدیده نیازمند رسیدن به یک روایت جامع و معیار است که بتواند اجزای مختلف این پازل را در کنار یکدیگر قرار دهد و تصویری کلان از آنچه در جریان است به دست دهد.

نخستین روایت، روایت انکار است. گروهی اساساً پوشش و تغییرات آن را یک نامسئله می‌دانند و آن را امری طبیعی و گریزناپذیر در مسیر تحولات

اجتماعی مدرن تلقی می‌کنند. از این منظر، همان‌گونه که جوامع در اثر عواملی چون جهانی‌شدن، گسترش ارتباطات دیجیتال، افزایش سطح تحصیلات و تغییر در الگوهای اقتصادی و زیستی دگرگون می‌شوند، هنجارهای فرهنگی و از جمله نوع پوشش نیز دستخوش تغییر می‌گردد. طرفداران این روایت معتقدند که تلاش برای متوقف کردن یا معکوس نمودن این روند، مانند ایستادن در برابر یک رود خروشان، بی‌فایده و حتی خسارت‌بار است. آن‌ها هرگونه مداخله‌ی اجتماعی یا حاکمیتی را تلاشی مذبوحانه می‌دانند. علاوه بر این، در این نگاه، تمرکز بر حجاب نوعی انحراف افکار عمومی از مسائل اصلی و حیاتی کشور بوده و طرح یک مسئله‌ی فرعی و دست‌ساز است که برای سرپوش گذاشتن بر ناکارآمدی‌ها در حوزه‌های دیگر برجسته می‌شود.

روایتی دیگر که پیرنگ‌های فکری آن عمیقاً در اندیشه‌ی چپ ریشه دارد، مسئله پوشش را از زاویه‌ای کاملاً متفاوت مورد بررسی قرار می‌دهد. این دیدگاه بر این اصل بنیادین استوار است که اقتصاد، زیربنای تمامی تحولات اجتماعی است و فرهنگ، سیاست، مذهب و اخلاق همگی روبندهایی هستند که شکل و محتوای خود را از روابط تولیدی و اقتصادی حاکم بر جامعه می‌گیرند. بر این اساس، حجاب و تغییرات آن یک مسئله واقعی و قابل توجه است، اما نه به عنوان یک پدیده مستقل فرهنگی یا دینی، بلکه به مثابه معلول و نشانه‌ای آشکار از یک علت انحصاری و بنیادین به نام متغیرهای اقتصادی. از این منظر، بدپوششی یا گریز از حجاب، فریاد خاموش طبقاتی است که از نابرابری اقتصادی، شکاف طبقاتی و عدم دسترسی به فرصت‌های برابر رنج می‌برند. در جامعه‌ای که مصرف‌گرایی به یک ارزش تبدیل شده و ثروت به اصلی‌ترین معیار موفقیت و منزلت اجتماعی بدل گشته است، پوشش نیز از کارکرد اصلی خود تهی شده و به ابزاری برای نمایش جایگاه طبقاتی یا آرزوی تعلق به یک طبقه بالاتر تبدیل می‌شود. در این تحلیل، یک جوان که توانایی خرید خانه، خودرو یا برخورداری از رفاه اقتصادی را ندارد، از طریق پوشش و پیروی از مُدهای ترویج شده توسط طبقات مرفه، تلاش می‌کند تا به صورت نمادین، خود را به آن سبک زندگی نزدیک کند و یا علیه سیستمی که او را از نظر اقتصادی به حاشیه رانده است، طغیان کند. پیامد منطقی این روایت آن است که هرگونه راه‌حل فرهنگی، ارشادی یا انتظامی برای مسئله حجاب، از اساس بی‌فایده و آب در هاون کوبیدن است. طرفداران این نگاه معتقدند تا زمانی که زیربنای اقتصادی جامعه اصلاح نشود، پرداختن به روبنای فرهنگی کاری عبث است. از دید آنها گشت ارشاد، تولیدات رسانه‌ای و سخنرانی‌های مذهبی همگی تلاش‌هایی نافرجام هستند، در حالی که مشکل اصلی در زیربنای آن، یعنی ساختار ناعادلانه اقتصادی نهفته است. بنابراین تنها راه حل واقعی و پایدار برای ترمیم هنجارهای اجتماعی از جمله حجاب، در سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی همچون مبارزه با فساد، توزیع عادلانه ثروت، ایجاد اشتغال،



خط‌گفت‌مان مقاومت

دقیقه ۹۰

۲۰ پیرامون تبیینی پیرامون
روند تغییرات پوشش در ایران

کاهش فاصله طبقاتی و فراهم آوردن حداقل‌های یک زندگی کریمانه برای همگان نهفته است.

روایت دیگر ضمن تمرکز بر دوگانه باطن - ظاهر، با نگاهی خوش‌بینانه معتقد است که باطن ایمانی جامعه ایران با تکیه بر ارزش‌های توحیدی و معنوی استوار است و نباید در جامعه‌شناسی دین، درگیر ظواهری چون نوع پوشش شد. این نگاه بر اهمیت گوهر ایمان قلبی تأکید دارد و پیوند طبیعی میان ظاهر و باطن و کارکردهای اجتماعی و نمادین پوشش را مهم ارزیابی نمی‌کند.

روایت دیگر با تکیه بر دوگانه اقلیت - اکثریت، پدیده بدپوششی یا بی‌حجابی را به افشار، طبقات و جغرافیای خاص و محدود منحصر می‌کند و معتقد است که اکثریت جامعه همچنان به هنجارهای دینی و سنتی پایبند هستند. این دیدگاه بر این فرض استوار است که تأثیر اجتماعی یک پدیده، تابعی مستقیم از فراوانی آماری آن است. به عبارت دیگر، اگر ۸۰٪ جامعه به یک هنجار پایبند باشند، آن هنجار ۸۰٪ قدرت و نفوذ را در اختیار دارد. این قرائت برای کنشگران اجتماعی، توزیع یکسان و وزن فرهنگی و نمادین برابری لحاظ می‌کند و قائل است همه افراد یا گروه‌ها تأثیر یکسانی بر شکل‌دهی به فرهنگ و هنجارها دارند.

روایتی دیگر با نگاهی مایوسانه، معتقدند که حاکمیت این عرصه را رها کرده و تنها راهکار، برخوردهای شدید و قهری است. این دیدگاه از یک سرخوردگی عمیق و احساس شکست در جبهه فرهنگی نشأت می‌گیرد. طرفداران این نگاه، با مشاهده‌ی آنچه آن را انفعال و تساهل نابجای حاکمیت در برابر هنجارشکنی‌ها می‌نامند، به این نتیجه قطعی رسیده‌اند که تمامی راهکارهای فرهنگی، تربیتی و ارشادی یا شکست خورده‌اند یا اساساً با اراده‌ای سست دنبال می‌شوند. این تشخیص مایوسانه، به صورت منطقی به یک نتیجه‌ی سلبی و تک‌بعدی منتهی می‌شود که تنها راه باقی‌مانده، توسل به اقتدار و برخورد قاطع، سریع و قهری است. در این نگاه، مسئله حجاب یک تخلف امنیتی-انتظامی تفسیر می‌شود و هرگونه صحبت از کار ریشه‌ای و بلندمدت، نشانه‌ی ساده‌لوحی یا مماشات تلقی می‌گردد.



روایتی دیگر با
نگاهی مایوسانه،
معتقدند که
حاکمیت این
عرصه را رها کرده
و تنها راهکار،
برخوردهای شدید
و قهری است.
این دیدگاه از یک
سرخوردگی عمیق
و احساس شکست
در جبهه فرهنگی
نشأت می‌گیرد.



خط گفتمان مقاومت

دقیقه ۹۰

۲۰ پیغام تبیینی پیرامون روند تغییرات پوشش در ایران



اما اصل چالش

برانگیز شدن

تغییرات پوشش

روندی است که خود

آغازگر آن بوده

ایم. در مسیری که

انقلاب اسلامی برای

شخصیت و جایگاه

زن در پیش گرفته

واگهان به برخلاف

سنت های گذشته،

اقتضای حضور

اجتماعی زنان را

فراهم آورده، ما وارد

فرآیندی طبیعی از

درگیری خود با حیات

غربی شده ایم

با احترام به همه روایت های مرور شده و قائلین آن ها، اما به نظر می رسد واقعیت آن است عمده این قرائت ها ضمن تمرکز صحیح بر برخی عوامل و زمینه ها اما نسبت به ترسیم کلان مسأله و نحوه تقابل نیروهای موجود در صحنه از نوعی غفلت برخوردار هستند. این غفلت عمدتاً از عدم توجه به ظرف تاریخی و جهانی این موضوع، ناشی می گردد. واقعیت آن است که با وقوع انقلاب اسلامی، زن مسلمان ایرانی با حضور فعال اجتماعی خود و با ارائه الگویی متفاوت از حیات انسانی، رسماً زیرساخت های بنیادین نظام ارزشی غرب را به چالش کشید. این الگوی جدید اعلان جنگ به پارادایم مسلط جهانی بود. طبیعتاً نظام تمدنی غرب که بر شیء وارگی انسان بنا شده است، نمی توانست ظهور یک بدیل جدی را تحمل کند. به فراخور این چالش، غرب با تمامیت توان رسانه ای، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی خود وارد میدان شد تا از تثبیت و تکثیر این ایده در تعیین کننده ترین لایه حیات یعنی عرصه اجتماعی و فرهنگی جلوگیری کند. عرصه جامعه و سبک زندگی، حساس ترین و تعیین کننده ترین آوردگاه در این نبرد تمدنی است، چرا که پیروزی در این میدان به معنای اثبات کارآمدی کامل و اطمینان بخش برای یک الگوی جایگزین است.

این روایت، حجاب را مسأله ای واقعی و مستقل می داند، قائل است فاکتورهای اقتصادی به عنوان زمینه های تشدیدکننده مؤثر هستند اما مسأله اساساً فرهنگی است. ایمان را به عنوان باطن و زیربنای رفتار اجتماعی قبول دارد اما اصرار دارد که نسبت ایمان و عمل شدیداً رفت و برگشتی است و نمی توان ظواهر رفتاری را به طور کلی از دایره ایمان و دینداری بیرون دانست و لذا ظاهر امروز، آشکارکننده باطن فرداست. به تحلیل های آماری دال بر حجاب خواهی اکثریت جامعه مستحضر است اما قائل است که تأثیرگذاری فرهنگی یک پدیده، صرفاً تابع فراوانی آماری آن نیست بلکه یک اقلیت فعال، جریان ساز و حاضر در عرصه عمومی، می تواند تأثیری نامتناسب با جمعیت خود بر ذهنیت و سبک زندگی کل جامعه بگذارد و هنجارهای موجود را به چالش بکشد و از این جهت دلخوش نمودن به در اقلیت بودن یک ناهنجاری را نگران کننده می داند. این روایت توصیفش از صحنه اساساً امیدوارانه و فعالانه است و ترسیم

او از وضعیت این است که نبرد فعلی، نبردی طبیعی است که جریان انقلاب اسلامی خود آغازگر آن بوده است و برای تاریخ ساز شدن، ملت ایران از وارد شدن در آن و به ثمر رساندنش مغزی ندارند. عواملی چون ناکارآمدی حکمرانی فرهنگی، نارضایتی‌های سیاسی، نارسائی‌های علمی - راهبردی، اهمال‌های مدیریتی و سیاست‌های زیگزاگی، همه و همه‌اش را مورد تأیید قرار می‌دهد اما تأکید دارد که با تمرکز بر این موارد نباید از توصیف درست صحنه غافل شد و آن موضع تهاجمی است که پدیده زن انقلاب اسلامی برای غرب درست کرده است. در واقع همه آن عوامل به عنوان متغیرهای تشدیدکننده‌ای هستند که موجب شده‌اند روند پیشروی ما کندتر و دشوارتر پیش برود اما اصل چالش برانگیز شدن تغییرات پوشش روندی است که خود آغازگر آن بوده‌ایم. در مسیری که انقلاب اسلامی برای شخصیت و جایگاه زن در پیش گرفته و آگاهانه برخلاف سنت‌های گذشته، اقتضای حضور اجتماعی زنان را فراهم آورده، ما وارد فرآیندی طبیعی از درگیری خود با حیات غربی شده‌ایم و در این موقعیت این غرب است که در موضع انفعال واقع شده و وضعیت برای او به مراتب پرچالش‌تر و وخیم‌تر طی خواهد شد.

در این آوردگاه تمدنی، نظام سلطه غربی صرفاً به رویارویی کلان و فرهنگی-تبلیغی بسنده نکرد. دشمن با درک این واقعیت که نبرد مستقیم با بنیان‌های فکری و اعتقادی یک انقلاب ریشه‌دار، فرآیندی طولانی و پرهزینه است، یک راهبرد دوگانه را در پیش گرفت یعنی در کنار تهاجم عکس‌العملی به اصل الگوی زیست زن مسلمان انقلابی، یک عملیات تاکتیکی هوشمندانه و متمرکز را نیز طراحی و اجرا کرد.

این عملیات تاکتیکی، با تمرکز بر گسل فعال استوار بود. در این منطق، در کنار درگیری در تمام جبهه‌های فرهنگی-تبلیغی، یک نقطه قانونی ویژه انتخاب شد که دارای بیشترین ظرفیت برای ایجاد شکاف، فرسایش اجتماعی و تولید بحران سیاسی-امنیتی باشد. در این میان، حجاب و نوع پوشش به عنوان یک هدف تاکتیکی ایده‌آل شناسایی شد. انتخاب حجاب دلایل متعددی داشت حجاب، صرفاً یک پوشش نیست، بلکه یکی از بارزترین و عینی‌ترین نمادهای تمایز تمدنی ماست به عبارت دیگر دارای نمادگرایی بالا است لذا ضربه به این نماد، ضربه به کل این پارادایم تلقی می‌شود. از سوی دیگر برخلاف بسیاری از مفاهیم انتزاعی، حجاب امری است که در کف خیابان و در زندگی روزمره مردم حضور دارد و می‌توان به سادگی آن را به یک چالش میدانی و بصری تبدیل کرد. و در نهایت این موضوع پتانسیل ایجاد دوقطبی را در جامعه دارد حجاب و نوع پوشش به دلیل پیوند با سبک زندگی، به راحتی می‌تواند به یک خط‌کش برای تقسیم‌بندی جامعه با معیارهای سنتی-مدرن یا آزادی-محدودیت تبدیل شود و توان اجتماعی کشور را مستهلک کند. بر این اساس، دستگاه جنگ شناختی و رسانه‌ای غرب، ضمن بهره‌برداری



خط گفتمان مقاومت

دقیقه ۹۰۴

۲۰ پیمایی بین‌المللی پیروان
روند تغییرات پوشش در ایران

از حجاب به عنوان یک مسئله فرهنگی و هویتی در متن نبرد تمدنی خود، از آن به عنوان یک ابزار سیاسی و امنیتی استفاده کرد. هدف دیگر صرفاً ترویج بی‌حجابی نبود؛ بلکه هدف اصلی، ابزارسازی از حجاب برای بی‌ثبات‌سازی بود.

اوج این راهبرد تاکتیکی را می‌توان در اغتشاشات سال ۱۴۰۱ مشاهده کرد. در آن مقطع، حجاب نه به عنوان علت‌العلل، بلکه به مثابه پرچمی انتخاب شد که قرار بود تمام نارضایتی‌های متکثر و مطالبات پراکنده اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را ذیل خود متحد و هم‌راستا سازد. دشمن با سرمایه‌گذاری معتنا به بر این کلیدواژه، تلاش کرد تا یک مسئله اجتماعی را به یک بحران امنیتی فراگیر تبدیل کرده و از انرژی متراکم‌شده آن برای فرسایش حاکمیت و گسست میان نظام و مردم بهره‌برداری کند.

این روایت نسبتاً به رویه‌های و سیاست‌های اتخاذ شده در موضوع حجاب موضعی انتقادی دارد و قائل است اساساً ما برخلاف همه سروصداهای ظاهری هیچگاه به صورت جدی و ملی، با بهره‌گیری از عقلانیت و خلاقیت و با در نظر داشتن رسالت تمدنی خود، پروژه حجاب‌گستری را در دستور کار قرار ندادیم.

این قرائت تأکید دارد که موضوع حجاب، در وضعیتی سرنوشت ساز قرار گرفته است. ما با حصول انقلاب و استقرار نظام اسلامی در عرصه سیاسی، استقلال خود را بازیافتیم. در عرصه اقتصادی، علی‌رغم تمامی فشارها و نارسائی‌ها، گام‌های قابل توجهی در مسیر خودکفایی برداشته‌ایم و در حوزه نظامی و امنیتی، چارچوب‌های بازدارنده و قدرتمند خود را تثبیت کرده‌ایم. اما اکنون، این نبرد به عمیق‌ترین و جدی‌ترین لایه خود، یعنی فرهنگ و سبک زندگی رسیده است. مسئله پوشش، وجه بیرونی و نمایشی از این هم‌آورد شده است و موفقیت یا شکست در آن، سرنوشت کلیت این رویارویی تمدنی را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

اگر جامعه ایران بتواند در عرصه الگوی زندگی و مظاهر آن نیز هویت مستقل خود را حفظ کرده و با عبور از تمامی وسوسه‌ها، جذابیت‌ها و فریب‌های سبک زندگی مدرن، الگوی زیست مؤمنانه خود را به کمال برساند، انقلاب اسلامی را از یک پدیده ایرانی فراتر برده و به یک ایده



اکنون، این نبرد

به عمیق‌ترین و

جدی‌ترین لایه

خود، یعنی فرهنگ

و سبک زندگی

رسیده است. مسئله

پوشش، وجه

بیرونی و نمایشی

از این هم‌آورد شده

است و موفقیت

یا شکست در آن،

سرنوشت کلیت این

رویارویی تمدنی

را تحت تأثیر قرار

خواهد داد.

جهانی قابل توجه و الهام‌بخش مبدل خواهد کرد. از این رو موضوع پوشش برای ما، صرفاً یک دغدغه فقهی یا اجتماعی نیست، بلکه یک مسئله مرتبط با موجودیت ما برای آینده است. این پدیده، شاخصی است که نشان می‌دهد ما در کجای این نبرد بزرگ برای ارائه الگویی نوین از حیات طیبه ایستاده‌ایم. تحلیل این روند، در واقع تحلیل نبض جامعه در حساس‌ترین نقطه از رویارویی تاریخی‌اش با تمدن سرمایه‌داری لیبرال است و سرنوشت آینده ما به فهم و مواجهه صحیح با آن گره خورده است. به این جهت، به سرانجام رساندن مسئله پوشش، به مثابه برداشتن گامی بلند برای اثبات یک آلترناتیو تمام‌عیار در برابر دنیای مدرن غربی خواهد بود و پرسش بزرگ ما در مواجهه با این مسأله آن است که مقاومت ملی ایران با همه دستاوردهای سخت خود، آیا می‌تواند در میدان معنای زندگی نیز راه بگشاید و در این طبقات فشرده ظلمت مدرن، نورافشانی کند؟ آیا نظریه مقاومت می‌تواند بدیلی برای زیستن جمعی انسان‌ها نیز ارائه دهد؟ سازه این روایت در ده محور پیام ساز صورت بندی شده‌اند:

- **محور اول:** ماهیت مسأله حجاب
- **محور دوم:** راهبردهای تحوّل
- **محور سوم:** عوامل ایجادکننده
- **محور چهارم:** زمینه‌های تشدیدکننده
- **محور پنجم:** نگرانی‌ها و مخاطرات
- **محور ششم:** وضعیت حکمرانی
- **محور هفتم:** مقایسه تطبیقی
- **محور هشتم:** نقد رویه‌های موجود
- **محور نهم:** امکانات و فرصت‌ها
- **محور دهم:** دلالت‌های سیاسی اجتماعی

پیام‌های تبیینی

محور اول

ماهیت مسأله
حجاب



خط گفتمان مقاومت

دقیقه ۹۰

۷۰ پیام تبیینی پیرامون
روند تغییرات پوشش در ایران

پیام اول

چالش برانگیز شدن مسأله پوشش، اقتضای طبیعی رقابت الگوی زن ایرانی با نظام ارزشی غرب است.



چالش برانگیز شدن
مسئله ی پوشش
و تبدیل آن به یک
میدان نبرد تمام عیار،
امری کاملاً طبیعی و
منطقی است. هرگاه
یک ایده ی قدرتمند
به قلمرو یک ایده ی
مسلط دیگر وارد
می شود، اصطکاک
و درگیری به وجود
می آید.

درک رایج و تحلیل مسلط از مسئله ی پوشش در ایران، غالباً آن را در چارچوب یک تهاجم فرهنگی از سوی غرب صورت بندی می کند. بر این مبنا، ما در موضع دفاعی قرار گرفته ایم و تلاش می کنیم هویت و فرهنگ خود را در برابر شیخون یک فرهنگ مهاجم حفظ کنیم. اما با نگاهی ژرفتر درخواهیم یافت که اساساً چالش ها و تنش های فزاینده پیرامون

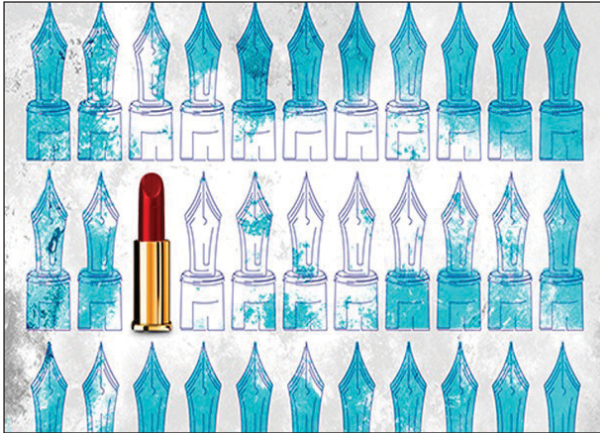
مسئله‌ی پوشش، پیامد طبیعی و قابل انتظار تهاجم تمدنی ما به نظام ارزشی مدرنیته غربی بوده است. این ما هستیم که با ارائه‌ی یک الگوی بدیل از حضور و جایگاه اجتماعی زن، نبرد را آغاز کرده‌ایم و آنچه امروز مشاهده می‌کنیم، واکنش طبیعی غرب به این کنشگری فعال است.

انقلاب اسلامی ایران، در عمیق‌ترین لایه‌ی خود، یک انقلاب فرهنگی با ادعایی جهانی بود. هسته‌ی مرکزی این ادعا، ارائه‌ی یک الگوی زیست بدیل برای انسان معاصر بود که در تضاد مستقیم با انسان‌شناسی و ارزش‌های لیبرال-سکولار قرار می‌گرفت. در کانون این الگوی بدیل، بازتعریف هویت و نقش زن قرار داشت. الگوی زن مسلمان ایرانی که پس از انقلاب تئوریزه و ترویج شد، زنی بود که می‌توانست همزمان در بالاترین سطوح علمی، اجتماعی و سیاسی حضور فعال داشته باشد و در عین حال، به هویت دینی، معنویت و نقش محوری خود در خانواده پایبند بماند. این، یک اعلان جنگ مستقیم به انحصار غرب در تعریف زن مدرن بود.

نظام ارزشی غرب، برای بیش از دو قرن، آزادی و پیشرفت زن را با کنار گذاشتن سنت، فاصله‌گیری از انسان‌شناسی توحیدی و پذیرش فردگرایی رادیکال تعریف کرده بود. در این پارادایم، بدن زن به ابژه‌ای برای مصرف و نمایش در بازار سرمایه‌داری تبدیل شد و رهایی او، با برهنگی و کنار گذاشتن قیود اخلاقی پیوند خورد. الگوی ارائه شده توسط انقلاب اسلامی، دقیقاً به این زیرساخت‌ها حمله کرد. این الگو نشان داد که زن می‌تواند بدون آنکه به یک کالای جنسی تبدیل شود و بدون آنکه از معنویت و خانواده تهی گردد، به کمال و پیشرفت دست یابد. این تهاجم، پیش از آن که مورد نظریه پردازی قرار گیرد، با ارائه‌ی یک ایده‌ی زنده و نمونه‌های عینی در جریان شکل‌گیری انقلاب صورت گرفت.

در این میان، حجاب به نماد بصری، پرچم و خط مقدم این تهاجم تمدنی تبدیل شد. زنی که در قلب دوران مدرن، حجاب را به عنوان انتخاب آگاهانه‌ی خود برمی‌گزیند، در عمل با زبان بی‌زبانی اعلام می‌کند که نظام ارزشی غرب را به رسمیت نمی‌شناسد و خود را ذیل پارادایم متفاوتی تعریف می‌کند. به همین دلیل است که نظام رسانه‌ای و فکری غرب، چنین حساسیت خصمانه‌ای نسبت به حجاب دارد. زیرا حجاب، تجسم عینی و متحرک یک ایدئولوژی رقیب است که موجودیت انحصاری آن را به چالش می‌کشد.

بنابراین، چالش برانگیز شدن مسئله‌ی پوشش و تبدیل آن به یک میدان نبرد تمام‌عیار، امری کاملاً طبیعی و منطقی است. هرگاه یک ایده‌ی قدرتمند به قلمرو یک ایده‌ی مسلط دیگر وارد می‌شود، اصطکاک و درگیری به وجود می‌آید. این تنش‌ها گواهی بر موفقیت نسبی انقلاب اسلامی در صدور پیام خود و جدی گرفته شدن آن توسط رقیب است. اگر الگوی زن ایرانی یک ایده‌ی بی‌اثر و حاشیه‌ای بود، هرگز چنین واکنش‌های گسترده و سازمان‌یافته‌ای را برنمی‌انگیخت.



پیام دوم

استحاله فرهنگی به مرگ تمدنی منجر خواهد شد.

اینکه بپذیریم چالش پوشش، پیامد طبیعی تهاجم تمدنی ما به غرب است، نباید ما را دچار خوش خیالی و رضایت زود هنگام از نتایج این همافزایی کند. درک این نکته که ما آغازگر نبرد بوده ایم، تنها گام نخست برای تعیین استراتژی است و به هیچ وجه تضمین کننده نتیجه آن نیست. بلکه برعکس، این تشخیص باید به درک عمیق تری از خطرات و حساسیت فوق العاده ای این عرصه منجر شود. ما وارد حساس ترین، پیچیده ترین و تعیین کننده ترین لایه ای تقابل تمدنی شده ایم؛ لایه ای که شکست در آن، برخلاف شکست های نظامی یا اقتصادی، قابل جبران نیست و مستقیماً به موجودیت و هویت ما گره خورده است.

در عرصه های نظامی یا امنیتی، می توان شکست خورد، عقب نشینی کرد، خود را بازسازی نمود و مجدداً به میدان بازگشت. مرزها در این حوزه ها مشخص و پیروزی و شکست عینی است. اما در نبرد فرهنگی، و به طور

خاص در عرصه‌ی سبک زندگی و هویت، مرزها سیال و شکست‌ها درونی و نامرئی است. شکست در این عرصه به معنای استحاله خواهد بود، یعنی دگرگونی ماهیت یک تمدن از درون، به گونه‌ای که گرچه ممکن است پوسته و ظواهر آن مانند زبان و جغرافیا باقی بماند، اما روح، نظام ارزشی و جهت‌گیری آن کاملاً تغییر کرده است.

فرآیند استحاله با تغییر تدریجی رفتارها و سبک زندگی آغاز می‌شود، به دگرگونی هنجارها و ارزش‌ها می‌انجامد و در نهایت خود را در تغییر باورها نشان می‌دهد. مسئله‌ی پوشش دقیقاً در نقطه‌ی تلاقی این سه لایه قرار دارد. تغییر در نوع پوشش، نشانه‌ی بیرونی از یک تغییر عمیق‌تر در نظام هنجاری و ارزش‌های یک فرد و جامعه است. وقتی یک جامعه به نقطه‌ای می‌رسد که الگوهای هویتی رقیب را بر الگوهای خودی ترجیح می‌دهد، زنگ خطر تمدنی نیز به صدا درآمده است.

مرگ تمدنی به معنای از دست دادن ایده‌ی محوری است که آن ملت را به عنوان یک واحد معنادار و متمایز در تاریخ سرپا نگه داشته است. هر تمدن، پاسخی منحصر به فرد به پرسش‌های بنیادین حیات همچون هدف زندگی و معنای خوشبختی ارائه می‌دهد. مرگ تمدنی زمانی رخ می‌دهد که یک جامعه دیگر پاسخی از درون خود برای این پرسش‌ها نداشته باشد و پاسخ‌های تمدن رقیب را به طور کامل بپذیرد.

اهمیت راهبردی این مسئله در آن است که تمام دستاوردها و ذخایر استراتژیک یک ملت، بر شالوده‌ی هویت فرهنگی آن استوار است. قدرت نظامی، پیشرفت علمی و مقاومت اقتصادی، همگی از یک اراده‌ی جمعی و یک هویت منسجم نشأت می‌گیرند. اگر این شالوده از طریق استحاله فرهنگی دچار فرسایش شود، تمام آن دستاوردها به تدریج معنا و کارکرد خود را از دست خواهند داد. ملتی که هویت خود را باخته، دیگر انگیزه‌ای برای مقاومت، اراده‌ای برای پیشرفت و توانی برای فداکاری نخواهد داشت. در واقع، شکست در جبهه‌ی فرهنگی، به تخلیه‌ی تمام انرژی ملت در سایر عرصه‌ها منجر خواهد شد. با این دقت، نبرد بر سر پوشش و سبک زندگی، یک نزاع حاشیه‌ای یا مسئله‌ای در نظام مسائل اجتماعی نیست، بلکه دقیقاً نبرد بر سر بودن یا نبودن تمدنی ماست.



فرآیند استحاله

با تغییر تدریجی

رفتارها و سبک

زندگی آغاز می‌شود،

به دگرگونی هنجارها

و ارزش‌ها می‌انجامد

و در نهایت خود

را در تغییر باورها

نشان می‌دهد.



خط گفتمان مقاومت

دقیقه ۹۰

۲۰ پیام تبیینی پیرامون
روند تغییرات پوشش در ایران

پیام سوم

حجاب؛ بروز ایده مقاومت در عرصه معنای زندگی است.

نظریه‌ی مقاومت که شالوده‌ی اصلی انقلاب اسلامی و استراتژی کلان جمهوری اسلامی در عرصه‌ی جهانی بوده، تاکنون عمدتاً در ابعاد سیاسی، نظامی و اقتصادی خود شناخته شده است. مقاومت به معنای نه گفتن

به نظم سلطه‌گرانه‌ی جهانی، ایستادگی در برابر امپریالیسم و تلاش برای ایجاد یک قطب قدرت مستقل در معادلات بین‌المللی تعریف شده است. اما این تعریف، تنها به پوسته‌ی بیرونی و سخت‌افزاری این ایده می‌پردازد. در عمیق‌ترین لایه‌ی خود، مقاومت یک ایده‌ی فرهنگی و هویتی است و امروز، این ایده در حساس‌ترین و انسانی‌ترین عرصه‌ی ممکن، یعنی معنای زندگی، در حال ظهور و بروز است و کیفیت حضور اجتماعی زنان، پرچم‌دار این ظهور نوین است.

تمدن مدرن غربی، یک برنامه‌ی جامع و منسجم برای زندگی است که پاسخی مشخص به پرسش‌های بنیادین انسان ارائه می‌دهد. خوشبختی چیست؟ آزادی چگونه تعریف می‌شود؟ انسان ایده‌آل کیست؟ و هدف از زیستن چه باید باشد؟ پاسخ مدرنیته به این پرسش‌ها حول محورهایی چون فردگرایی، مصرف‌گرایی و لذت‌جویی آتی شکل گرفته است. مقاومت در عمیق‌ترین معنای خود، یعنی به چالش کشیدن این برنامه‌ی زندگی و ارائه‌ی یک آلترناتیو یا بدیل معنوی و انسانی برای آن نیز طراحی دارد.

در این چارچوب، حجاب از یک حکم فقهی یا یک قانون اجتماعی فراتر رفته و به تجسم عینی و نمادین مقاومت در عرصه‌ی معنا تبدیل می‌شود. زنی که آگاهانه حجاب را انتخاب می‌کند، در عمل در برابر تعاریف مدرنیته از زن، بدن، آزادی و زیبایی مقاومت می‌کند. او در حال مقاومت در برابر ایده‌ای است که ارزش زن را به جذابیت جسمانی او تقلیل می‌دهد، در برابر فرهنگی که بدن را به ابزاری برای مصرف و نمایش تبدیل کرده و در برابر نظامی که خوشبختی را با مصرف بی‌وقفه‌ی کالاها و مدها تعریف می‌کند. حجاب، در این معنا، یک کنش مقاومتی روزمره در برابر ظلمت مدرن است.

با این فرض ما پرسشی اساسی مواجه می‌شویم که آیا مقاومت ملی ایران، با تمام دستاوردهای شگفت‌انگیز و انکارناپذیر خود در عرصه‌های سخت مانند توان موشکی، نفوذ منطقه‌ای و پیشرفت‌های هسته‌ای، قادر است در میدان نرم و پیچیده‌ی معنای زندگی نیز راه بگشاید؟ آیا این مقاومت می‌تواند در دل این طبقات فشرده و تاریک ظلمت مدرن که انسان معاصر را احاطه کرده، نورافشانی کند و راهی به سوی رستگاری بشر نشان دهد؟



زنی که آگاهانه

حجاب را انتخاب

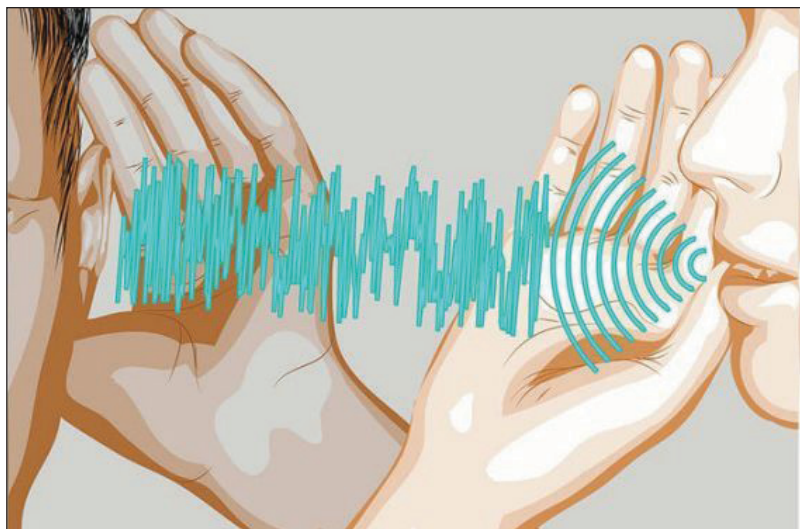
می‌کند، در عمل در

برابر تعاریف مدرنیته

از زن، بدن، آزادی

و زیبایی مقاومت

می‌کند.



پیام چهارم

الگوی زن ایرانی، ارسال دائمی سخن جدید به جامعه جهانی است.

در هیاهوی تمدنی عصر حاضر، الگوی زن ایرانی به مثابه یک سخن جدید و یک راه سوم ظهور کرده است. یک سو، الگوی زن سنتی منفعل قرار دارد که او را به حاشیه‌ی اجتماع و انزوای خانگی می‌راند و از شکوفایی استعدادهایش باز می‌دارد. سوی دیگر، الگوی زن مدرن غربی قرار گرفته که به بهانه‌ی آزادی، او را به یک ابژه‌ی جنسی، کالایی در ویتترین نظام سرمایه‌داری و مصرف‌کننده‌ای بی‌وقفه تحقیر کرده و از هویت انسانی و معنوی‌اش تهی نموده است. سخن جدید زن ایرانی، شکستن این دوگانه‌ی تحمیلی و اثبات امکان‌پذیری یک الگوی متعالی است.



هر زن محبّه‌ی
ایرانی با سلوک
اجتماعی خود
اعلام می‌کند که
من هویت مستقل
فرهنگی خود را
دارم و برای تعریف
خود، نیازی به تأیید
پارادایم‌های غربی
ندارم. من پیشرفت
و تکامل خود را در
تمایز از شما تعریف
می‌کنم.

محتوای این سخن جدید که به طور مستمر به جهان مخابره می‌شود، یک ترکیب جدّاب میان حضور و اثرگذاری اجتماعی و حفظ کرامت و هویت معنوی است. زن ایرانی امروز در عالی‌ترین سطوح علمی، فرهنگی، سیاسی و ورزشی حضور دارد، اما این حضور را به قیمت از دست دادن هویت، حیا و ارزش‌های زنانه و مادرانه‌اش به دست نیاورده است. او ثابت کرده است که می‌توان هم دانشمند هسته‌ای بود و هم مادر، هم هنرمند بود و هم عفیف، هم ورزشکار قهرمان بود و هم منادی ارزش‌های الهی. این پیام، پاسخی دائمی به صداهایی است که پیشرفت را مترادف با برهنگی می‌دانستند.

در این میان، حجاب به رسانه‌ی انتقال این سخن مبذل شده است. هر زن محبّه‌ی ایرانی با سلوک اجتماعی خود اعلام می‌کند که من هویت مستقل فرهنگی خود را دارم و برای تعریف خود، نیازی به تأیید پارادایم‌های غربی ندارم. من پیشرفت و تکامل خود را در تمایز از شما تعریف می‌کنم. جهان، این سخن جدید را می‌شنود و این پیام به ویژه برای زنان در جوامع اسلامی و حتی زنان سرخورده از پوچ‌گرایی در جوامع غربی، الهام‌بخش و امیدآفرین است. آن‌ها در الگوی زن ایرانی، راهی برای جمع میان دینداری و پیشرفت، و هویتی برای ایستادگی در برابر موج جهانی‌سازی فرهنگی پیدا می‌کنند. این الگو به آن‌ها نشان می‌دهد که مجبور نیستند میان هویت و پیشرفت، یکی را انتخاب کنند و می‌توانند با تکیه بر فرهنگ خودی، به قله‌های موفقیت دست یابند.



پیام پنجم

زن ایرانی، ضربه مهمی را به تصویرسازی تمدن غربی وارد آورده است.

یکی از شالوده‌های اصلی تمدن غرب در دویست سال اخیر، خلق یک روایت جهان‌شمول در مورد زن بوده است. این روایت، مدعی است پیشرفت و تعالی زن، در گرو رهایی او از دیگر شئون انسانی و اجتماعی اوست. این گزاره، موتور محرکه‌ی ماشین تصویرسازی غرب، از هالیوود و صنعت مد گرفته تا نظریات آکادمیک و بیانیه‌های سیاسی بوده است. بر اساس این چارچوب، هرگونه پایبندی به سنت، اخلاق و معنویت، به مثابه زنجیری بر پای زن و مانعی بر سر راه شکوفایی او معرفی شده است. هدف از ترویج مستمر این ذهنیت، تخریب ساختارهای هویتی جوامع



خط گفتمان مقاومت

دقیقه ۹۰

۲۰ پیغام تبیینی پیرامون
روند تغییرات پوشش در ایران

غیرغربی و ایجاد وابستگی فرهنگی بوده است. با القای این باور که راه پیشرفت انحصاراً از مسیر غربی شدن و کنار گذاشتن هویت خودی می‌گذرد، تمدن غرب به دنبال تثبیت مرجعیت خود در تعریف مفاهیم کلیدی چون آزادی، موفقیت و خوشبختی بود. در این پازل، زن به عنوان کلیدی‌ترین عنصر انتقال فرهنگی و تربیت نسل، هدف اصلی این مهندسی اجتماعی قرار گرفت. اگر زن یک جامعه قانع می‌شد که هویتش مانع پیشرفتش است، فروپاشی فرهنگی آن جامعه تضمین شده بود.

در این میان، زن ایرانی پس از انقلاب اسلامی، این معادله‌ی را در صحنه‌ی واقعی زندگی تکذیب کرد. زن ایرانی به یک شاهد زنده از بطلان این ادعای تاریخی تبدیل شد. او با حضور پرقدرد خود در عرصه‌های مختلف، ثابت کرد که می‌توان در اوج قله‌های علمی، سیاسی و اجتماعی قرار گرفت و در عین حال، به عمیق‌ترین اصول اخلاقی و خانوادگی پایبند بود. این پدیده، ظهور یک قاعده‌ی جدید و یک الگوی جایگزین بود.

این تکذیب عملی، ضربه مهمی به تصویرسازی‌های تمدن غرب وارد آورد. زیرا مستقیماً صداقت و صحت روایت بنیادین آن‌ها خدشه‌دار کرده است. وقتی یک زن محببه در ایران به موفقیت چشم‌گیر در المپیادهای علمی می‌رسد، یا کرسی استادی یک دانشگاه معتبر را کسب می‌کند، یا یک فیلم تأثیرگذار جهانی می‌سازد، او با وجود خود، سست بودن انگاره‌های غربی در مورد زن را فریاد می‌زند. این موفقیت‌ها، اعتبار روایت غربی را زیر سؤال می‌برد و انحصار آن‌ها در تعریف زن موفق را در هم می‌شکنند.

این ضربه، پیامدهای جهانی گسترده‌ای دارد. زن ایرانی با این اقدام، راه را برای میلیون‌ها زن دیگر در جهان، به خصوص در جوامع اسلامی و شرقی، باز کرده است. او به آن‌ها نشان داده است که مجبور به انتخاب میان هویت و پیشرفت نیستند. این الگو، به یک منبع الهام و اعتماد به نفس برای زنانی تبدیل شده است که تحت فشار سنگین رسانه‌ای غرب، در حال از دست دادن خودباوری فرهنگی‌شان بودند. زن ایرانی، پرچم‌دار یک امکان جدید شده است که امکان ساختن آینده‌ای درخشان بر پایه‌ی هویت فرهنگی خود را هموار می‌سازد.



زن ایرانی، پرچم‌دار

یک امکان جدید

شده است که امکان

ساختن آینده‌ای

درخشان بر پایه‌ی

هویت فرهنگی خود

را هموار می‌سازد.



پیام ششم

حجاب سوغات زن ایرانی برای بشر امروز است.

در تاریخ معاصر، زن ایرانی از یک سو با تحجر سنت که می‌خواست او را از صحنه‌ی اجتماع حذف کند جنگید و از سوی دیگر، در برابر سیل بنیان‌کن ابتذال مدرنیته که قصد داشت هویت و کرامت او را ببلعد، مقاومت کرد. حجاب در این مسیر، یک ابزار هوشمندانه برای مدیریت این نبرد دوطرفه بود.

حال پس از گذشت دهه‌ها، این تجربه در حال انتقال به دیگر فرهنگ‌هاست. انسانی که در زیر فشار بی‌امان صنعت نگاه و استبداد معیارهای زیبایی در حال له شدن است. انسانی که از اضطراب دائمی ناشی از دیده شدن، قضاوت شدن و مقایسه شدن رنج می‌برد. انسانی که در فرهنگ مصرف‌گرا، ارزش وجودی‌اش به بدن و ظاهرش تقلیل یافته و از تهی‌شدگی معنوی و بحران معنا در عذاب است. حجاب، به عنوان

یک سوغات، برای تسکین این دردها و پاسخ به این نیازهای عمیق و جهان‌شمول عرضه می‌شود.

حجاب، در عمیق‌ترین لایه‌ی خود، یک تکنولوژی رهایی‌بخش است. این فناوری، زن را از زندان نگاه‌های خیره آزاد می‌کند و به او این قدرت را می‌دهد که خودش انتخاب کند چه زمانی، کجا و برای چه کسی دیده شود. حجاب، ارزش‌گذاری را از جسم به شخصیت و از نمایش به اندیشه منتقل می‌کند. این یک جابجایی در کانون توجه است که به زن اجازه می‌دهد به جای سرمایه‌گذاری تمام انرژی خود بر روی ظاهر، بر روی تعالی روح، فکر و استعدادهایش متمرکز شود.

اولین کارکرد این هدیه، ارمغان آوردن آرامش روانی و امنیت هویتی است. در جهانی که زنان از سنین پایین تحت بمباران پیام‌هایی هستند که به آنها می‌گوید به اندازه‌ی کافی زیبا، لاغر یا جذاب نیستند، حجاب یک سپر محافظ قدرتمند است. این سپر، زن را از پروژهی بی‌پایان و فرسایشی مدیریت بدن برای خوشایند دیگران خلاص می‌کند و به او یک حریم امن و خصوصی می‌بخشد که در آن، هویتش بر اساس ارزش‌های پایدار انسانی تعریف می‌شود.

کارکرد عمیق‌تر این سوغات، بازتعریف روابط انسانی است. در فرهنگی که بسیاری از روابط بر پایه‌ی جاذبه‌های سطحی و زودگذر جسمانی شکل می‌گیرد و به سرعت فرو می‌پاشد، حجاب بستری را برای شکل‌گیری ارتباطات اصیل‌تر، عمیق‌تر و واقعی‌تر فراهم می‌کند. وقتی ظاهر در اولویت دوم قرار می‌گیرد، این شخصیت، اخلاق، اندیشه و کمالات انسانی است که مبنای شناخت و برقراری ارتباط می‌شود. بدین ترتیب، حجاب به ارتقای سطح تعاملات انسانی و بازگرداندن قداست به روابط کمک می‌کند.

زن ایرانی این سوغات را با منطق زیسته‌ی خود و با نمایش یک الگوی موفق، به بشریت عرضه می‌کند. او به جهان نشان می‌دهد که در پس این پوشش، گنجینه‌ای از معنا، امنیت و کرامت نهفته است که می‌تواند پاسخی به بسیاری از سرگشتگی‌های انسان معاصر باشد. این یک دعوت جهانی است، دعوتی به تأمل در راهی که می‌تواند زن و به تبع آن کل جامعه‌ی بشری را به ساحل آرامش و تعالی حقیقی نزدیک‌تر کند.



حجاب، در

عمیق‌ترین لایه‌ی

خود، یک تکنولوژی

رهایی‌بخش است.

این فناوری، زن را

از زندان نگاه‌های

خیره آزاد می‌کند و

به او این قدرت را

می‌دهد که خودش

انتخاب کند چه

زمانی، کجا و برای

چه کسی دیده شود.



پیام هفتم

انقلاب اسلامی، دوران شکوفائی اجتماعی زنان در تاریخ معاصر ایران است.

برخلاف تصویرسازی‌های مغرضانه‌ای که تلاش دارند انقلاب اسلامی را دوران افول و انزوای زن ایرانی معرفی کنند، شواهد انکارناپذیر و آمارهای متقن، روایتی کاملاً معکوس را به اثبات می‌رسانند. انقلاب اسلامی در حقیقت، نقطه‌ی عطفی بود که پارادایم حضور اجتماعی زن در ایران را از بنیاد دگرگون ساخت و دوران شکوفایی بی‌سابقه‌ی او را کلید زد. این شکوفایی، واقعیتی چندبعدی و ملموس است که در هفت حوزه‌ی کلیدی



انقلاب اسلامی در
حقیقت، نقطه‌ی
عطفی بود که
پارادایم حضور
اجتماعی زن در
ایران را از بنیاد
دگرگون ساخت و
دوران شکوفایی
بی‌سابقه‌ی او را
کلید زد.

آموزش و فناوری، بهداشت، اشتغال، ورزش، رسانه و مشارکت سیاسی با شاخص‌های کمی قابل اندازه‌گیری، خود را به اثبات رسانده است.

بنیادی‌ترین و زیرساختی‌ترین عرصه‌ی این تحول، در حوزه‌ی آموزش و علم رخ داد. انقلاب، یک نهضت فراگیر برای زدودن جهل را آغاز کرد که بزرگترین منتفع آن زنان بودند. بر اساس آمارها تا سال ۱۴۰۰، بی‌سوادی زنان و دختران با نسبت شگفت‌انگیز ۹۹.۳ درصد عملاً ریشه‌کن شد و نسبت دانش‌آموزان دختر به پسر ۲۸ درصد رشد یافت. این موج عظیم به سرعت به آموزش عالی رسید، به طوری که دانشجویان دختر ۵۶ درصد از کل جمعیت دانشجویی کشور را تشکیل دادند و دروازه‌های ورود به دنیای تخصص و دانش به روی آنان گشوده شد.

این جهش کمی، به سرعت به یک تحول کیفی و عمیق در جایگاه علمی زنان منجر شد. زن ایرانی از یک دانش‌آموخته، به یک تولیدکننده‌ی علم و فرهنگ بدل گشت. افزایش سهم زنان در عضویت هیئت علمی دانشگاه‌ها به ۳۳.۳ درصد، ظهور بیش از ۹۵۰۰ مؤلف زن و ۸۴۰ ناشر زن، گواهی بر این مدعاست. این زن دانشمند و صاحب‌قلم، تصویری نوین از توانمندی‌های فکری و فرهنگی زن مسلمان را به نمایش گذاشت که در تاریخ معاصر ایران بی‌نظیر بود.

زیرساخت عظیم علمی، مستقیماً به ارتقای شگرف در حوزه‌ی بهداشت و سلامت ترجمه شد. زن ایرانی هم به عنوان دریافت‌کننده‌ی خدمات و هم به عنوان ارائه‌دهنده‌ی آن، به جایگاه ممتازی رسید. پوشش همگانی سلامت برای تقریباً تمام جمعیت کشور، باعث شد بیش از ۹۵ درصد زایمان‌ها توسط متخصصان انجام شود و ایران به رتبه‌ی دهم جهان در کمترین میزان مرگ ناشی از سرطان دهانه رحم دست یابد. همزمان، با حضور بیش از ۷۰ درصدی زنان در کادر درمان، این آنان بودند که ستون فقرات نظام سلامت کشور را تشکیل دادند و افزایش امید به زندگی به ۷۸ سال، یکی از ثمرات مستقیم این حضور متخصصانه بود.

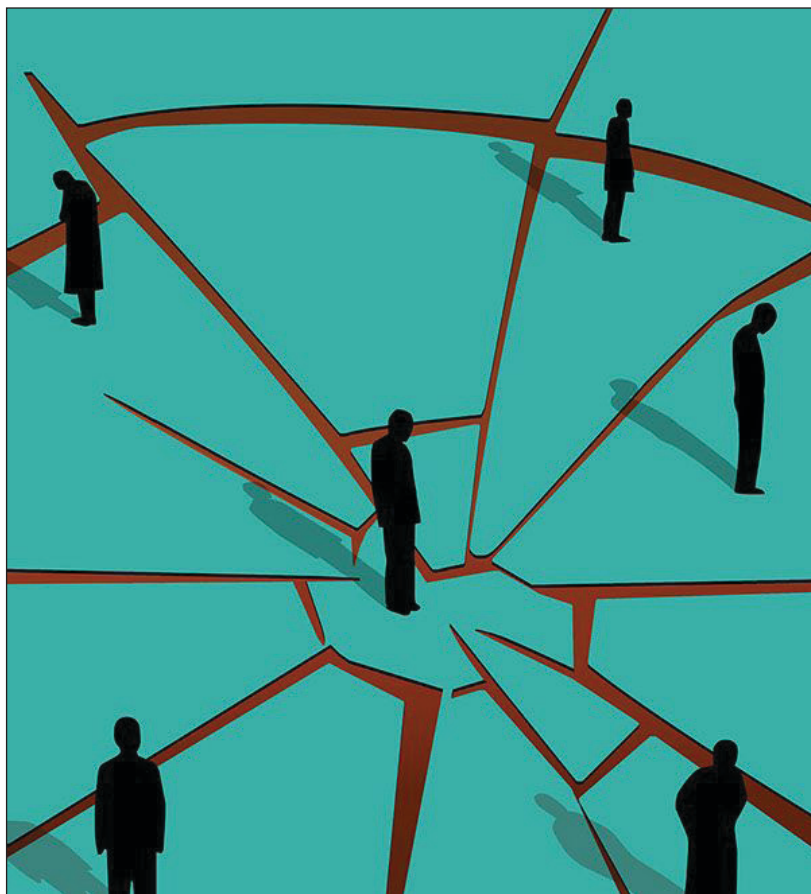
با تکیه بر تخصص و اعتماد به نفس کسب‌شده، زنان به عرصه‌ی اشتغال و کارآفرینی نیز ورود قدرتمندی داشتند. شکل‌گیری ۴۲۰ صندوق اعتبارات خرد برای زنان روستایی و حضور ۲۳۹۰ زن در هیئت مدیره شرکت‌های

دانش‌بنیان، نشان از ورود آنان به هر دو حوزه اقتصاد سنتی و اقتصاد نوین دارد. سیاست‌هایی چون پوشش بیمه تأمین اجتماعی برای زنان سرپرست خانوار و کاهش نرخ بیکاری زنان به ۱۳.۷ درصد، نشان می‌دهد که زن ایرانی از یک نیروی مصرف‌کننده در حاشیه، به یک بازیگر فعال و مولد در متن اقتصاد ملی تبدیل شده است.

همزمان با پیشروی در عرصه‌های بنیادین، زنان ایرانی حوزه‌های جدید فرهنگی و اجتماعی را در عرصه‌ی عمومی فتح کردند. در حوزه‌ی ورزش، آنان با کسب ۳۳٪ مدال در رویدادهای جهانی، حضور در عالی‌ترین سطوح مدیریتی و کسب ۹۷ کرسی بین‌المللی، تصویری قدرتمند از زن مسلمان ورزشکار را به جهان عرضه کردند. در حوزه‌ی رسانه و هنر نیز این درخشش تکرار شد، با مشارکت ۳۱.۵ درصدی در فناوری اطلاعات و حضور ۹۰.۳ زن فیلم‌ساز، آنان روایت خود را از زن و جامعه‌ی ایرانی با کسب ۱۲۸ جایزه بین‌المللی به گوش جهانیان رساندند.

اوج این شکوفایی را می‌توان در ورود معنادار زنان به عرصه‌ی مشارکت مشاهده کرد. زن ایرانی پس از انقلاب، از یک رأی‌دهنده‌ی صرف، به یک مدیر و قانون‌گذار در ساختار سیاسی کشور ارتقا یافت. تصدی ۲۵.۲ درصد از پست‌های مدیریتی دولتی در تمام سطوح، فعالیت ۱۱۲۱ زن در مسند حساس قضاوت و افزایش ۱۶.۵ برابری تعداد نمایندگان زن در مجلس شورای اسلامی نسبت به دور اول، همگی نشان از شکستن سقف‌های شیشه‌ای و پذیرش توانمندی مدیریتی زنان در بالاترین سطوح حاکمیتی دارد.

این آمارها به معنای رسیدن به یک جامعه‌ی آرمانی و بدون نقص نیست، بلکه به معنای آن است که انقلاب اسلامی، بستری را فراهم کرد تا زن ایرانی از یک عنصر منفعل در حاشیه‌ی تاریخ، به یک کنشگر فعال در متن جامعه تبدیل شود. نیرویی که هم می‌سازد، هم مدیریت می‌کند و هم برای احقاق حقوق خود، مطالبه و مبارزه می‌کند. این مجموعه داده‌های غیرقابل انکار آشکار می‌سازد که انقلاب اسلامی بستری را فراهم آورد که در آن، استعدادهای متراکم نیمی از جمعیت کشور آزاد شد و بزرگترین شکوفایی اجتماعی زنان در تاریخ ایران را رقم زد.



پیام هشتم

مسئله زن، بحرانی‌ترین موضوع در جهان
امروز غرب است.

فراتر از جدال‌های سطحی پیرامون آزادی‌های فردی و سبک زندگی، مسأله زن در جهان غرب به یک بحران عمیق تمدنی در معنای زندگی تبدیل شده است. این بحران، در یک زنجیره‌ی به هم پیوسته از فروپاشی‌های اجتماعی نشان می‌دهد که کانون اصلی آن، تضعیف و دگرگونی بنیادین در نهاد خانواده است. پیامدهای این زوال، از بحران هویت فردی و تنهایی فراگیر آغاز شده و به ناهنجاری‌های اجتماعی گسترده‌ای همچون افزایش جرم و جنایت، انحطاط اخلاقی و در نهایت، تهدید بقای جمعیتی ختم می‌شود. این‌ها حقایقی هستند که توسط مراکز آماری و پژوهشی خود زلزله‌ی اصلی در نیم قرن گذشته رخ داد. در سال ۱۹۷۰، بیش از ۸۰ درصد بزرگسالان در ایالات متحده ازدواج کرده بودند، این عدد تا سال ۲۰۲۳ به ۴۷ درصد سقوط کرده است. این نشانه‌ی یک گسست تاریخی در تعریف پیوند انسانی است. این روند در اروپا نیز با شدت مشابهی دنبال شد، امروز در فرانسه حدود ۶۲ درصد و در بریتانیا بیش از ۵۰ درصد تولدها خارج از ازدواج رسمی صورت می‌گیرد. این اعداد به معنای تغییر شکل خانواده به سمت الگوهای بی‌ثباتی مانند خانواده‌های تک‌والد یا هم‌زیستی‌های موقت است که فرد را در برابر ناملایمات زندگی، بی‌دفاع و تنها می‌کند.

نخستین و فوری‌ترین محصول این فروپاشی، ظهور فرد تنهای مدرن و بحران عمیق هویتی است. در سازمان همکاری و توسعه اقتصادی در سال ۲۰۲۳، بیش از ۳۰ درصد بزرگسالان در بریتانیا و آمریکا گزارش داده‌اند که اغلب اوقات احساس تنهایی می‌کنند. این احساس بی‌معنایی، مستقیماً به بحران سلامت روان دامن زده است. نرخ استفاده از داروهای ضد افسردگی در فرانسه طی دو دهه دو برابر شده و پژوهش موسسه ملی سلامت در آمریکا نشان می‌دهد بیش از ۶۰ درصد زنان ۱۸ تا ۳۰ ساله، حداقل یک بار افسردگی بالینی را تجربه کرده‌اند. هربرت هندین، روانکاو آمریکایی، نرخ بالای خودکشی در سوئد را مستقیماً به همین گسست عاطفی میان مادران و فرزندان و استقلال زودرس و بی‌رحمانه مرتبط می‌داند.

این بحران درونی و فروپاشی روانی، به سرعت به ناهنجاری‌های بیرونی و افزایش جرم و جنایت در جامعه سرریز می‌کند. نویسنده کتاب جنایت در آمریکا تأکید می‌کند که تقریباً تمامی زندانیان جوان در مراکز اصلاح و تربیت، از خانواده‌های فروپاشیده می‌آیند. مطالعات جامعه‌شناختی نیز بارها رابطه‌ی مستقیم و تنگاتنگ میان از هم گسیختگی خانواده و افزایش بزهکاری فرزندان را اثبات کرده‌اند. دو برابر شدن نرخ خودکشی در میان مردان جوان سوئدی بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۵، تنها یک نمونه از پیامدهای تبدیل شدن بحران خانوادگی به یک بحران امنیت اجتماعی است.

همزمان، کارکرد بنیادین خانواده در تنظیم رفتار جنسی و ایجاد یک بستر امن عاطفی از میان رفته و جامعه را با انفجار مواجه کرده است. آمارهای غرب، خود گویای این فاجعه است. در سال ۲۰۰۷، از هر ده کودک متولد شده در آمریکا، چهار کودک نامشروع و بدون پدر بودند. بیش از یک سوم



خط گفتمان مقاومت

دقیقه ۹۰هـ

۲۰ پیغام تبیینی پیرامون
روند تغییرات پوشش در ایران

بارداری‌ها در میان زنان آمریکایی بدون ازدواج رخ می‌دهد و از هر پنج دختر مجرد ۱۵ تا ۴۴ ساله، تنها یک نفر باکره است. مراجعه ده‌ها هزار دختر ۱۳ تا ۱۵ ساله بریتانیایی به کلینیک‌های ضد بارداری، نشان از فروپاشی حیا و عفاف و تبدیل شدن روابط جنسی به امری مکانیکی و خالی از تعهد و عاطفه دارد که خود، منشأ آسیب‌های روحی عمیق‌تر است.

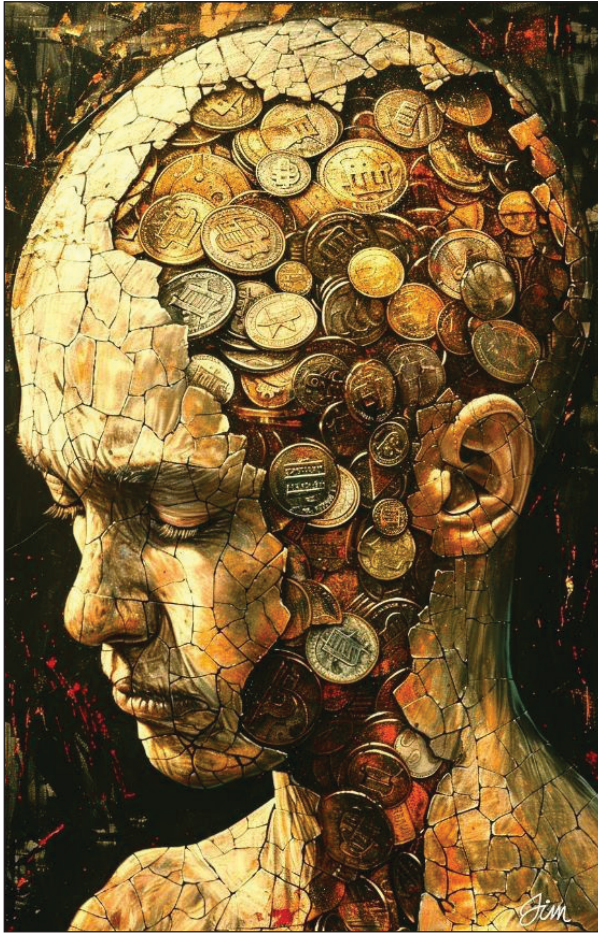
ابعاد این بحران از سطح فردی و اجتماعی فراتر رفته و به یک بحران تمدنی تمام‌عیار تبدیل شده است. نرخ باروری در بسیاری از کشورهای غربی به پایین‌ترین حد تاریخی خود رسیده است. ۱.۲ فرزند برای هر زن در ایتالیا، ۱.۴ در آلمان و ۱.۶ در فرانسه، در حالی که عدد جایگزینی جمعیت ۲.۱ است. این به معنای یک زمستان جمعیتی است. جامعه‌ای که در آن، شهروندان انگیزه‌ای برای تشکیل خانواده و تداوم نسل خود ندارند و تمدن غربی بدون پذیرش انبوه مهاجران، عملاً در مسیر انقراض جمعیتی قرار گرفته است.

در چنین بستری از بحران‌های انباشته‌شده، جنبش می‌تو ظهور کرد. این جنبش، فریاد بلندی بود که ریاکاری و شکست پارادایم آزادی جنسی غربی را به نمایش گذاشت. وقتی میلیون‌ها زن، از بازیگران مشهور هالیوود تا کارمندان عادی، از تجارب آزار و تجاوز جنسی خود گفتند، مشخص شد که آزادی وعده داده شده، در عمل به ابزاری برای سوءاستفاده قدرتمندان از زنان تبدیل شده و فضایی ناامن و پر از وحشت را در محیط‌های کار و اجتماع رقم زده است. می‌تو، اعتراف ناخواسته‌ی تمدن غرب به این واقعیت بود که برداشتن قیود اخلاقی، به امنیت و کرامت بیشتر برای زن منجر نشده است.

تصویر نهایی، جامعه‌ای است که در ادعای خلق آسایش بسر می‌برد، از فقر شدید عاطفی و گسست اجتماعی رنج می‌برد. نظرسنجی جهانی گالوپ نشان می‌دهد تنها ۲۳ درصد مردم آمریکا تعلق عاطفی قوی به جامعه خود دارند. این آمار در کنار تابلوهای هشداردهنده در مورد کودک رهاشده در خیابان، زن تنها در تاریکی و جنین در سطل زباله، استعاره‌هایی واقعی از تمدنی هستند که در آن پیوندها سست شده و فرد در عین زندگی در کلان‌شهرهای شلوغ، احساس بی‌پناهی می‌کند.



آمارهای غرب، خود
گویای این فاجعه
است. در سال ۲۰۰۷،
از هر ده کودک
متولد شده در
آمریکا، چهار کودک
نامشروع و بدون پدر
بودند.



پیام نهم

**برهنه‌سازی جهان، نتیجه تساط جریان
سرمایه‌داری در ۲۰۰ سال اخیر بوده است.**

پدیده‌ی برهنگی و عادی‌سازی نمایش بدن در عرصه‌ی عمومی، برخلاف تصور رایج، یک پروژه‌ی دقیق مهندسی‌شده‌ی اجتماعی-اقتصادی است که ریشه در تحولات عمیق دویست سال اخیر و تسلط بلامنازع ایدئولوژی سرمایه‌داری در سراسر جهان دارد. درک این واقعیت، نقطه‌ی عزیمت برای تحلیل صحیح مسأله پوشش است، زیرا نشان می‌دهد که آنچه امروز به عنوان انتخاب فردی به ما عرضه می‌شود، در حقیقت محصول دهه‌ها برنامه‌ریزی استراتژیک برای تغییر ذائقه، فرهنگ و در نهایت، تسخیر بازارها بوده است.

برای درک ابعاد این دگرگونی، کافی است به تاریخ، هنر و ادبیات جهان تا پیش از قرن نوزدهم نگاه کنیم. همانطور که در منابع تاریخی و آثار هنری اروپایی مشهود است، تا ۱۵۰۰ الی ۲۰۰۰ سال پیش، مفهوم حیا و پوشیدگی یک ارزش جهان‌شمول و مورد احترام در تمامی تمدن‌ها، از شرق تا غرب، بود. وقار و پوشیدگی، نماد منزلت اجتماعی و کرامت انسانی تلقی می‌شد. این وضعیت در اروپا نیز حاکم بود و آنچه امروز به عنوان برهنگی افسارگسیخته مشاهده می‌شود، هیچ ریشه‌ای در فرهنگ تاریخی و اصیل آن جوامع ندارد. این یک پدیده‌ی مدرن و وارداتی است که عامدانه و با اهدافی مشخص ترویج شده است.

نقطه‌ی آغاز این تحول، انقلاب صنعتی و ظهور نظام سرمایه‌داری مصرفی بود. این نظام برای بقا و رشد، نیازمند خلق دائمی نیازهای جدید و بازارهای مصرفی بی‌پایان است. پس از آنکه کالاها و خدمات اولیه به اشباع رسیدند، سرمایه‌داری به بدن انسان به عنوان بزرگترین و بکرترین منبع برای سودآوری چشم دوخت. در این منطق، بدن زن از جایگاه انسانی و معنوی خود خلع و به یک کالا، یک ابزار تبلیغاتی و یک ابژه‌ی جنسی برای فروش سایر کالاها تقلیل یافت. این فرآیند که کالایی‌سازی بدن نام دارد، سنگ بنای پروژه‌ی برهنه‌سازی جهان شد.

سرمایه‌داری به سرعت دریافت که غریزه‌ی جنسی، قدرتمندترین محرک برای جلب توجه و ایجاد تمنای مصرف است. از این رو، بدن برهنه‌ی زن به مؤثرترین ابزار برای بازاریابی تبدیل شد. از تبلیغ یک خودروی لوکس گرفته تا یک نوشیدنی گازدار، تصویر زن به عنوان یک ضمیمه‌ی جنسی برای جذاب‌تر کردن کالا به کار گرفته شد. این استراتژی، به مخاطب القا می‌کرد که؛ با خرید این محصول، شما نیز به این سبک زندگی جذاب و این لذت دست خواهید یافت. در این معادله، زن و بدن او دیگر ارزشی ذاتی نداشتند، بلکه ارزش آن‌ها به میزان توانایی‌شان در فروش بیشتر کالاها وابسته بود.

اما این پروژه‌ی اقتصادی برای موفقیت، نیازمند یک پوشش و توجیه ایدئولوژیک بود. اینجا بود که سرمایه‌داری با هوشمندی، مفاهیمی چون حقوق زن و حق بهره‌گیری از بدن را مصادره به مطلوب کرد و به خدمت خود درآورد و برهنگی به نماد رهایی زن از قیود سنت معرفی شد. این رویکرد به نظام

سرمایه‌داری اجازه داد تا ضمن پیشبرد اهداف سوداگرانه‌ی خود، خود را به عنوان قهرمان آزادی زنان نیز معرفی کند. در نتیجه، بسیاری از زنان با تصور اینکه در حال مبارزه برای آزادی خود هستند، ناآگاهانه به کارگرانی بی‌مزد برای سیستم استثمارگر تبدیل شدند.

بازوهای اجرایی این پروژه، صنایع فرهنگی قدرتمندی بودند که توسط کانون‌های ثروت و قدرت هدایت می‌شدند. صنعت مُد و فشن، سینمای هالیوود، صنعت موسیقی و آژانس‌های تبلیغاتی، چهار ستون اصلی این دگرگونی فرهنگی بودند. این صنایع با تعیین استانداردهای زیبایی غیرواقعی، ترویج مدگرایی سریع و عادی‌سازی برهنگی در فیلم‌ها و موزیک‌ویدئوها، به صورت شبانه‌روزی ذائقه‌ی عمومی را بمباران کردند و به تدریج، برهنگی را از یک امر قبیح و تابو، به یک امر عادی و حتی مطلوب تبدیل نمودند.

منطق اقتصادی این پروژه بر پایه‌ی ایجاد نارضایتی دائمی استوار است. یک انسان راضی و قانع، مصرف‌کننده‌ی خوبی نیست. نظام سرمایه‌داری با ارائه یک تصویر ایده‌آل و دست‌نیافتنی از بدن، یک حس دائمی از نقص و عدم کفایت را در افراد به‌ویژه زنان ایجاد می‌کند. این حس اضطراب، بلافاصله با راه‌حل‌های مصرفی پاسخ داده می‌شود که صنعت میلیارد دلاری لوازم آرایش، کلینیک‌های جراحی زیبایی، رژیم‌های لاغری، و لباس‌هایی که هر فصل باید تعویض شوند. در این چرخه، بدن زن به یک میدان نبرد دائمی برای رسیدن به یک استاندارد غیرممکن تبدیل شده و سود آن مستقیماً به جیب سرمایه‌داران سرازیر می‌شود.

تحلیل تاریخی نشان می‌دهد که تسریع و جهت‌دهی به این پروژه، با نفوذ و تسلط شبکه‌های قدرتمند سرمایه‌داری مالی، که بخش قابل توجهی از آن توسط کانون‌های صهیونیستی کنترل می‌شد، ارتباطی مستقیم دارد. با در دست گرفتن کنترل شاهراه‌های اقتصادی، سیاسی و به‌ویژه رسانه‌ای در غرب، این جریان‌ها توانستند ارزش‌های مبتنی بر مادی‌گرایی، لذت‌گرایی و سکولاریسم را به گفتمان غالب تبدیل کنند. تضعیف نهاد خانواده و از بین بردن قداست‌های اخلاقی و دینی، یک هدف استراتژیک برای این شبکه‌ها بود، زیرا جامعه‌ای که از هویت معنوی خود تهی شده باشد، بسیار راحت‌تر به یک توده‌ی مصرف‌کننده‌ی منفعل و قابل کنترل تبدیل می‌شود.

در مرحله‌ی بعد، این الگوی فرهنگی از طریق فرآیند جهانی‌سازی به سراسر جهان صادر شد. برندهای غربی، فیلم‌های هالیوودی و سبک زندگی آمریکایی به عنوان نماد تجدد و پیشرفت به جوامع دیگر عرضه شدند و هرگونه مقاومت فرهنگی در برابر آن، به عنوان تحجر و عقب‌ماندگی برچسب خورد. بدین ترتیب، پروژه‌ی برهنه‌سازی که در غرب آغاز شده بود، به یک پروژه‌ی جهانی برای یکسان‌سازی فرهنگی و تسخیر بازارهای جدید تبدیل شد.



پیام دهم

**پوشش زن ایرانی، مقابله با بزرگترین
جنایت در تاریخ تمدن غرب است.**

موضع و سبک پوشش زن ایرانی در برابر فرهنگ غرب، یک اعلام جرم علیه بزرگترین جنایت سازمان یافته در تاریخ تمدن مدرن است. این جنایت، که در لایه‌های فریبدهی آزادی و پیشرفت پنهان شده، از بین بردن هویت و منزلت وجودی زن برای استفاده‌ی یک طرف ذی نفع است. پوشش و حجاب زن ایرانی، پرچم مقاومت در برابر این اهانت تاریخی و بزرگترین حق‌کشی علیه مقام زن است.

فرهنگ مسلط غربی، یک نامعادله‌ی ظالمانه را در روابط انسانی بنیان نهاده است. در این معادله، زن از جایگاه انسانی خود خلع شده و ارزش او با میزان جذابیتش برای مردان سنجیده می‌شود. این نگاه، زن را در یک موقعیت اهانت‌آمیز و دائمی برای عرضه شدن قرار می‌دهد. این بزرگترین ضربه است، زیرا هویت و انسانیت او را از درون تهی کرده و او را به یک ویتترین متحرک برای ارضای نگاه‌های دیگران و سودآوری نظام سرمایه‌داری تبدیل می‌کند.

مخالفت علنی و فزاینده‌ی غرب با حجاب نیز در همین چارچوب قابل تحلیل است. آن‌ها به دروغ ادعا می‌کنند که مخالفتشان با حجاب به دلیل سکولار بودن جوامعشان و عدم تمایل به نمایش نمادهای مذهبی است. این یک فریب بزرگ است. بحث بر سر مذهب و غیرمذهب نیست. مسأله این است که سیاست بنیانی غرب بر عرضه شدن زن استوار است و حجاب، ذاتاً و ماهیتاً، مخالف این سیاست است. حجاب یک نه قاطع به ابره شدن است. به همین دلیل، حتی اگر زنی بدون هیچ انگیزه‌ی دینی و صرفاً با یک انتخاب انسانی برای حفظ حریم خود حجاب را برگزیند، باز هم با آن مخالفت می‌کنند، زیرا اصل این سنگر را هدف گرفته‌اند.

از این رو، وقتی از ما می‌پرسند در مقابل انتقادات غرب از وضعیت زن در ایران چه دفاعی دارید، ما دفاع نداریم و در جایگاه متهم نیستیم، ما در جایگاه مدعی، غرب را به محاکمه می‌کشیم. آن‌ها هستند که باید پاسخگوی این حجم از ظلم، تحقیر و نابود کردن کرامت زن به اسم آزادی، اشتغال و مدرنیته باشند. در چنین منظومه‌ای مسأله‌ی حجاب، پوشش و نوع روابط زن و مرد معنای حقیقی و راهبردی خود را پیدا می‌کند. حجاب زنان ایرانی، یک کنش ملی علیه این جنایت بزرگ تاریخی است.



موضع و سبک
پوشش زن ایرانی در
برابر فرهنگ غرب،
یک اعلام جرم علیه
بزرگترین جنایت
سازمان یافته در
تاریخ تمدن مدرن
است.

محور دوم

وضعیت
اجتماعی امروز



پیام یازدهم

در دقیقه نود قرار گرفته ایم.

ما با حصول انقلاب و استقرار نظام اسلامی، در عرصه‌ی سیاسی استقلال خود را بازیافتیم. در عرصه‌ی اقتصادی، علی‌رغم تمامی فشارها، تحریم‌ها و نارسایی‌های داخلی، گام‌های بلندی در مسیر خودکفایی و استقلال

برداشت‌هایم. در حوزه‌ی نظامی و امنیتی، با ایجاد چارچوب‌های بازدارنده‌ی قدرتمند، امنیت خود را تثبیت کرده و به یک بازیگر مؤثر منطقه‌ای تبدیل شده‌ایم. اما در سال‌های اخیر وارد فرآیندی از درگیری خود با حیات غربی شدیم که عمیق‌ترین و جدی‌ترین لایه نبرد، یعنی فرهنگ و سبک زندگی را شامل می‌شود. اگرچه طراحی و عملیات‌های غرب در حوزه سبک زندگی ایرانی از همان سال ابتدایی پس از جنگ آغاز شد اما واقعیت آن است که از اواسط دهه ۹۰ و با سیطره یافتن دسترسی‌های رسانه‌ای و شبکه‌های اجتماعی، روند هجمه‌ها از شتاب بسیار بیشتری برخوردار شده است و چون مسئله پوشش، وجه بیرونی و نمایشی از این هم‌اورد در حوزه سبک زندگی شده، عمده تمرکز و سرمایه‌گذاری جریان معارض نیز به این عرصه اختصاص یافته و لذا موفقیت یا شکست در آن، سرنوشت کلیت این رویارویی را به شدت تحت تأثیر قرار خواهد داد.

اگر جامعه ایران بتواند در این نقطه‌ی عطف تاریخی، هویت مستقل فرهنگی خود را در عرصه‌ی الگوی زندگی و مظاهر آن حفظ کند، یک دستاورد بی‌بدیل کسب کرده است. این دستاورد به معنای عبور موفقیت‌آمیز از تمامی وسوسه‌ها، جذابیت‌های کاذب و فریب‌های سبک زندگی مدرن غربی و به کمال رساندن الگوی زیست مؤمنانه خواهد بود. چنین موفقیتی، انقلاب اسلامی را از یک پدیده‌ی سیاسی محصور در مرزهای ایران، فراتر برده و آن را به یک ایده‌ی جهانی قابل صدور، الهام‌بخش و امیدآفرین برای تمام ملت‌های آزاده و حقیقت‌جو مبدل خواهد کرد.

بنابراین، سرنوشت آینده‌ی ما، چه در ابعاد داخلی و چه در تأثیرگذاری جهانی، به فهم عمیق و مواجهه‌ی صحیح، هوشمندانه و قاطع با این مسئله گره خورده است. این یک مجاهده بر سر اثبات حقانیت یک راه پیش روی بشریت است و پیروزی یا شکست در آن، تعیین‌کننده وضعیت آرمان‌های انقلاب اسلامی برای آینده خواهد بود.

۳۳

سرنوشت آینده‌ی ما،

چه در ابعاد داخلی

و چه در تأثیرگذاری

جهانی، به فهم

عمیق و مواجهه‌ی

صحیح، هوشمندانه

و قاطع با این مسئله

گره خورده است.



پیام دوازدهم

جامعه ایران به وصف کلی موحد و مؤمن
است اما از **خطر استحاله فرهنگی** به دور
نیست.

جامعه ایران در عمق وجود و لایه‌های تاریخی خود از زمان باستان تا به امروز، جامعه‌ای موحد، خداپرست و مؤمن است. این ایمان، یک فطرت الهی ریشه‌دار است که در طول قرن‌ها در برابر سهمگین‌ترین تهاجم‌ها از مغول تا استعمار مدرن، هویت این ملت را حفظ کرده است. این باور عمیق، اصلی‌ترین سرمایه و نقطه‌ی اتکای ما در نبرد امروز است و هرگونه تحلیل اجتماعی بدون در نظر گرفتن این زیرساخت معنوی، ناقص و گمراه‌کننده خواهد بود.

با این وجود، اتکا به این سرمایه‌ی عظیم نباید منجر به خوش‌خیالی شود. بزرگترین خطری که امروز هویت ما را تهدید می‌کند، مقوله استحاله فرهنگی است. استحاله، فرآیندی تدریجی، خاموش و نرم است که نهادها، باورها و ارزش‌های یک جامعه را از درون تهی کرده و پوسته را حفظ می‌کند، اما سیرت و محتوا را تغییر می‌دهد. این خطرناک‌ترین نوع دگرگونی است، زیرا جامعه تا مدت‌ها متوجه تغییر بنیادین خود نمی‌شود و زمانی به خود می‌آید که کار از کار گذشته است.

سازوکار اصلی این استحاله، تغییر نرم‌افزار روحی و ذهنی جامعه است در حالی که سخت‌افزار ظاهری آن کم و بیش دست‌نخورده باقی می‌ماند. این دوگانگی خطرناک، یک تناقض هویتی را در سطح جامعه ایجاد می‌کند. جامعه‌ای که در اعیاد مذهبی و بزنگاه‌های ملی، حماسه‌های میلیونی می‌آفریند، اما در همان حال، برخی از مدهای رفتاری، الگوهای مصرف و آرزوهای فردی در بخشی از آن، کپی دست‌چندم سبک زندگی غربی است. این تضاد، نشانه‌ی یک نبرد درونی شدید میان فطرت الهی ریشه‌دار و ویروس فرهنگی مهاجم است و نتیجه‌ی این نبرد، سرنوشت و سهم ما در آینده جهان را رقم خواهد زد.

شاخص اصلی برای سنجش میزان پیشرفت یا پسرفت در این نبرد، بررسی وضعیت سبک زندگی است. آیا الگوی ازدواج، فرزندآوری، روابط محارم، الگوی مصرف، معماری خانه‌ها، تفریحات و اوقات فراغت ما در حال نزدیک شدن به الگوی زیست مؤمنانه است یا به تدریج در حال هضم شدن در الگوی زیست غربی هستیم؟ پاسخ به این پرسش، واقعیت وضعیت ما را فارغ از شعارها و ظواهر، مشخص می‌نماید.



آیا الگوی ازدواج،
فرزندآوری، روابط
محارم، الگوی
مصرف، معماری
خانه‌ها، تفریحات و
اوقات فراغت ما در
حال نزدیک شدن
به الگوی زیست
مؤمنانه است یا
به تدریج در حال
هضم شدن در
الگوی زیست غربی
هستیم؟



پیام سیزدهم

غالبه بر جمهوری اسلامی فقط از مسیر
تغییر فرهنگی امکان پذیر است.

دشمنان نظام جمهوری اسلامی، پس از بیش از چهار دهه آزمون و خطا در به کارگیری انواع راهبردهای خصمانه و علی‌الخصوص پس از شکست سناریوهای نظامی‌شان در سال جاری، به یک جمع‌بندی قطعی رسیده‌اند که نقطه‌ی قوت و مرکز ثقل این نظام، در هسته‌ی معنوی و فرهنگی آن نهفته است. آن‌ها به تجربه دریافته‌اند که تا زمانی که این شالوده‌ی ایمانی و فرهنگی در میان توده‌های مردم زنده و پویا باشد، هرگونه فشار خارجی، اعم از تحریم اقتصادی یا تهدید نظامی، در نهایت به افزایش انسجام داخلی و تقویت روحیه‌ی مقاومت منجر خواهد شد.

بر اساس این شناخت عمیق، تمام راهبرد کلان غرب برای مواجهه، از جنگ سخت به جنگ نرم و از تلاش برای فروپاشی از بیرون، به استراتژی تهی‌سازی از درون تغییر جهت داده است. هدف بی‌معنا کردن آرمان‌ها و ارزش‌هایی است که آن ساختار بر پایه‌ی آن‌ها بنا شده است.

غلبه از مسیر تغییر فرهنگی به این معناست که دشمن در پی آن است تا با تغییر در باورهای بین‌نسلی، کاری کند که جامعه خود به این نتیجه برسد که آرمان‌های انقلاب، ناکارآمد، قدیمی و مانع پیشرفت و سعادت هستند. این فرآیند، یک استحاله‌ی هویتی تمام‌عیار است که در آن، نرم‌افزار روحی مردم تغییر می‌کند، در حالی که ساختارهای ظاهری آن ممکن است برای مدتی دست‌نخورده باقی بماند. این خطرناک‌ترین نوع غلبه است، زیرا خودمان مجری این پروژه‌ی می‌شویم.

در این سناریو زن و به تبع آن پوشش، به کلیدی‌ترین هدف تبدیل شده‌اند. دشمن به درستی فهمیده است که زن، مربی جامعه و معمار فرهنگ نسل‌های آینده است. اگر بتوان هویت، کرامت و جایگاه زن را از الگوی ایرانی-اسلامی به الگوی لیبرال-سرمایه‌داری تغییر داد، در واقع پیشران تداوم هویتی و تولید فرهنگی جامعه را متوقف کرده و بهترین زمینه را بر غلبه خود بر جمهوری اسلامی و به تبع انقلاب فراهم آورده است.

۵۵

غلبه از مسیر تغییر

فرهنگی به این

معناست که دشمن

در پی آن است تا با

تغییر در باورهای

بین‌نسلی، کاری کند

که جامعه خود به

این نتیجه برسد که

آرمان‌های انقلاب،

ناکارآمد، قدیمی

و مانع پیشرفت و

سعادت هستند.



پیام چهاردهم

با رهاشدگی پوشش از حالت دوقطبی به وضعیت دو جامعه‌ای وارد خواهیم شد.

در طول تاریخ، آنچه ملت ایران را به صورت یک موجودیت یکپارچه حفظ کرده، هویت دینی بوده است. این هویت مشترک، فراتر از قومیت‌ها، زبان‌ها و طبقات اجتماعی، یک مای واحد و منسجم ساخته است. وحدت ملی و انسجام اجتماعی ما، بیش از هر عامل دیگری، مدیون این اشتراک در باورها، ارزش‌ها و نمادهای معنوی است. بنابراین، هر عاملی که این هویت دینی مشترک را تضعیف کند، مستقیماً امنیت ملی و بقای کشور را هدف قرار داده است.

امروز جامعه ما بر سر مسئله‌ی پوشش، دچار دوقطبی ذهنی شده است. پدیده‌ی دوقطبی اگرچه نامطلوب، تنش‌زا و پرهزینه است، اما وضعیتی قابل بازگشت است. در وضعیت دوقطبی، دو گروه با دیدگاه‌های متضاد، همچنان در چارچوب یک جامعه‌ی واحد و تحت حاکمیت یک قانون رسمی (هرچند مورد مناقشه) با یکدیگر در تعامل و کشمکش هستند. آن‌ها بر سر قوانین و هنجارهای این جامعه‌ی مشترک اختلافاتی دارند، اما هنوز وجود یکدیگر را در یک اتمسفر سیاسی واحد به رسمیت می‌شناسند. اما خطرناک‌تر از دوقطبی، وضعیت دو جامعه‌ای است. این وضعیت زمانی

رخ می‌دهد که حاکمیت، از مسئولیت خود در قبال تنظیم هنجارهای مشترک اجتماعی شانه خالی کرده و عرصه‌ی فرهنگ، به‌ویژه مسئله‌ی پوشش، را رها کند. این رهاشدگی، به معنای اعلام رسمی پایان یک قرارداد اجتماعی و آغاز فرآیند گسست است.

در صورت چنین رهاشدگی، خلأ ناشی از قانون رسمی به سرعت توسط قوانین نامرئی پر خواهد شد. این قوانین نامرئی، دیگر برای کل جامعه نوشته نمی‌شوند. هر قطب از جامعه، هنجارها، بایدها و نبایدهای خود را تدوین کرده و آن را در محدوده‌ی نفوذ خود حاکم می‌کند. جامعه عملاً به دو اردوگاه مجزا با دو سبک زندگی کاملاً متفاوت و متعارض تقسیم می‌شود که دیگر هیچ زبان مشترکی با یکدیگر ندارند. اینجا فرآیند سنگرسازی اجتماعی آغاز می‌شود و هر گروه برای حفاظت از هویت و سبک زندگی خود، شروع به ساختن دیوارهای نامرئی می‌کند. کافه‌ها، رستوران‌ها، مراکز خرید، مدارس، محله‌های مسکونی و حتی فضاهای کسب و کار به تدریج تفکیک می‌شوند. دیگر یک جامعه با دو سلیقه وجود ندارد، بلکه دو جامعه‌ی جدا از هم در یک جغرافیا شکل می‌گیرد که هر یک، دیگری را یک تهدید وجودی برای خود می‌داند.

در وضعیت دو جامعه‌ای، هر جامعه، قانون نانوشته خود را اجرا می‌کند. یک جامعه بر اساس هنجارهای دینی و انقلابی و جامعه‌ی دیگر بر اساس هنجارهای لیبرال و سکولار. این وضعیت، مقدمه‌ی درگیری‌های دائمی، فرسایش سرمایه‌ی اجتماعی و تخطئه وحدت ملی است. دیگر چیزی روشنی به نام منافع ملی وجود نخواهد داشت، زیرا هر جامعه، منافع خود را تعریف خواهد کرد.

بر این اساس استناد کردن به خطر تقویت دوقطبی و به دنبال آن تجویز رها نمودن مسأله پوشش، مقدمه‌ای برای وارد نمودن کشور به فرآیند دو جامعه خواهد بود. دوقطبی ذهنی را می‌توان با گفتگو، سیاست‌گذاری و حکمت مدیریت کرد، اما دو جامعه‌ی متخاصم را فقط باید در انتظار برخورد دائمی دید. حفظ قانون به عنوان نماد حاکمیت و وحدت رویه در فضای عمومی، هزینه‌اش هرچه باشد، به مراتب کمتر از هزینه‌ی تخریب وحدت ملی و ورود به عصر درگیری‌های مداوم فرهنگی است.



در وضعیت دو

جامعه‌ای، هر

جامعه، قانون

نانوشته خود را اجرا

می‌کند. یک جامعه

بر اساس هنجارهای

دینی و انقلابی و

جامعه‌ی دیگر بر

اساس هنجارهای

لیبرال و سکولار



پیام پانزدهم

پوشش اسلامی و حضور اجتماعی زنان از هویت انقلاب قابل انفکاک نیست.

انقلاب اسلامی یک بسته‌ی کامل و یک پارادایم منسجم برای زندگی است. در کانون این پارادایم، دو اصل همزمان و جدایی ناپذیر قرار دارند که هویت



منحصر به فرد زن تراز انقلاب اسلامی را شکل می‌دهند؛ حداکثر حضور و مشارکت اجتماعی، توأم با حداکثر کرامت و حفظ هویت انسانی. حذف هر یک از این دو، به معنای ساقط کردن کل ایده و فروپاشی این الگو است. بنابراین، هر صدایی که بخواهد یکی را به بهانه‌ی دیگری تضعیف یا حذف کند، در حقیقت بنیان و اساس این ایده را هدف گرفته است. اخیراً زمزمه‌های به ظاهر مصلحت‌اندیشانه‌ای شنیده می‌شود که ادعا می‌کنند آرمان‌های اصلی انقلاب، عدالت‌خواهی و مبارزه با استکبار جهانی بوده و پافشاری بر مسأله بی‌اولویت حجاب، خطای در حکمرانی است.

این دیدگاه معتقد است که ما با اصرار بر یک مسأله فرعی، هزینه‌های گزافی را به نظام تحمیل کرده و بخش‌هایی از جامعه را که می‌توانستند در آرمان‌های کلان با ما همراه باشند، به دلیل یک مسأله پیش پا افتاده، ناخواسته به جبهه‌ی مقابل رانده‌ایم. راهکار پیشنهادی آن‌ها، رها کردن این موضوع به نفع تمرکز بر مسائل اصلی است.

این تحلیل، هرچند در ظاهر واقع‌گرایانه به نظر می‌رسد، اما درک درستی از حقیقت انقلاب و نظام اسلامی ندارد. عدالت‌خواهی و استکبارستیزی انقلاب اسلامی، شعارهایی سیاسی و اقتصادی صرف نیستند، بلکه آورده‌هایی هستند که ریشه در یک جهان‌بینی و انسان‌شناسی مشخص دارد. این ریشه، همان تعریف انقلاب از انسان، معنای زندگی و غایت حیات است. در این تعریف، انسان موجودی دارای کرامت ذاتی و هدف متعالی است، نه یک ابزار در خدمت لذت‌طلبی و سودجویی.

در این منظومه فکری، حجاب و پوشش یک تکه پارچه یا یک قانون اجتماعی نیست، حجاب ترجمه‌ی بصری همان جهان‌بینی است و دقیقاً در نقطه‌ی تلاقی تمام ارزش‌های بنیادین ما قرار گرفته و از آن‌ها قابل تفکیک نیست. دست کشیدن از آن، به منزله‌ی پایین کشیدن این پرچم و اعلام شکست در بنیادی‌ترین لایه‌ی این تقابل است. مقوله پوشش به تمام عناصر قدرت نرم و هویت‌بخش ما از استقلال فرهنگی گرفته تا امنیت روانی جامعه، از تحکیم نهاد خانواده تا ارائه‌ی الگوی زن پیشرفته و مستقل، گره خورده است. عقب‌نشینی در این جبهه، به معنای پذیرش استحاله و دست کشیدن تدریجی از کلیت ایده‌ی انقلاب اسلامی است. این همان نقطه‌ای است که دشمن به درستی آن را شناسایی کرده و تمام توان خود را بر آن متمرکز نموده است.

اما به صورت توأمان، ما با یک وسوسه‌ی انحرافی دیگر که از سوی تفکر متحجرانه مطرح می‌شود نیز شدیداً مخالف هستیم. این نگاه، تمام این چالش‌ها و هزینه‌ها را ناشی از میدان دادن به حضور اجتماعی زنان می‌داند

و راه حل را در منزوی ساختن زن، خانه‌نشین کردن او و حذف صورت مسأله می‌جوید. این رویکرد، در ظاهر دلسوزانه و غیرتمندانه، اما در باطن، روی دیگر سکه‌ی همان نگاه غربی است که زن را به رسمیت نمی‌شناسد. حقوق اجتماعی انسان و کرامت او برای شکوفا ساختن تمام استعدادهای خدادادی‌اش، خط قرمز خدشه‌ناپذیر انقلاب اسلامی است. منزوی ساختن زن و محروم کردن جامعه از نیمی از ظرفیت‌های انسانی خود، عین تحقیر زن در رویکردی متفاوت است. اگر غرب با برهنگی، زن را تا حد یک بدن تنزل می‌دهد، این تفکر نیز با حذف حضور اجتماعی، او را از ایفای نقش کامل انسانی‌اش محروم می‌کند. هر دو نگاه، به انسانیت کامل زن باور ندارند.

انقلاب اسلامی با آگاهی کامل، هزینه‌های جانبی ناشی از حضور فعال و عزتمند زنان در جامعه را می‌پذیرد، اما بر تداوم و حراست از این حضور اصرار می‌ورزد. چرا که این حضور، ضامن فعال شدن استعدادهای انسانی، رشد جامعه و تحقق الگویی است که می‌خواهد به جهان عرضه کند. هیچ حاکمیتی، به ویژه حاکمیت دینی که خود را موظف به زمینه‌سازی برای رشد انسان‌ها می‌داند، حق ندارد به بهانه‌ی وجود چالش، جلوی شکوفایی استعدادهای نیمی از جمعیت خود را بگیرد. این یک ظلم بزرگ و یک خسارت استراتژیک جبران‌ناپذیر است.

عین همین منطق در دفاع نظام از الگوی مردم‌سالاری دینی نیز برقرار است. مردم‌سالاری و انتخابات نیز هزینه‌ها و چالش‌های خود را دارد و گاهی نتایج آن با تحلیل‌های کارشناسی منطبق نیست. اما نظام این هزینه‌ها را می‌پذیرد، زیرا اصل حق انتخاب و کرامت و رشد انسان برای تعیین سرنوشت خود را یک ارزش بنیادین و غیرقابل معامله می‌داند و جایگزین آن، یعنی استبداد و دیکتاتوری را ظلمی بزرگتر تلقی می‌کند. منطق حمایت از حضور اجتماعی زن نیز دقیقاً از همین جنس است.



انقلاب اسلامی با

آگاهی کامل،

هزینه‌های جانبی

ناشی از حضور

فعال و عزتمند

زنان در جامعه را

می‌پذیرد، اما بر

تداوم و حراست از

این حضور اصرار

می‌ورزد. چرا که این

حضور، ضامن فعال

شدن استعدادهای

انسانی، رشد جامعه

و تحقق الگویی

است که می‌خواهد

به جهان عرضه کند.



پیام شانزدهم

تضعیف حجاب، ضربه به بارزترین نماد هویت جامعه ایمانی است.

تمدن‌ها و جوامع، با نمادهای خود زندگی می‌کنند، نفس می‌کشند و معنا می‌یابند. نمادها عصاره‌ی فشرده‌ی تاریخ، باورها، ارزش‌ها و آرمان‌های یک ملت‌اند. یک نماد قدرتمند، در یک لحظه، تمام ذخیره‌ی فرهنگی یک جامعه را فرامی‌خواند و به آن حیات می‌بخشد. بقای هر هویتی، در گرو زنده بودن و محترم ماندن نمادهای آن در عرصه‌ی عمومی است.

این نمادهای اجتماعی رمز میان‌خودی و غیرخودی را مشخص کرده و از هویت جمعی در برابر مداخلات فرهنگی بیگانه محافظت می‌کنند. در عصر حاضر، که با یکسان‌سازی جهانی روبرو هستیم. الگوریتم‌های قدرتمند غربی، از طریق مهندسی پلتفرم‌های مجازی، رسانه‌ها و حتی علوم مدرن، در حال تحمیل یک سبک زندگی، یک نوع معماری، یک الگوی شهرسازی و یک تعریف واحد از زیبایی و پیشرفت به تمام جهان هستند. این الگوریتم‌ها، روح را از شهرها و جوامع می‌زدایند و آن‌ها را به کپی‌های بی‌جانی از کلان‌شهرهای سکولار غربی تبدیل می‌کنند.

در گذشته، شهر اسلامی هویت منحصر به فرد خود را داشت. معماری آن، جهت‌گیری بناها، ساختار بازار، مرکزیت مسجد، و روابط اجتماعی حاکم بر آن، همگی بازتابی از جهان‌بینی توحیدی بودند. اما امروز، تحت سیطره‌ی ایده‌های مدرن، این هویت بصری به شدت کمرنگ شده است. برج‌های شیشه‌ای بی‌هویت، آپارتمان‌های یک‌شکل و مراکز خرید زنجیره‌ای، سیمای شهرهای ما را دگرگون

کرده و تمایز فرهنگی آن‌ها را از بین برده‌اند.

در این چشم‌انداز شهری که به سرعت در حال بی‌هویت شدن است، تنها چند نماد محدود و قدرتمند باقی مانده‌اند که هنوز هویت ایمانی جامعه را نمایندگی و فریاد می‌کنند. دو مورد از بارزترین این نمادها، یکی به سمع و دیگری به بصر جامعه مربوط می‌شود، یکی صدای اذان است که روح معنوی حاکم بر زمان را اعلام می‌کند و دیگری پوشش و حجاب زنان است که هویت فرهنگی حاکم بر مکان و فضای عمومی را به نمایش می‌گذارد. از این جهت، حجاب از اهمیت منحصربه‌فردی برخوردار است. صدای اذان در اوقات مشخصی به گوش می‌رسد و مسجد در مکانی ثابت قرار دارد. اما حجاب، یک نماد سیال، متحرک و دائمی است. زن محجبه، پرچم متحرک هویت اسلامی در خیابان، دانشگاه، اداره و بازار است. او در هر لحظه و هر مکان، به صورت زنده و پویا، اعلام می‌کند که اینجا، قلمرو یک فرهنگ و تمدن متفاوت است.

بنابراین، تضعیف حجاب و عادی‌سازی برهنگی در فضای عمومی، به معنای پایین کشیدن فراگیرترین و بارزترین پرچم هویت جامعه ایمانی است. این اقدام، به مثابه خاموش کردن سیمای بصری شهر اسلامی و تسلیم کردن آن به چشم‌انداز جهانی سکولار است. با حذف این نماد، شهر دیگر از نظر بصری حرفی برای گفتن نخواهد داشت. وقتی بارزترین نماد یک هویت از عرصه‌ی عمومی عقب‌نشینی کند، یک خلأ معنایی و روانی عمیق ایجاد می‌شود. این خلأ به سرعت توسط نمادهای فرهنگ مهاجم پر خواهد شد. این فرآیند، به تدریج این پیام ناخودآگاه را به نسل جدید منتقل می‌کند که ارزش‌های دینی، امری مربوط به گذشته و حوزه‌ی خصوصی هستند و آنچه در عرصه‌ی عمومی رسمیت و مقبولیت دارد، سبک زندگی غربی است.

جریان معارض به خوبی به این قدرت نمادین واقف است. تمرکز بی‌وقفه‌ی رسانه‌های آنان بر حجاب، ناشی از همین درک نمادین است، آن‌ها می‌دانند که با شکستن این نماد، می‌توانند به صورت دومینووار، بقیه عناصر هویتی را نیز دچار تغییر کنند. لذا ضربه به حجاب، مؤثرترین و کم‌هزینه‌ترین راه برای بی‌دفاع کردن یک جامعه در برابر نفوذ نمادین فرهنگی است.

۵۵

تضعیف حجاب

و عادی‌سازی

برهنگی در فضای

عمومی، به معنای

پایین کشیدن

فراگیرترین و

بارزترین پرچم هویت

جامعه ایمانی

است. این اقدام،

به مثابه خاموش

کردن سیمای بصری

شهر اسلامی و

تسلیم کردن آن به

چشم‌انداز جهانی

سکولار است.



پیام هفدهم

مسئله یک دگرگونی فرهنگی است که خود را در کالبد پوشش به نمایش گذاشته است.

یکی از بزرگترین موانع در فهم صحیح و مواجهه‌ی مؤثر با چالش پوشش، ساده‌انگاری ماهیت آن است. برخی جریان‌ها، با نادیده گرفتن پیچیدگی‌های روح انسان و جامعه، این پدیده را امری صرفاً ظاهری، سلیقه‌ای و مربوط به مدیریت بدن تلقی می‌کنند. در نگاه ایشان، تغییر در نوع لباس، پدیده‌ای سطحی و هم‌ردیف با تغییر مُد است که ریشه در تمایزات نسلی و ذائقه‌های زودگذر دارد و نباید آن را بیش از حد جدی گرفت.

این دیدگاه برای توجیه خود، غالباً به دیگر جوامع مسلمان استناد می‌کند که در آن‌ها، تنوع پوشش به رسمیت شناخته شده و ظاهراً این امر،



تغییر بنیادین در

سبک های پوشش،

از خانواده هایی

خبر می دهد که

دیگر تداوم فرهنگی

و انتقال میراث

معنوی به نسل

بعد، برایشان اولویت

ندارد.

ضربه‌ی جدی به دیگر ساحت‌های فرهنگی یا سیاسی آن‌ها وارد نکرده است. نتیجه‌ی این تحلیل سطحی، تجویز نوعی بی‌تفاوتی و مدارای منفعلانه است، با این توجیه که جامعه خود راهش را پیدا خواهد کرد و این نگرانی‌ها، ناشی از سخت‌گیری‌های غیرضروری است.

خطای ادراکی در این دیدگاه، آنجاست که نمود را با پدیده اشتباه می‌گیرد. پوشش، تنها بخش کوچک و قابل مشاهده از یک تحول بزرگتر و پنهان است. آنچه ما امروز در سطح جامعه به شکل تغییر در نوع پوشش می‌بینیم، خود نشانه‌ای از تغییراتی دیگر است. واقعیت آن است که تغییر فراگیر در یک نماد ریشه‌دار مانند حجاب، هرگز نمی‌تواند یک‌شبه و به صورت خود به خودی رخ دهد. چنین تغییری، معلول یک دگرگونی ارزشی است که پیش از این در لایه‌های زیرین جامعه اتفاق افتاده است.

تغییر بنیادین در سبک‌های پوشش، از خانواده‌هایی خبر می‌دهد که دیگر تداوم فرهنگی و انتقال میراث معنوی به نسل بعد، برایشان اولویت ندارد. این پدیده، نشانه‌دهنده ذهنیت‌هایی است که مفهوم قداست و حرمت در بسیاری از امور، برایشان معنای متفاوتی یافته است. وقتی غیرت به کنترل‌گری، حیا به عقب‌ماندگی و شرافت به محدودیت ترجمه و بازتعریف شود، طبیعی است که نماد بیرونی این مفاهیم، نیز به یک امر زائد و دست‌وپاگیر تبدیل گردد. بنابراین، نزاع اصلی در سطح جامعه، نزاع بر سر معنا و تعریف این مفاهیم بنیادین شده است.



پیام هجدهم

عدول از حجاب بتر، روندی است که مرزی ندارد.

در پی تهاجمات سنگین رسانه‌ای و فشارهای روانی اجتماعی، به‌ویژه پس از حوادث پاییز ۱۴۰۱، پدیده‌ای در میان بخشی از بانوان محجبه حادث شده که تغییر سبک پوشش از چادر به نمونه‌های دیگری با حفظ حدود شرعی را ره همراه داشته است. این تصمیم در نگاه اول، یک انتخاب فردی برای کاهش تنش و فشار در محیط عمومی به نظر می‌رسد و شاید در سطح شخصی و شرعی، بی‌معونه هم باشد.

اما اشکال زمانی رخ می‌دهد که به انگیزه و منطق حاکم بر این تصمیم دقت کنیم. اگر علت این عقب‌نشینی، کاستن از فشار اجتماعی و در امان ماندن از هجوم تبلیغاتی حجاب‌ستیزان باشد، باید از خود پرسید؛ آیا این فشار، نقطه‌ای پایانی دارد؟ آیا دشمنی که امروز چادر را به عنوان نماد افراط‌گرایی معرفی می‌کند، فردا از حمله به مانتوی عبایی و مقنعه دست خواهد کشید؟ منطق هجمه فرهنگی، منطق برش‌های تدریجی است. غرب هرگز تمام خواسته‌ی خود را یک‌جا طلب نمی‌کند. او با تمرکز بر قوی‌ترین لایه، آن را تضعیف کرده و جامعه را به عقب‌نشینی به لایه بعدی وامی‌دارد. اما به محض استقرار جامعه در موقعیت جدید، تهاجم بعدی برای تخریب همان لایه را آغاز می‌نماید، لذا این یک روند از منظر رهبری انقلاب یک مسیر بی‌پایان است.

«به نظر ما، بحث‌هایی که درباب پوشش زن می‌شود، بحث‌های خوبی است که انجام می‌گیرد،

منتها باید توجه کنید که هیچ بحثی در این زمینه‌های مربوط به پوشش زن، از هجوم تبلیغاتی غرب متأثر نباشد، اگر متأثر از آن شد، خراب خواهد شد. مثلاً بیاییم با خودمان فکر کنیم که حجاب داشته باشیم، اما چادر نباشد. این فکر غلطی است. نه این‌که من بخواهم بگویم چادر، نوع منحصر است، نه، من می‌گویم چادر بهترین نوع حجاب است، یک نشانه‌ی ملی ماست. هیچ اشکالی هم ندارد، هیچ منافاتی با هیچ نوع تحرکی هم در زن ندارد. اگر واقعاً بنای تحرک و کار اجتماعی و کار سیاسی و کار فکری باشد، لباس رسمی زن می‌تواند چادر باشد و همان‌طور که عرض کردم چادر بهترین نوع حجاب است و البته می‌تواند محجبه بود و چادر هم نداشت، منتها همین‌جا هم بایستی آن مرز را پیدا کرد. بعضی‌ها از چادر فرار می‌کنند، به خاطر این‌که هجوم تبلیغاتی غرب دام‌گیرشان نشود؛ منتها از چادر که فرار می‌کنند، به آن حجاب واقعی بدون چادر هم رو نمی‌آورند؛ چون آن را هم غرب مورد تهاجم قرار می‌دهد! شما خیال کرده‌اید که اگر ما چادر را کنار گذاشتیم، فرضاً آن مقنعه‌ی کذایی و آن لباس‌های «و لیضربن بخمرهنّ علی جیوبهنّ» و همانهایی را که در قرآن هست، درست کردیم، دست از سر ما بر میدارند؟ نه، آنها به این چیزها قانع نیستند؛ آنها می‌خواهند همان فرهنگ منحوس خودشان عیناً این‌جا عمل بشود؛ مثل زمان شاه که عمل می‌شد. در آن زمان، زن اصلاً پوشش و حجابی نداشت؛ حتی در این‌جاها وقتی نوبت به این کارها می‌رسد، بی‌بندوباری خیلی بیشتر هم می‌شود؛ کم‌این‌که در زمان شاه، بی‌بندوباری که در همین شهر تهران و بعضی دیگر از شهرهای کشور ما بود، از معمول شهرهای اروپا بیشتر بود! زن معمولی در اروپا، لباس و پوشش خودش را داشت؛ اما در این‌جا آن‌طوری نبود. آن‌طور که دیده بودیم و شنیده بودیم و می‌دانستیم و مناظری که از آن وقت الان جلوی نظر من هست، انسان واقعاً حیرت می‌کند که چرا بایستی این‌گونه بشود؛ کم‌این‌که در خیلی از کشورهای متأسفانه عقب‌مانده‌ی مسلمان و غیرمسلمان هم همین‌طور است. بنابراین، باید بدقت و با نهایت کنجکاوی و بدون اغماض، مسائل ارزشی را رعایت کرد.»



غرب هرگز تمام

خواستهای خود

را یک‌جا طلب

نمی‌کند. او با

تمرکز بر قوی‌ترین

لایه، آن را تضعیف

کرده و جامعه را به

عقب‌نشینی به لایه

بعدی وامی‌دارد.



پیام نوزدهم

موج دوم تابع احساس غلبه اجتماعی خواهد بود.

یکی از روشن‌گرترین واقعیت‌ها در تحلیل روند تحولات پوشش، مقایسه‌ی پیمایش‌های ملی میان سال‌های ۱۴۰۲ و ۱۴۰۴ است. داده‌ها نشان می‌دهند که درصد بانوانی که در کلان شهری چون تهران، اقدام به کشف حجاب کرده‌اند، در این بازه‌ی زمانی کوتاه تقریباً دو برابر شده



داده‌ها نشان

می‌دهند که درصد

بانوانی که در کلان

شهری چون تهران،

اقدام به کشف

حجاب کرده‌اند، در

این بازه‌ی زمانی

کوتاه تقریباً دو برابر

شده است.

است. این شتاب فزاینده، در نگاه اول گیج‌کننده به نظر می‌رسد. علت این سردرگمی آن است که در این دوره، هیچ تحول سیاسی بنیادین، هیچ موج رسانه‌ای جدید و فراگیر، و یا هیچ تغییر شگرفی در بازار مد و پوشاک رخ نداده است که بتوان این افزایش شتابان را مستقیماً به آن نسبت داد.

پاسخ در درک یک مکانیزم کلیدی روانی-اجتماعی نهفته است. انسان‌ها، به‌ویژه اقشار مردد جامعه، تمایل دارند رفتار خود را با جریانی هماهنگ کنند که احساس می‌کنند، آینده از آن اوست. تصمیم‌گیری آن‌ها بیش از آنکه مبتنی بر استدلال عقیدتی باشد، تابعی از این است که کدام گفتمان را پیروز میدان و حاکم بر فضای عمومی ادراک می‌کنند. موج اول کشف حجاب که در پی حوادث سال ۱۴۰۱ به راه افتاد، یک موج عمدتاً برنامه‌ریزی شده و واکنشی بود. این موج، هرچند در اقلیت بود، اما توانست یک شکاف در سد وحدت رویه‌ی اجتماعی ایجاد کند.

پس از فروکش کردن هیجانات اولیه، آن اقلیت کنشگر، به مرور توانست در برخی نقاط به‌ویژه در شهرهای بزرگی مانند تهران، یک حضور مستمر و عادی‌سازی‌شده را به نمایش بگذارد. این حضور مستمر، آرام‌آرام این پیام را به ناخودآگاه جامعه منتقل کرد که نیرویی جدید و مصمم وارد میدان شده که توانسته است بخشی از فضای عمومی را در اختیار بگیرد. اینجاست که زمینه‌ی شکل‌گیری موج دوم فراهم می‌شود. موج دوم، برخلاف موج اول، از بدنه‌ی ایدئولوژیک جامعه برنمی‌خیزد. این موج، متشکل از افرادی است که پیش از این مردد بودند، یا حتی باوری نسبی به حجاب داشتند، اما اکنون به این جمع‌بندی رسیده‌اند که آینده‌ی فرهنگی خیابان‌ها در حال رقم خوردن به نفع جریان جدید است.

رفتار این گروه، محصول مستقیم احساس غلبه‌ی اجتماعی بر جریان مقابل است. آن‌ها با مشاهده‌ی افزایش تدریجی تعداد افراد بی‌حجاب در محیط پیرامون خود، به این نتیجه می‌رسند که باید خود را با واقعیت جدید تطبیق دهند. در این مرحله، انتخاب فرد دیگر یک کنش اعتراضی یا نافرمانی نیست، بلکه یک هم‌رنگی با جماعت و پیوستن به جریانی است که به نظر می‌رسد در حال غلبه پیدا کردن است.



پیام بیستم

استراتژی غرب، تله‌گذاری برای دوراهی واکنش سخت یا انفعال است.

رفتارسازی‌های اخیر جریان معارض شکل دادن به یک تله است. این تله که دو لبه‌ی آن به صورت همزمان عمل می‌کنند تا نظام را مجبور به انتخاب میان دو گزینه کنند که هر دو در نهایت به نفع دشمن تمام می‌شود. لبه‌ی اول، تحریک به واکنش سخت و قهری و لبه‌ی دوم، اغوا به انفعال و وادادگی است. تمام عملیات روانی دشمن در خدمت تغذیه‌ی همزمان

این دو لبه است.

لبه‌ی اول این تله از طریق تزریق دائمی سرخوردگی، اضطراب و خشم به بدنه‌ی اجتماعی مؤمن و متدین جامعه است. این راهبرد می‌خواهد کاسه‌ی صبر نیروی مؤمن را لبریز کرده و آن‌ها را به سمت مطالبه‌ی برخورد‌های فوری، خیابانی و قهری سوق دهد. در این سناریو، پیروزی دشمن در خود آن واکنش سخت نهفته است. تصاویر هرگونه برخورد فیزیکی یا تنش در سطح خیابان، به سرعت به خوراک رسانه‌ای تبدیل می‌شود تا روایت دروغین سرکوبگری سیستماتیک نظام را در سطح جهانی اثبات کند.

همزمان با اجرای این تاکتیک، لبه‌ی دوم تله که اغوا به انفعال است، فعال می‌شود. رسانه‌های غربی و دنباله‌های داخلی آن‌ها، با برجسته‌سازی و بزرگنمایی نمادهای بی‌حجابی، به دنبال ساختن یک واقعیت مجازی هستند که در آن، حجاب یک پدیده‌ی در حال انقراض و مقاومت فکری و فرهنگی در برابر موج جدید، کاری بیهوده و از پیش شکست‌خورده است. هدف هم ایجاد یأس راهبردی در میان نخبگان و توده‌های معتقد به ارزش‌های اسلامی است. این پیام، اراده‌ی مقاومت را هدف می‌گیرد و تلاش می‌کند اراده‌ها را به بی‌تفاوتی و انفعال تبدیل کند.

در این سناریو، پیروزی طرف مقابل در تسلیم خاموش و عقب‌نشینی بدون درگیری است. اگر حافظان ارزش‌ها به این باور برسند که نبرد را باخت‌اند و میدان را خالی کنند، دشمن به بزرگترین هدف خود، یعنی تغییر هویت فرهنگی جامعه، با کمترین هزینه و بدون نیاز به رویارویی مستقیم دست یافته است.

راه سوم، یک کنش هوشمند، فرهنگی و قاطع اما آرام است. این راه، ضمن پرهیز از واکنش‌های سخت و هزینه‌زایی که خوراک تبلیغاتی دشمن را فراهم می‌کند، به هیچ وجه به معنای انفعال و رها کردن میدان نیست. این راهبرد، بر احیای منطق، تقویت حضور اجتماعی جریان مؤمن، کار فرهنگی عمیق و اجرای قانون با صلابت و بدون تنش‌آفرینی استوار است تا تله‌ی دشمن را به فرصتی برای بازآرایی جبهه‌ی فرهنگی انقلاب تبدیل کند.



راه سوم، یک کنش

هوشمند، فرهنگی

و قاطع اما آرام است.

این راه، ضمن پرهیز

از واکنش‌های

سخت و هزینه‌زایی

که خوراک تبلیغاتی

دشمن را فراهم

می‌کند، به هیچ

وجه به معنای

انفعال و رها کردن

میدان نیست.

مختور سوم

مقایسه تطبیقی



پیام بیست و یکم

از درخشان‌ترین موقعیت نسبت به وضعیت جهانی برخورداریم.

طبیعی است که با مشاهده‌ی تغییرات در وضعیت پوشش جامعه، نسبت به گذشته احساس نگرانی کنیم و گمان بریم که در شیب تنازل



جامعه ما در میانه

یک جنگ تمام عیار

فرهنگی، توانسته

است اصول و

ارزش‌های بنیادین

خود را حفظ کند

و این نشان از

ریشه‌دار بودن

فرهنگ اسلامی-

ایرانی و ظرفیت بالای

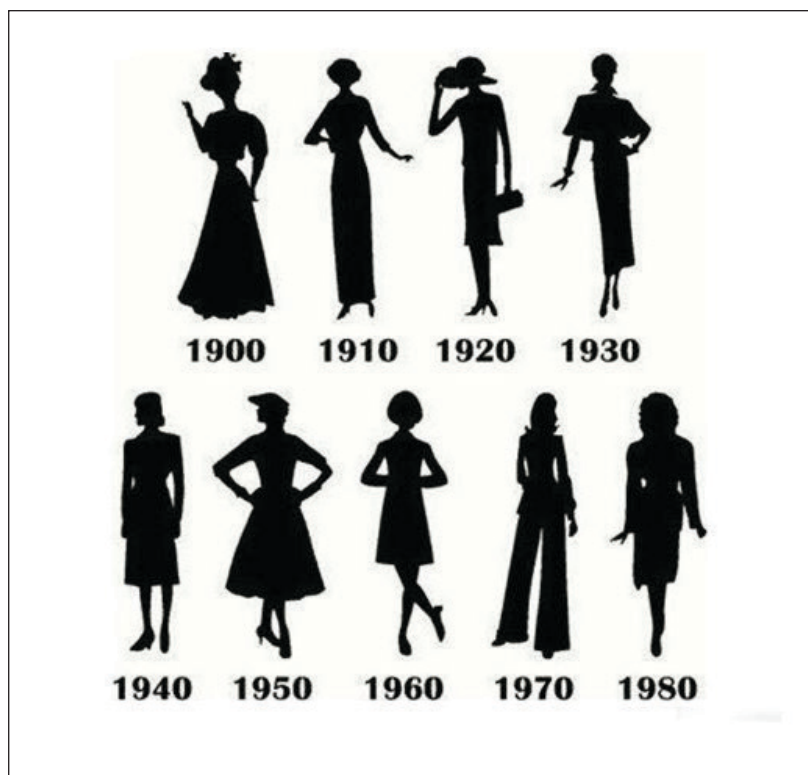
آن برای مقاومت و

بالندگی است.

قرار گرفته‌ایم. اما این قضاوت، حاصل یک مقایسه درونی و محدود است. برای یک ارزیابی واقعی، باید وضعیت خود را در یک مقایسه‌ی جهانی قرار داد. اگر بررسی ما با مبنا قرار دادن شاخص‌های ظاهری همچون سبک پوشش یا محوریت دادن به شاخص‌های درونی باشد، در هر دو صورت درخواستیم یافت که جامعه‌ی ایران، با وجود تمام همه‌ها، همچنان از یک ذخیره‌ی عظیم و غیرقابل قیاس از این فضائل برخوردار است. این سنجه‌ها هنوز در فرهنگ عمومی ما در وضعیت بسیار مناسب‌تری نسبت به سایر جوامع هستند.

این برتری، زمانی آشکارتر می‌شود که از شاخص‌های ظاهری عبور کرده و به سنجه‌های بنیادین مانند عفت، حیا و پاکدامنی بپردازیم. مفاهیمی چون حرمت خانواده، غیرت و حیا همچنان به عنوان ارزش‌های محوری در ناخودآگاه جمعی و فرهنگ عمومی ما زنده‌اند، حتی اگر در مواردی کم‌رنگ شده باشند. مسئله اساسی و نقطه تمایز کلیدی آن است که ماهیت چالش‌های فرهنگی ما با بحران‌های دنیای امروز، تفاوتی بنیادین و معنادار دارد. مناقشه و درگیری فرهنگی در جامعه ما، حول محور کیفیت و حدود مسأله پوشش می‌چرخد. اما غرب امروز با بحرانی در اصول و بنیان‌های انسانی و اجتماعی دست و پنجه نرم می‌کند. مناقشه در آنجا دیگر بر سر حدود پوشش نیست، بلکه بر سر اصل موضوع جنسیت و هویت انسانی است. جوامع غربی امروز درگیر پدیده‌هایی همچون انواع جنسیت خودساخته، غلبه یافتن کودکان نامشروع، فروپاشی نهاد خانواده و ترویج مفاهیمی هستند که با ابتدایی‌ترین اصول فطرت بشری در تضاد است.

بنابراین و با کنار هم قرار دادن این واقعیات و با یک نگاه تطبیقی و منصفانه، درخواستیم یافت که ملت ایران علی‌رغم تمام فشارها و مشکلات داخلی، در سپهر فرهنگی جهان از درخشان‌ترین و مستحکم‌ترین موقعیت‌ها برخوردار است. نگرانی‌های داخلی ما اگرچه به جا و نیازمند تدبیر است، اما نباید ما را از دیدن این جایگاه ممتاز غافل کند. جامعه ما در میانه یک جنگ تمام‌عیار فرهنگی، توانسته است اصول و ارزش‌های بنیادین خود را حفظ کند و این نشان از ریشه‌دار بودن فرهنگ اسلامی-ایرانی و ظرفیت بالای آن برای مقاومت و بالندگی است.



پیام بیست و دوم

**نباید تغییرات جهانی شاخصی برای
عوامل دما باشد.**

هرچند مقایسه تطبیقی وضعیت فرهنگی ایران با سایر کشورها می‌تواند امیدبخش باشد، اما فرو رفتن در این مقایسه و رضایت به برتری نسبی،

برای کشوری آرمان‌خواه همچون جمهوری اسلامی نمی‌تواند مفید باشد. انقلاب اسلامی ایران صرفاً برای این به وقوع نپیوست که کشوری بهتر از جوامع در حال انحطاط غربی بسازد. بلکه رسالت آن، پایه‌ریزی یک جامعه نمونه بر اساس معیارهای دینی و تحقق تمدن نوین اسلامی است. بنابراین، شاخص سنجش موفقیت ما نه وضعیت دیگران، بلکه حرکت به سوی آن قله آرمانی است که برای خود تعریف کرده‌ایم.

حتماً بررسی تطبیقی روندها برای تشخیص وضعیت لازم است اما افتادن در دام مقایسه با غرب، به نوعی رضایت کاذب و توقف منجر می‌شود. زمانی که ما ضعف‌های داخلی خود را با بحران‌های عمیق‌تر و ویرانگرتر غرب مقایسه می‌کنیم، ممکن است به اشتباه به این نتیجه برسیم که وضعیت ما خوب است و از سرعت حرکت خود بکاهیم. این همان نقطه‌ای است که یک انقلاب از پویایی و حرکت باز می‌ایستد. روحیه انقلابی حکم می‌کند که همواره خود را با وضعیت مطلوب و قله بسنجیم.

مسئولیت جمهوری اسلامی به عنوان ام‌القرای جهان اسلام، این نگاه آرمان‌گرایانه را دوچندان می‌کند. چشم جهان به ایران دوخته شده است تا ثمره یک حکومت دینی را مشاهده کنند. هر موفقیت ما، امید را در دل آزادگان زنده می‌کند و هر ضعف و ناکامی ما، نه فقط به نام ایران، بلکه به نام اسلام و کارآمدی دین در اداره جامعه نوشته می‌شود. این مسئولیت تاریخی و جهانی ایجاب می‌کند که ما سخت‌گیرترین منتقد عملکرد خود باشیم و هرگز به حداقل‌ها یا به صرف بهتر بودن از دیگران قناعت نکنیم.

بنابراین، ما با یک دوگانگی نگاه هوشمندانه مواجه هستیم که باید آن را مدیریت کنیم. در نگاه به بیرون و در عرصه جنگ روایت‌ها می‌توانیم و باید از مقایسه تطبیقی برای افشای دروغ‌های دشمن و نشان دادن دستاوردهای نسبی خود استفاده کنیم. اما در نگاه به درون و در عرصه سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و خودانتقادی، باید این مقایسه‌ها را کاملاً کنار گذاشته و تنها به شاخص‌های دینی و آرمانی خود رجوع کنیم. موتور پیشران حرکت یک نظام انقلابی، همین نارضایتی انتقادی از وضع موجود و تلاش دائمی برای رسیدن به وضع مطلوب است.

۸۸

حتماً بررسی

تطبیقی روندها

برای تشخیص

وضعیت لازم است

اما افتادن در دام

مقایسه با غرب،

به نوعی رضایت

کاذب و توقف منجر

می‌شود.



پیام بیست و سوم

در سال‌های اخیر، شتاب تغییرات پوشش در ایران سریع‌تر از سایر کشورهای اسلامی بوده است.

از مظاهر روشن برای اثبات شتاب تغییرات پوشش در ایران، آرشیو بصری و اسناد رسانه‌ای است که یک سیر تحول سریع را به تصویر می‌کشد. مقایسه‌ی ساده‌ی تصاویر فضای عمومی شهرهای بزرگ ایران در دهه‌های مختلف، این سرعت را به وضوح نمایان می‌کند. حرکت از پوشش‌هایی مانند مقنعه و مانتوهای بلند در اوایل دهه هشتاد، به سمت مانتوهای جلو باز و شال‌های نمادین در اواخر دهه نود و در نهایت، رسیدن به وضعیت پس از سال ۱۴۰۱ با حضور عمومی زنان بدون پوشش سر، دگرگونی عمیقی را در یک بازه‌ی زمانی بسیار کوتاه مستند می‌سازد. چنین



ایران تنها کشور
اسلامی است که
در سال‌های اخیر
یک بحران اجتماعی
ملی را با محوریت
مستقیم پوشش
تجربه کرده است.

سطحی از تغییرات پرشتاب در ظاهر فضای عمومی خصوصاً در سه سال گذشته، در شهرهای بزرگ سایر کشورهای اسلامی مشاهده نشده است. در این میان، وقایع اجتماعی سال ۱۴۰۱ به مثابه یک شتاب‌دهنده بی‌بدیل و یک نقطه عطف تاریخی عمل کردند. ایران تنها کشور اسلامی است که در سال‌های اخیر یک بحران اجتماعی ملی را با محوریت مستقیم پوشش تجربه کرده است. اعتراضات سراسری پس از درگذشت مهسا امینی، روندی را که پیش از آن نیز شتابانده بود، به یک جهش بدل ساخت. به گفته بسیاری از تحلیلگران، این وقایع وضعیت پوشش در جامعه را به شکلی ناگهانی دگرگون کرد، سرعتی از تحول که به دلیل بستر منحصربه‌فرد آن، در هیچ جامعه‌ی دیگری در جهان اسلام تجربه نشده است.

اظهارات مکرر مقامات مسئول و گزارش رسانه‌های رسمی که با نگرانی از گستردگی پدیده بدحجابی یا کشف حجاب سخن می‌گویند، خود تاییدی بر این واقعیت است. هیچگاه ساختار رسمی کشور ما به سرعت یک تغییر اجتماعی اینچنین واکنش نداشته است. در کشورهایی نظیر ترکیه، اندونزی، مالزی یا حتی تونس، وضعیت شاخص‌های فرهنگی مطلوب مرتبط با موضوع زن یا پوشش هرگز به نصاب موجود در ایران نمی‌رسد اما در این جوامع تحول در سبک پوشش به تدریج صورت گرفته است اما در ایران، دگرگونی یادشده جهشی بوده است. از این منظر، ایران را می‌توان نمونه‌ای از جامعه‌ای دانست که در آن تحول فرهنگی در عرصه پوشش از یک روند طبیعی به یک حرکت مستقل اجتماعی با تحریک خارجی تبدیل یافته است.



پیام بیست و چهارم

حجاب در سراسر دنیا هم پدیده‌ای سیاسی است.

برخلاف یک تصور ساده‌انگارانه و رایج که تلاش دارد پدیده حجاب را صرفاً به یک مسئله شخصی یا حداکثر، یک قانون داخلی در جمهوری اسلامی تنزل بدهد، حجاب همیشه و در طول تاریخ معاصر، پدیده‌ای



در حقیقت

حجاب به عنوان

برجسته‌ترین نماد

زن مسلمان، همواره

در کانون توجه

قدرت‌های جهانی

قرار داشته و به مثابه

یک پرچم هویتی،

یا مورد هجمه برای

حذف و تضعیف قرار

گرفته یا به عنوان

نماد مقاومت و

استقلال فرهنگی

برافراشته شده است.

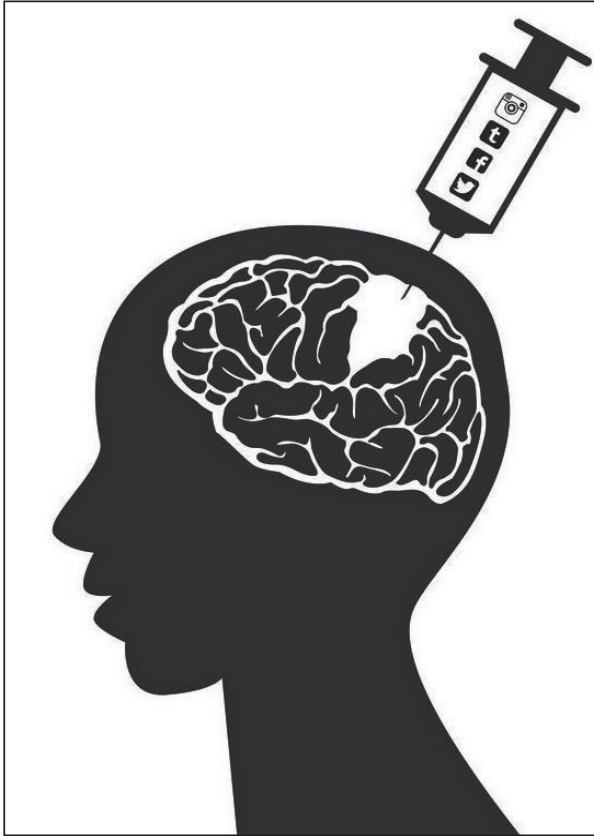
عمیقاً سیاسی بوده و هست. این گزاره که حجاب را جمهوری اسلامی سیاسی کرده است، نه تنها فاقد دقت تاریخی است، بلکه چشم بستن بر روی یک واقعیت انکارناپذیر در صحنه تقابل‌های فرهنگی و تمدنی جهان امروز است. در حقیقت حجاب به عنوان برجسته‌ترین نماد زن مسلمان، همواره در کانون توجه قدرت‌های جهانی قرار داشته و به مثابه یک پرچم هویتی، یا مورد هجمه برای حذف و تضعیف قرار گرفته یا به عنوان نماد مقاومت و استقلال فرهنگی برافراشته شده است. بنابراین، تحلیل صحیح این پدیده، نیازمند درک ابعاد تاریخی آن است. یکی از برجسته‌ترین اسناد تاریخی که ماهیت سیاسی حجاب را آشکار می‌سازد، پروژه کشف حجاب اجباری در دوران رضاخان پهلوی است. این اقدام صرفاً یک تغییر در پوشش یا تلاشی برای مدرنیزاسیون جامعه نبود، بلکه یک پروژه سیاسی دقیق با هدف قطع پیوند جامعه ایران با هویت اسلامی و تاریخی خود و همسان‌سازی آن با الگوی فرهنگی غرب بود. استعمارگران و متفکران غرب‌گرا به درستی دریافته بودند که حجاب تنها یک تکه پارچه نیست، حجاب سنگر یک فرهنگ، نماد یک جهان‌بینی و حافظ ساختار خانواده و اخلاق اجتماعی است. حمله به این سنگر، به معنای درهم شکستن مقاومت فرهنگی جامعه و آماده‌سازی آن برای پذیرش کامل سلطه سیاسی و اقتصادی غرب بود. این رویداد تاریخی به وضوح نشان می‌دهد که حتی پیش از تاسیس جمهوری اسلامی، دشمنان هویت اسلامی، حجاب را به عنوان یک متغیر سیاسی کلیدی شناسایی کرده و برای حذف آن برنامه‌ریزی کرده بودند.

در دوران معاصر، سیاسی بودن حجاب به شکلی بازتر در جوامع غربی، به‌ویژه فرانسه، خود را نشان می‌دهد. دولت فرانسه با استناد به اصل لائیسیته به شکلی مداوم با هرگونه نماد دینی در فضای عمومی، و مشخصاً با حجاب اسلامی، مقابله می‌کند. تصویب قوانینی برای ممنوعیت حجاب در مدارس و ادارات دولتی، یک اقدام صرفاً اداری یا قانونی نیست، بلکه نشانگر این است که از منظر قدرت‌های غربی، حجاب نماد یک هویت رقیب و چالشی برای هژمونی فرهنگی

لیبرال دموکراسی است. آن‌ها از گسترش این نماد در قلب اروپا هراس دارند، زیرا آن را مقدمه‌ای برای شکل‌گیری یک بلوک اجتماعی-فرهنگی منسجم و مقاوم می‌دانند.

ریشه اصلی سیاسی بودن حجاب را باید در ماهیت خود دین اسلام جستجو کرد. اسلام، برخلاف مسیحیت تحریف‌شده کنونی که به امری شخصی و محدود به کلیسا تقلیل یافته، یک دین جامع است که برای تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی، از جمله سیاست، اقتصاد و فرهنگ، برنامه و قانون دارد. اسلام صرفاً یک رابطه معنوی میان فرد و خدا نیست، بلکه یک نظام کامل برای اداره جامعه است. به همین دلیل، اسلام در طول تاریخ همواره به عنوان یک قدرت بزرگ سیاسی و تمدنی در جهان مطرح بوده است. حجاب به عنوان یکی از بارزترین احکام اجتماعی اسلام و پرچم این مکتب، خواه ناخواه این بار سیاسی را با خود حمل می‌کند. هرگاه زنی با حجاب در عرصه عمومی ظاهر می‌شود، او در حال اعلام پایبندی خود به یک نظام فکری و ارزشی متفاوت از نظام لیبرال-سکولار حاکم بر جهان است و این خود، کنشی کاملاً سیاسی است. با اوج‌گیری نهضت‌های اسلامی در قرن بیستم، حجاب از یک سنت صرف فراتر رفت و به نماد فعال مقاومت و مبارزه تبدیل شد. در جریان انقلاب اسلامی ایران، زنان محجبه یکی از اصلی‌ترین ارکان مبارزه علیه رژیم وابسته پهلوی بودند و تصویر حضور میلیونی آن‌ها در خیابان‌ها، پیامی قدرتمند به جهان مخابره کرد. این پیام این بود که این انقلاب، ریشه در هویت اسلامی دارد و حجاب، پرچم این هویت است. این الگو در سایر نقاط جهان اسلام نیز تکرار شد، از مبارزات مردم الجزایر علیه استعمار فرانسه تا مقاومت فلسطین و لبنان، حجاب همواره به عنوان نماد زن مسلمانی که در برابر ظلم و استکبار ایستاده، مطرح بوده است. این کاربرد سیاسی، حجاب را به یک سلاح فرهنگی در جنگ نرم علیه سلطه غرب تبدیل کرده است.

جهان امروز شاهد یک رقابت چندقطبی است. در این میان، جهان اسلام با بیش از یک و نیم میلیارد نفر جمعیت، منابع عظیم انرژی و موقعیت استراتژیک ژئوپلیتیکی، یک قطب قدرت بالقوه و بالفعل است. قدرت‌های استکباری، برای حفظ سلطه خود نیازمند جلوگیری از انسجام و قدرت‌یابی این قطب هستند. یکی از راهبردهای اصلی آن‌ها، تهاجم فرهنگی و هویتی برای از بین بردن نقاط اشتراک و مولفه‌های قدرت‌آفرین جهان اسلام است. حجاب، به عنوان یک نماد مشترک و قدرتمند در میان ملت‌های مسلمان، دقیقاً یکی از همین اهداف است. مبارزه با حجاب در حقیقت تلاشی برای تضعیف این قطب قدرت از طریق سست کردن پیوندهای هویتی و فرهنگی آن است. در عصر رسانه، جنگ اصلی، جنگ روایت‌هاست. رسانه‌های غربی به طور مداوم و با سرمایه‌گذاری هنگفت، تلاش می‌کنند تا حجاب را نماد عقب‌ماندگی و فقدان آزادی زن مسلمان معرفی کنند. آن‌ها با ساخت فیلم‌ها، سریال‌ها و گزارش‌های خبری جهت‌دار، تصویری منفی و کلیشه‌ای از حجاب ارائه می‌دهند تا افکار عمومی جهان، و حتی خود مسلمانان را، نسبت به آن بدبین کنند. این پروژه عظیم رسانه‌ای، خود بزرگترین دلیل بر سیاسی بودن حجاب است. چرا یک انتخاب پوشش شخصی باید اینچنین در کانون یک جنگ روانی تمام‌عیار قرار گیرد؟ پاسخ روشن است؛ چون طرف مقابل به خوبی از قدرت نمادین و سیاسی این پوشش آگاه است و برای خنثی کردن آن، از قدرتمندترین ابزار خود یعنی رسانه، بهره می‌گیرد. با کنار هم قرار دادن این شواهد تاریخی و نشانه‌های معاصر به وضوح می‌توان دریافت که سیاسی بودن حجاب، امری ریشه‌دار و جهانی است. کسانی که با نادیده گرفتن تمام این واقعیت‌ها، ادعا می‌کنند که حجاب توسط جمهوری اسلامی سیاسی شده است، حتماً از عمق تحولات تاریخی و توازن قوای فرهنگی در جهان اطلاع دقیقی ندارند.



پیام بیست و پنجم

هیچ جامعه‌ای به اندازه ملت ایران تحت

آماج تهاجمات فرهنگی نیست.



سطح مقاومت

فرهنگی و پایداری

هویتی جامعه ایران

است، علی‌رغم

تمام آسیب‌ها و

چالش‌ها، هسته

اصلی فرهنگ

جامعه همچنان

زنده و پویاست

پافشاری بخش

عظیمی از خانواده‌ها

بر حفظ اصول

اخلاقی و تربیتی،

نشانه‌ای از یک

مقاومت فعال و

ریشه‌دار است.

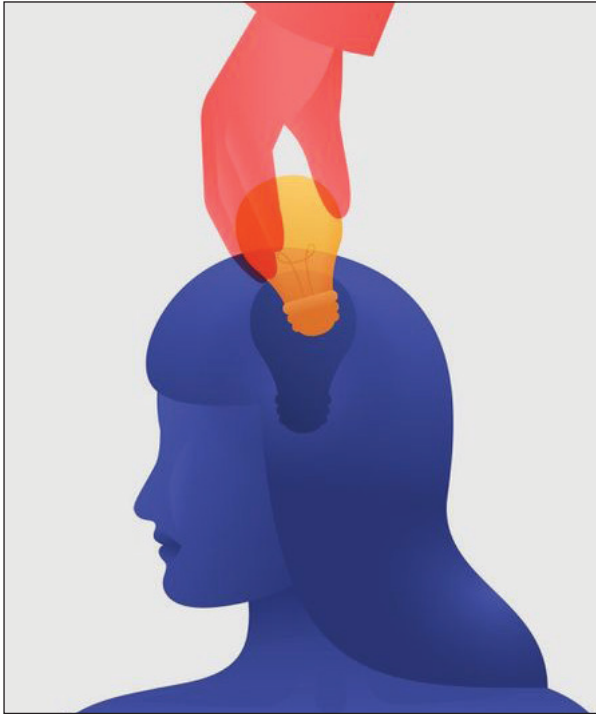
هیچ جامعه‌ای در جهان معاصر به اندازه ملت ایران، در کانون یک تهاجم فرهنگی تمام‌عیار، پیچیده و چندلایه قرار نگرفته است. این پدیده برای ایران صرفاً یک تبادل فرهنگی ساده یا تأثیرپذیری معمول در عصر جهانی‌شدن نیست، این طراحی‌های برنامه‌ریزی‌شده و مستمر از سوی نظام سلطه برای فروپاشی هویت ملی و دینی این ملت است. دلیل این حجم بی‌سابقه از دشمنی نیز کاملاً روشن است که انقلاب اسلامی ایران یک نه بزرگ به هژمونی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی غرب بود و مدلی مستقل و مبتنی بر ارزش‌های الهی را به جهان عرضه کرد. نظام استکبار برای شکست این الگوی الهام‌بخش و جلوگیری از صدور معنوی آن، چاره‌ای جز هجوم به ریشه‌ها و مبانی فرهنگی آن، یعنی باورها، ارزش‌ها و سبک زندگی مردم ایران، ندیده است.

با وجود این هجوم سازمان‌یافته و بی‌وقفه که از خارج و داخل بر فرهنگ جامعه می‌تازد، آنچه شگفت‌انگیز و ستودنی است، سطح مقاومت فرهنگی و پایداری هویتی جامعه ایران است. علی‌رغم تمام آسیب‌ها و چالش‌ها، هسته اصلی فرهنگ جامعه همچنان زنده و پویاست پافشاری بخش عظیمی از خانواده‌ها بر حفظ اصول اخلاقی و تربیتی، نشانه‌ای از یک مقاومت فعال و ریشه‌دار است. این ایستادگی نشان می‌دهد که دشمن با وجود تمام سرمایه‌گذاری‌هایش، هنوز نتوانسته است به هدف خود یعنی استحاله فرهنگی دست یابد و جامعه در این نبرد نابرابر، عملکردی قابل تقدیر داشته است.

اصل وجود این مقاومت گسترده، خود بزرگترین دلیل بر زنده بودن و پویایی این فرهنگ است. جامعه‌ای که در برابر چنین هجمه عظیمی ایستادگی می‌کند و صحنه‌های متنوعی از پابندی به هویت خود را به نمایش می‌گذارد، نویدبخش آن است که این فرهنگ ریشه‌دار با تکیه بر مشارکت عمومی و اراده سیاسی حاکمیت، قادر خواهد بود از این تجربه مؤفقی از خود برای تاریخ باقی بگذارد.

محور چهارم

عوامل
ایجاد کننده



پیام بیست و ششم

پیشران مسأله پوشش، شناختی و گفتمانی است.

در مواجهه با دگرگونی‌های مشهود در عرصه‌ی پوشش، تحلیل‌های گوناگونی ارائه می‌شود که هر یک به زاویه‌ای از این پدیده‌ی چندوجهی اشاره دارند. برخی ریشه تحولات را در بازار مد و پوشاک می‌دانند، گروهی دیگر، این تحول را برآمده از گسست عمیق تغییرات نسلی و تفاوت جهان‌بینی‌ها می‌دانند، عده‌ای با نگاهی جبرگرایانه، آن را روندی



یعنی اگر در

سال‌های ابتدایی

دهه ۹۰ لازم بود تا

این تصویرسازی‌ها

و انگاره پردازی‌ها

توسط پروژه بگیرانی

در داخل یا خارج از

کشور به کف جهان

شناختی جامعه

ریخته بشوند اما

امروز دیگر نیازی

به این هزینه کردها

نیست و چرخه

تولید و انتشار این

معانی واجد بازار و

محزک‌های درونی

خودش شده.

اجتناب‌ناپذیر و محصول هم‌رنگی با روندهای جهانی تلقی می‌کنند و دسته‌ای دیگر، ریشه را در تغییر ارزش‌ها و هنجارهای درونی جامعه جستجو می‌کنند. این تشخیص‌ها، اگرچه هر یک بهره‌ای از حقیقت دارند، اما در بهترین حالت، تنها توصیف‌کننده‌ی عوارض، علائم و یا جبهه‌های فرعی این وضعیت هستند.

واقعیت آن است که تمامی این عوامل، از بازار و مد گرفته تا شکاف نسلی، عمدتاً از فضای دیگری بازتولید می‌شوند و در واقع کشش از ناحیه دیگری وجود دارد. آن موتور محرک و پیشران اصلی که به این روند سرعت، کیفیت و جهت‌گیری بخشیده، یک پدیده‌ی شناختی و گفتمانی است. جامعه‌ی ایران امروز، هدف پیچیده‌ترین و متمرکزترین عملیات مهندسی ذهن در تاریخ خود قرار گرفته است. در این نبرد، محرک‌های عینی و واقعیت‌های مادی در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دارند. آنچه رفتارها را می‌سازد و واقعیت‌های اجتماعی جدیدی را خلق می‌کند، تصورات ذهنی و باورهای القاشده‌ای است که به صورت شبانه‌روزی به ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه جامعه پمپاژ می‌شود.

روش عمده هم خلق و تثبیت دوگانه‌های ارزشی است. تصویرسازی از بدپوششی به عنوان یونیفرم طبقه موفق، القای حجاب به عنوان زمین‌گیر شدن بانوان و جاماندنشان از مسیر اجتماعی شدن، ارائه ظواهر برهنگی در قالب شجاعت و جسارت شخصیتی، تصویرسازی دائمی از روابط رها معادل سوژه‌های شادی و لذت بی‌نهایت از زندگی، تنها نمونه‌های کوچکی از معادلاتی است که روزانه در اتمسفر ادراکی جامعه ما در حال بازتولید است.

این فرآیند در طی دهه گذشته کاملاً اجتماعی نیز شده است. یعنی اگر در سال‌های ابتدایی دهه ۹۰ لازم بود تا این تصویرسازی‌ها و انگاره پردازی‌ها توسط پروژه بگیرانی در داخل یا خارج از کشور به کف جهان شناختی جامعه ریخته بشوند اما امروز دیگر نیازی به این هزینه کردها نیست و چرخه تولید و انتشار این معانی واجد بازار و محزک‌های درونی خودش شده و بخش‌هایی از جامعه به صورت خودفراپنده در حال شتاب دادن به این تحولات شناختی هستند.



پیام بیست و هفتم

سبک پوشش در نوجوانی **شدیداً هویتی** است.

دوران نوجوانی، دوران گذار از شخصیت خانوادگی به شخصیت اجتماعی و مؤثرترین مرحله‌ی تکامل اجتماعی انسان است. لذا این دوره، بیش از هر چیز، دوران جستجوی هویت است. نوجوان در یک دوره حساس برای پاسخ به بنیادی‌ترین سوالات زندگی‌اش به سر می‌برد. هر رفتار و انتخاب او، بخشی از همین مسیر هویت‌یابی است. نوجوان می‌کوشد تا از هویتی که توسط والدین و خانواده برایش تعریف شده فاصله گرفته و هویت جدیدی برای خود در بستر جامعه و گروه همسالان بسازد.

در این میان، سبک پوشش گویاترین ابزار برای پاسخ به این انگیزه محسوب می‌شود. نوجوان از طریق لباس، مدل مو و سبک ظاهری خود، بدون در نظر گرفتن عناصر زیبایی شناختی یا راحتی، به دنبال بروز تمایز است. نوجوان می‌خواهد با مدل پوششی که برگزیده فردیت جدید خود را



نوجوان از طریق
لباس، مدل مو و
سبک ظاهری خود،
بدون در نظر گرفتن
عناصر زیبایی
شناختی یا راحتی،
به دنبال بروز تمایز
است.

برای دیگران به نمایش بگذارد. بنابراین پوشش این طبقه سنی می‌تواند به محرکی برای شکستن الگوهای موجود و به چالش کشیدن هنجارهای ظاهری نسل قبلی مبدل گردد. لذا این روحیه تمایزجویی در نوجوانان، پیشران خلاقیت و کشش برای عبور از شالوده‌های ظاهری جامعه است. به همین دلیل پدیده‌ی مرزگشایی در سبک پوشش نوجوانان معنا می‌یابد. نوجوان به طور غریزی به دنبال تجربه وضعیت‌های تجربه نشده در دنیای مد و ظاهر است، او از سبک‌های جافتاده و پذیرفته شده توسط بزرگسالان گریزان است، زیرا آن سبک‌ها نمی‌تواند بروز متفاوت او را نمایندگی کند. برای آنکه نوجوان بتواند هویت مستقل خود را بنا کند، باید مرزهای موجود را جابجا کند و به سراغ ترکیب‌ها، رنگ‌ها و مدل‌هایی برود که در اختیار کسی نیست.

درک این ماهیت هویتی، یک آورده مهم در فهم عوامل ایجادکننده به وضعیت پوشش در جامعه ما دارد و آن این است که در انگیزه‌شناسی قشر نوجوان نباید گرفتار تحلیل‌های عجیب و غریب شد و نباید انتخاب‌های آنان را در ذیل بنیادهای معرفت‌شناسانه معنایابی کرد و در عین حال می‌باید متوجه نقش پیشرانی این گروه اجتماعی در تعیین مرزهای پوشش در جامعه بود و همخوان با نیازهای درونی مبتنی بر قدرت، عزت نفس، دانایی و اثرگذاری پاسخ‌های متناسب را برای بهبود انتخاب‌ها در دسترس‌شان قرار داد.



پیام بیست و هشتم

مادامی که گفتمان حجاب اجباری پایدار است هر اقدام فرهنگی به انزوا خواهد رفت.

بر اساس فعالیت‌های گسترده ادراک‌سازی که در سال‌های گذشته در کشور صورت گرفته است مقوله حجاب کاملاً همنشین مفهوم اجبار، تحمیل و کنترل شده است. این تحمیل هم در لایه خانواده و هم در لایه اداره جامعه توسط حاکمیت دارای دلالت‌های مختلفی شده است. این ادراک از تحمیل، در دو سطح موازی تقویت شده است. در لایه خرد، فشارهای بعضاً نادرست و غیر اصولی درون خانواده‌ها برای تحمیل پوشش به فرزندان، این حس را درونی کرده است. در لایه کلان نیز، برخی



بر اساس

فعالیت‌های

گسترده ادراک سازی

که در سال‌های

گذشته در کشور

صورتح گرفته است

مقوله حجاب کاملاً

همنشین مفهوم

اجبار، تحمیل و

کنترل شده است.

این تحمیل هم در

لایه خانواده و هم

در لایه اداره جامعه

توسط حاکمیت

دارای دلالت‌های

مختلفی شده است.

شیوه‌های اجرایی در سطح عمومی، این انگاره را که حجاب یک پروژه‌ی دولتی برای کنترل شهروندان است، تقویت نموده و به آن ابعاد سیاسی و اجتماعی بخشیده است به طوریکه در برهه‌ای عنوان گشت ارشاد به استعاره‌ای مبدل شد که نقش بسزایی در تصویرسازی‌های متنوع از این جهت‌گیری را بر عهده داشت، به طوریکه به صورت نمادی درآمد که تمام تصورات منفی از زور و دخالت در خصوصی‌ترین لایه‌های زندگی را در خود فشرده و متبلور می‌ساخت.

گفتمان حجاب اجباری در اتفاقات پاییز ۱۴۰۱ و با مجموعه‌ای از رویدادهای حاد اجتماعی به همراه تولیدات پرشمار هنری و رسانه‌ای به تلقی بسیار رایج و قاطعی در میان بخش‌های مهمی از مردم تبدیل شده است. پیامد مستقیم حاکمیت این گفتمان، ایجاد یک فریم ذهنی است که هر اقدامی در حوزه‌ی پوشش، ناگزیر از درون آن دیده و تفسیر می‌شود. در این چارچوب، دیگر نیت‌ها و اهداف اساساً دیده نمی‌شوند. تدوین و ابلاغ یک قانون جدید، تولید یک فیلم فاخر، برگزاری یک همایش علمی یا حتی یک کمپین ترویجی و فرهنگی لطیف، همگی پیش از اجرا، در ذهن مخاطب در فریم زور و اجبار معنا شده و به عنوان جلوه‌ی دیگری از همان رفتار تحمیل‌گرایانه تلقی می‌گردد.

این واقعیت یک چرخه گفتمانی معکوس را در جامعه فعال می‌کن و منجر می‌شود هر نوع رفتار در جامعه ما پیرامون این موضوع به سرعت با مقاومت اجتماعی روبرو شده یا حداقل منزوی خواهد شد و در چنین فضایی، بهترین و خالصانه‌ترین اقدامات فرهنگی نیز بی‌ثمر باقی خواهند ماند.

لذا فوری‌ترین اقدام لازم، تغییر این میدان گفتمانی است. این مهم، جز با خلق یک گفتمان رقیب قدرتمند، جذاب و آزادی‌بخش محقق نخواهد شد. گفتمانی که حجاب را نه در برابر آزادی که در برابر کالایی‌شدن، نه نماد تحمیل که نماد انتخاب آگاهانه و اقتدار زنانه معرفی کند. تا زمانی که این جایگاهی گفتمانی رخ ندهد و معنای حجاب از زندان اجبار آزاد نشود، هر اقدام ما به احتمال فراوان کمکی به دشوارتر شدن صحنه خواهد بود.



پیام بیست و نهم

بدپوششی برای افزایش پذیرش اجتماعی و ارتقای محبوبیت صورت می‌گیرد.

در تحلیل پدیده‌ی رو به گسترش بدپوششی، غالباً بر عواملی چون باورها، لجاجت سیاسی یا تأثیرات فضای مجازی تأکید می‌شود. این تحلیل‌ها اگرچه بی‌راه نیستند، اما یک انگیزه‌ی بنیادین، قدرتمند و عمیقاً انسانی را نادیده می‌گیرند که همچون یک جریان پنهان زیرسطحی، رفتار بخش بزرگی از افراد را هدایت می‌کند و آن نیاز به پذیرش اجتماعی و تلاش برای کسب سرمایه‌ی اجتماعی بیشتر است. میل به تعلق، پذیرفته شدن در گروه و کسب منزلت، یکی از اساسی‌ترین نیازهای روانی شهروندان است. ترس از طرد شدن، انزوا و برچسب خوردن، یک اهرم فشار روانی بسیار قدرتمند است. در جامعه‌ای که دچار دوقطبی فرهنگی شده، افراد به طور ناخودآگاه در حال سنجش موقعیت خود و تلاش برای پیوستن به گروهی هستند که آن را دارای موقعیت برتر تلقی می‌کنند.

در چنین فضایی، سبک پوشش از یک انتخاب شخصی فراتر رفته و به یک کد اجتماعی و گذرنامه‌ی ورود به گروه‌های مرجع تبدیل می‌شود. این یک زبان نمادین است که فرد با آن، تعلق خود به

یک طبقه فرهنگی و فاصله‌اش با طبقات دیگر را اعلام می‌کند. بنابراین، انتخاب نوع پوشش، بیش از آنکه بیانگر اعتقادات درونی فرد باشد، می‌تواند یک تصمیم یا ناخودآگاه برای مدیریت جایگاه اجتماعی‌اش باشد.

جریان فرهنگی معارض، با یک مهندسی ادراک پیچیده موفق شده است محبوبیت و پذیرش اجتماعی را به طور کامل با الگوی پوشش غربی گره بزند. در فیلم‌ها، موسیقی‌ها، و به ویژه در سبک زندگی سلبریتی‌ها و اینفلوئنسرهای، تصویری ارائه می‌شود که در آن، زن جذاب، موفق، با اعتماد به نفس و دارای روابط اجتماعی گسترده، لزوماً زنی با پوشش حداقلی است.

در مقابل، تصویر زن محجبه به شکلی ماهرانه با مفاهیمی چون انزوا، عدم جذابیت اجتماعی، سخت‌گیری و تعلق به یک گروه اجتماعی سنتی پیوند داده شده است. این دوگانه‌سازی جعلی، یک محاسبه‌ی هزینه-فایده را در ذهن فرد ایجاد می‌کند که هزینه‌ی حفظ حجاب کامل، از دست دادن محبوبیت و کاهش پذیرش اجتماعی است و فایده‌ی کاهش سطح پوشش، ورود به حلقه‌ی افراد محبوب و افزایش شانس دیده‌شدن است.

بنابراین، بسیاری از موارد بدپوششی، نه از سر عناد با دین یا انقلاب اسلامی، بلکه یک کنش انطباقی برای بقا و رشد در شهر نمادهاست. فرد برای آنکه از سوی گروه همسالان، در محیط کار یا حتی در فضای مجازی پذیرفته شود، احساس می‌کند ناگزیر است یونیفرمی را بپوشد که به عنوان بهتر پذیرفته شدن در آن گروه تعریف شده است.

این پدیده یک چرخه‌ی خودتقویت‌کننده ایجاد می‌کند و هرچه تعداد افرادی که این مسیر را اتخاذ می‌کنند بیشتر شود، هنجار اجتماعی غالب، بیشتر به سمت بدپوششی سوق پیدا می‌کند. این تغییر هنجار، فشار اجتماعی بر افراد محجبه را افزایش می‌دهد و آن‌ها را به یک اقلیت در حال انزوا تبدیل می‌کند که برای حفظ پوشش خود باید هزینه‌ی اجتماعی بیشتری بپردازند.

جنبه پنهان ماجرا هم این است که لذا فرد در حالی که تصور می‌کند با این انتخاب در حال ابراز فردیت و آزادی خود است، در عمل در حال تن دادن به یک انطباق اجتماعی شدید و تبعیت از یک هنجار تحمیلی و جدید است. او از فشار یک گروه مثل خانواده یا حاکمیت رها شده و بلافاصله اسیر فشار گروهی به مراتب قدرتمندتر و فراگیرتر همچون رسانه‌ها و بازار کار می‌شود.

توجه به نوع از انگیزه سیاست‌های مواجهه را تا حدودی تغییر خواهد داد. تا زمانی که اقتصاد منزلت در جامعه به نفع بدپوششی عمل کند، هرگونه اقدام تقابلی یا ترویجی سطحی، کم‌اثر خواهد بود. راه حل مواجهه در این دسته از اقشار اجتماعی، تغییر دادن این معادله‌ی هزینه-فایده است. ما باید کاری کنیم که حجاب و عفاف، خود به یک منبع قدرتمند برای کسب سرمایه‌ی اجتماعی و محبوبیت اصیل تبدیل شود.



پیام سی‌ام

اعتراض سیاسی از طریق کشف حجاب

ضریب انگیزشی بالایی ندارد.

جریان معارض تمام توان خود را برای ابزاری‌سازی مسئله‌ی پوشش و تبدیل آن به پرچم اصلی مخالفت سیاسی با نظام جمهوری اسلامی به کار گرفت. روایت غالب رسانه‌های معاند و تحلیل‌گران‌شان بر این گزاره استوار بود که هر مورد کشف حجاب، یک کنش انقلابی آگاهانه علیه جمهوری اسلامی است.

اما واقعیت‌های میدانی که در افکارسنجی‌های مستمر سه سال گذشته منعکس شده، روایتی متفاوت را آشکار می‌سازد. داده‌ها به وضوح یک ریزش معنادار در انگیزه‌ی سیاسی برای بدپوششی را نشان می‌دهد. در حالی که این انگیزه در اوج التهابات سال ۱۴۰۱، درصدهای بالاتری را به خود اختصاص می‌داد، اینک با یک روند کاهشی، در ماه‌های گذشته به زیر ۱۰ درصد رسیده است.

انتخاب پوشش به عنوان میدان مقابله با نظام، انتخابی هوشمندانه اما کوتاه‌مدت بود. این انتخاب به دلیل بصری بودن و بار عاطفی ناشی از گره خوردگی با هویت زنانه و «توانایی ایجاد گسل، پتانسیل بالایی برای ایجاد فضای روانی داشت و رخدادهای پاییز ۱۴۰۱، نقطه‌ی اوج این ابزاری‌سازی سیاسی بود. اما ماهیت انگیزه‌ی سیاسی مبتنی بر هیجان، پایداری بالایی ندارد.

آنچه امروز شاهد آن هستیم، سست شدن پیوند معنایی میان رفتار کشف حجاب و معنای اعتراض سیاسی در ذهن کنشگران است. رفتار به دلایل دیگری ادامه می‌یابد، اما دیگر آن بار سیاسی یا اعتراضی سابق را حمل نمی‌کند. لذا به نظر می‌رسد این انرژی هیجانی تخلیه شده و انگیزه کشف حجاب‌کنندگان به موضوعات دیگری سرایت کرده است و این پدیده در حال گذار از یک کنش اعتراضی به یک عادت اجتماعی یا انتخاب سبک زندگی است.

درک این واقعیت، برای دغدغه‌مندان ضروری بوده و طبیعتاً خطاست با پدیده‌ای که انگیزه‌ی سیاسی آن به زیر ۱۰ درصد رسیده، بخواهیم همچنان یک مواجهه‌ی سیاسی و امنیتی داشته باشیم. چنین رویکردی احتمالاً به طور مجدد به آن پدیده معنای سیاسی بخشیده و در زمین طراحی شده توسط دشمن بازی‌کند.



آنچه امروز شاهد
آن هستیم، سست
شدن پیوند معنایی
میان رفتار کشف
حجاب و معنای
اعتراض سیاسی
در ذهن کنشگران
است. رفتار به دلایل
دیگری ادامه می
یابد، اما دیگر آن بار
سیاسی یا اعتراضی
سابق را حمل
نمی‌کند.



پیام سی و یکم

بخشی از زنان و دختران ایرانی خود را شهروند جهانی می‌پندارند.

یکی از پدیده‌های فرهنگی دوران ما، ظهور یک هویت فراملی در بخشی از اقشار جامعه است. توسعه‌ی شبکه‌های اجتماعی، گردشگری، الگوهای آموزش فراملی و تجارت بین‌المللی، مرزهای جغرافیایی را در ذهنیت بخشی از نسل جدید بیرنگ کرده و افق معنایی جدیدی به نام

شهروندی جهانی را خلق نموده است.

توسعه‌ی شبکه‌های اجتماعی، گردشگری، الگوهای آموزش فراملی و تجارت بین‌المللی، مرزهای جغرافیایی را در ذهنیت بخشی از نسل جدید بیرنگ کرده و افق معنایی جدیدی به نام شهروندی جهانی را خلق نموده است.

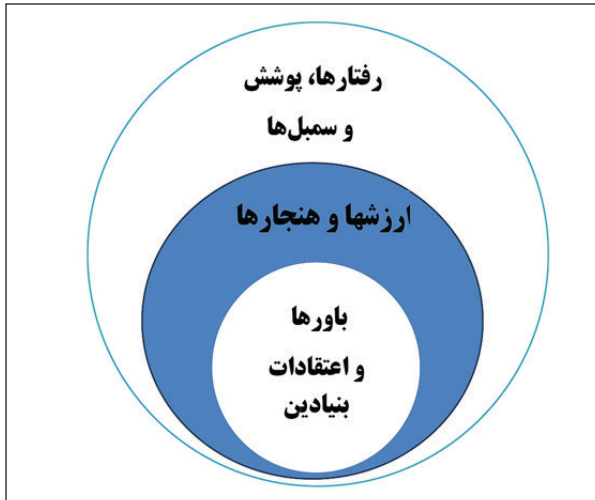
شهروندی جهانی را خلق نموده است.

این بخش از جامعه، که عمدتاً در کلان‌شهرها متمرکز است، خود را کمتر در چارچوب قواعد فرهنگی ملی تعریف می‌کند. گروه مرجع آن‌ها، نه نخبگان داخلی یا هنجارهای بومی نیستند، بلکه چهره‌های بین‌المللی و روندهای جهانی است که از طریق پلتفرم‌هایی مانند اینستاگرام و یوتیوب به صورت ۲۴ ساعته با آن‌ها در ارتباط هستند.

برای این گروه، ایران عمدتاً یک مختصات جغرافیایی برای زندگی است، اما بیرون، فضای واقعی هویت‌یابی و تعلق آن‌هاست. از این رو هرگونه پیام فرهنگی، اخلاقی یا هنجاری که از درون حاکمیت یا نهادهای سنتی صادر می‌شود، برای آن‌ها فاقد وجهت و نسبت است. آن‌ها جهان را از پنجره‌ای متفاوت می‌بینند و خود را تابع قواعد نانوشته و توهم آلود مرسوم در همه جای جهان می‌دانند. طبعاً در این قواعد، پوشش آزاد یک هنجار پذیرفته شده و حجاب یک استثنا محلی و غیرقابل درک است. بنابراین، عدم همراهی آن‌ها در برابر پوشش قانونی، از موضع تعلق به هنجارهای یک وطن خیالی دیگر است.

در چنین شرایطی، ابزارهای سنتی حکمرانی فرهنگی مانند تولید محتوای یک‌سویه، یا تکیه بر ارزش‌های مشترک ملی-مذهبی، بر این بخش از جامعه تقریباً بی‌اثر است. زیرا پیش‌فرض این ابزارها، وجود یک زمین فرهنگی مشترک است، در حالی که این گروه اساساً در یک زمین فرهنگی دیگر بازی می‌کنند و قواعد بازی ما را به رسمیت نمی‌شناسند.

در این شرایط اهمیت قانون به عنوان بخشی از ابزار حکمرانی ملی بیش از پیش آشکار می‌گردد. قانون زبان مشترکی است که حتی شهروند جهانی نیز معنای آن را می‌فهمد، زیرا در تمام دنیا، زیست در یک جغرافیا به معنای پذیرش قواعد حقوقی آن است. برای فردی که خود را شهروند جهانی می‌داند، درخواست فرهنگی برای حجاب ممکن است نامفهوم باشد، اما الزام قانونی برای رعایت پوشش در فضای عمومی، کاملاً قابل درک است. همان‌طور که او در سفر به دیگر نقاط جهان نیز ملزم است که پوشش خاص آنجا را رعایت کند، قانون پوشش در ایران نیز در همین چارچوب الزام سرزمینی برای او معنا پیدا می‌کند.



پیام سی و دوم

تغییرات جامعه ایران در مساله حجاب به لایه نظام ارزشی نزدیک شده است.

برای فهم عمق تحولات فرهنگی و طراحی راهبردی متناسب، باید میان لایه‌های فرهنگ تمایز قائل شد. در یک تقسیم بندی مرسوم، فرهنگ را به چهار لایه‌ی تفکیک شده تشبیه می‌نمایند. درونی‌ترین لایه، باورهاست که شامل اعتقادات بنیادین است، لایه‌ی رویی آن، ارزش‌هاست و خوب و بد بودن یا خیر و شر بودن امور را شامل می‌شود، سپس هنجارهاست که همان قواعد رفتاری مشخص است و در بیرونی‌ترین سطح، نمادها هستند که نمادهای عینی مانند پوشش، زبان و معماری است.

برای چندین دهه پس از انقلاب، مباحثات پیرامون حجاب، عمدتاً یک کشمکش نمادی بود. یعنی اصل ارزش بودن حجاب به عنوان یک فضیلت دینی و اجتماعی، مورد پذیرش بخش بزرگی از جامعه بود و بر

سر ناهنجاری بدپوششی و مصادیق آن اختلاف نظر زیادی وجود نداشته است.

امروز اما مسأله برای صورت بندی دیگری یافته است و مواجهه از سطح نمادها به هنجارها و سپس به سطح ارزش‌ها نزدیک شده است. این بدان معناست که دیگر گفتگو صرفاً بر سر چگونگی رعایت حجاب نیست، بلکه بخش‌های مهمی از جامعه، اساساً در ارزشمند بودن حجاب با چارچوب‌های شرعی دچار ابهام هستند و آن را یک فضیلت ذاتی تلقی نمی‌کنند.

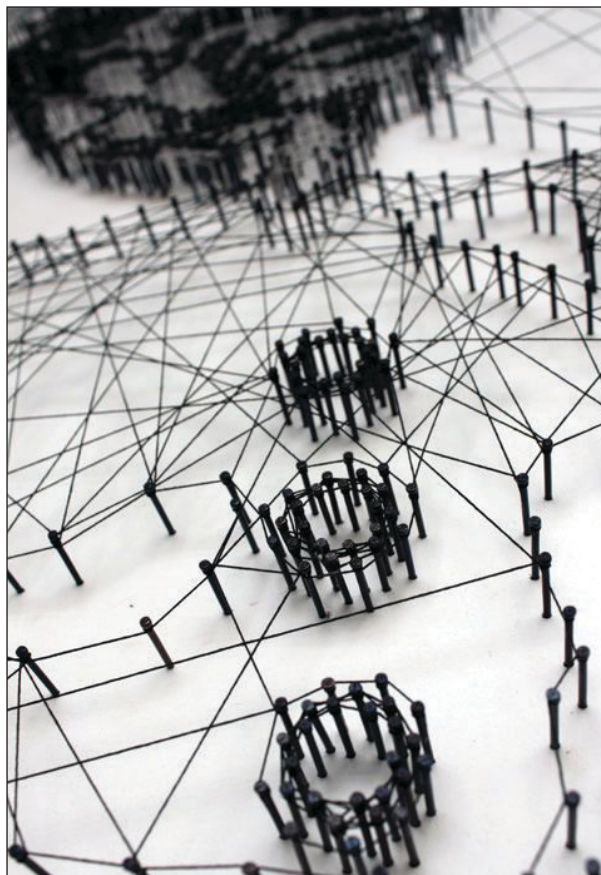
وقتی یک موضوع از ارزش بودن ساقط می‌شود، هنجارهای مبتنی بر آن نیز وجاهت خود را در ذهن فرد از دست می‌دهند. در نظام ارزشی جدیدی که در حال شکل‌گیری است، مفاهیمی مانند آزادی فردی، اصالت بدن به ارزش‌های محوری تبدیل خواهند شد و حجاب‌گرایی یا حجاب‌گستری نه تنها یک ارزش رقیب محسوب نمی‌شود، بلکه به عنوان مانعی در برابر تحقق آن ارزش‌های جدید بازتعریف می‌گردد.

مواجهه با یک هنجارشکنی، راهکارهای مشخصی مانند تذکر، اعمال قانون، فرهنگ‌سازی هنجاری دارد. اما مواجهه با یک نظام ارزشی رقیب، اساساً از جنس دیگری است. شما نمی‌توانید با ابزارهای هنجاری، یک نظام ارزشی را تغییر دهید. فرد بدحجاب، همچنان در چارچوب کلی نظام ارزشی حجاب عمل می‌کرد اما در رعایت هنجارهای آن سهل‌انگار بود. اما فردی که کشف حجاب می‌کند، به صورت نمادین اعلام می‌کند که از آن نظام ارزشی خارج شده و به نظام ارزشی دیگری پیوسته است. مادامی که سیاست‌گذار، مسئله را در سطح هنجار ببیند و صرفاً با ابزار هنجاری به مصاف آن برود از دامنه تحولات به دور خواهد بود.

در این شرایط، راهبرد اصلی باید از تلاش برای اصلاح هنجار به رقابت برای اثبات کارآمدی ارزش تغییر کند. مأموریت ما دیگر صرفاً ترویج یک نوع پوشش نیست، بلکه بازتعریف و اثبات این است که ارزش‌های برآمده از جهان‌بینی توحیدی مانند کرامت، حیا، امنیت روانی و تعالی زن در عمل، بسیار کارآمدتر، عمیق‌تر و انسانی‌تر از ارزش‌های رقیب هستند، نیز ضروری به نظر می‌رسد.

۵۵

مأموریت ما دیگر
صرفاً ترویج یک نوع
پوشش نیست،
بلکه بازتعریف و
اثبات این است که
ارزش‌های برآمده از
جهان‌بینی توحیدی
مانند کرامت، حیا،
امنیت روانی و
تعالی زن در عمل،
بسیار کارآمدتر،
عمیق‌تر و انسانی‌تر
از ارزش‌های رقیب
هستند، نیز ضروری
به نظر می‌رسد.



خط گفتمان مقاومت

دقیقه ۹۰

۷۰ پیام تبیینی پیرامون
روند تغییرات پوشش در ایران

پیام سی و سوم

جریان معارض با سه گانه؛ بازار، روایت و
مراجع اجتماعی، اکوسیستم خلق کرده
است.

جریان معارض در مسئله‌ی پوشش، به شکلی هوشمندانه و غیرمتمرکز، توانسته است یک اکوسیستم منسجم و قدرتمند بسازد که اضلاع آن عبارتند از؛ بازار، روایت و مراجع اجتماعی. ضلع اول؛ بازار است که موتور محرکه‌ی مادی این اکوسیستم است. این بازار شامل شبکه‌ی گسترده‌ای از تولیدکنندگان پوشاک، سالن‌های زیبایی، کافه‌ها، باشگاه‌های ورزشی، بلاگرهای مد و فروشگاه‌های آنلاین است که همگی یک سبک زندگی خاص را ترویج می‌کنند و از آن سود می‌برند. این بازار، خواست را به کالا تبدیل می‌کند و با ایجاد یک چرخه‌ی بی‌پایان از مُدهای جدید، نیاز دائمی به مصرف و دیده شدن را بازتولید می‌کند.

ضلع دوم؛ گفتمان است که پیشران معنایی است و به کنش‌های بازار و سایر عناصر، معنا و مشروعیت می‌بخشد. گفتمان مسلط جریان معارض، مفاهیمی مانند آزادی، انتخاب، بدنمندی و زندگی نرمال را به کنش خرید و پوشیدن یک لباس خاص پیوند می‌زند. این گفتمان، حجاب را نماد عقب‌ماندگی و پوشش غربی را نماد رهایی موفقیت معرفی می‌کند و به این ترتیب، یک عمل ارتجاعی را به یک کنش سیاسی-هویتی ارتقا می‌دهد.

ضلع سوم، مراجع اجتماعی است. این ضلع، چهره‌ی انسانی و قابل همذات‌پنداری اکوسیستم است. سلبریتی‌ها، ورزشکاران و اینفلوئنسرهای شبکه‌های اجتماعی، تجسم زنده‌ی سبک زندگی‌ای هستند که گفتمان آن را تئوریزه می‌کند و بازار آن را می‌فروشد. آن‌ها با نمایش زندگی جذاب، موفق و محبوب خود، این پیام را منتقل می‌کنند که خوشبختی و مقبولیت اجتماعی در گرو پیوستن به این سبک زندگی است. آن‌ها آرزو را به الگوی دردسترس تبدیل می‌کنند.

این سه ضلع در بستر اصلی یعنی شبکه‌های اجتماعی به‌ویژه اینستاگرام به یکدیگر متصل و هم‌افزا می‌شوند. اینستاگرام، نمایشگاه مد و ویتترین بازار است. تریبون ۲۴ ساعته‌ی گفتمان است و صحنه‌ی نمایش زندگی مراجع اجتماعی است. این هماهنگی هنرمندانه است زیرا یک چرخه‌ی خودتقویت‌شونده ایجاد می‌کند. بازار، کالای مورد نیاز برای ابراز هویت جدید را فراهم می‌کند. گفتمان، به این ابراز هویت مشروعیت می‌بخشد و مراجع اجتماعی، آن را جذاب و خواستنی می‌کنند و مخاطب با مصرف و تقلید، دوباره به بازار و گفتمان و مراجع قدرت بیشتری می‌بخشد.

اما نکته‌ی کلیدی در هنرمندانه بودن این هماهنگی، غیرمتمرکز بودن آن است. لزوماً یک اتاق فکر واحد همه‌ی این بازیگران را فرماندهی نمی‌کند. بلکه منافع اقتصادی یک مزون‌دار، منافع شهرت‌طلبانه‌ی یک اینفلوئنسر و اهداف سیاسی یک فعال اپوزیسیون، در این اکوسیستم به صورت طبیعی با یکدیگر هم‌سو شده و یکدیگر را تقویت می‌کنند. این ماهیت ارگانیک، مواجهه با آن را بسیار پیچیده می‌سازد.

محور پنجم

زمینه‌های
تشدیدکننده



پیام سی و چهارم

کرامت انسانی زن به طور طبیعی مورد تهاجم نظام سرمایه‌داری است.

فارغ از تمام طراحی‌ها و سناریوهایی که اتاق‌های فکر غرب علیه ایران دنبال می‌کنند، یک واقعیت ساختاری و بنیادین وجود هم دارد و آن این که در تاروپود نظام سرمایه‌داری، یک تضاد ذاتی با کرامت انسانی زن نهفته است. یگانه منطق نظام سرمایه‌داری، حداکثرسازی سود است. در این منطق، هرآنچه قابل فروش نباشد یا در مسیر سودآوری مانع ایجاد کند، بی‌ارزش یا حتی یک تهدید تلقی می‌شود.

در این میان، جذابیت زنانه یکی از قدرتمندترین و ارزان‌ترین ابزارها برای جلب توجه، خلق نیاز و فروش کالا است. گریزه‌ی انسانی به طور طبیعی به زیبایی و جذابیت جنسی واکنش نشان می‌دهد و سرمایه‌داری این

واکنش طبیعی را شناسایی کرده و آن را به یک اهرم قدرتمند اقتصادی برای فروش همه کالاها تبدیل کرده است.

تهاجم سرمایه‌داری به کرامت زن، یک تهاجم طبیعی است، به این معنا که یک مدیر بازاریابی یا مدیر تبلیغات در شهر تهران برای افزایش فروش، نیازی به دریافت دستور از سازمان سیا ندارد. او بر اساس منطق سیستماتیک سود به طور خودکار به این نتیجه می‌رسد که استفاده از تصویر یک زن با جذابیت‌های جنسی خاص، مؤثرترین راه برای جلب توجه مشتری و غلبه بر رقباست.

حجاب و قانون پوشش در این معادله، یک مانع بر سر راه منطق تولید ثروت است. حجاب با پوشاندن جاذبه‌های جسمی، فرآیند شیء‌انگاری را مختل می‌کند. به همین دلیل است که سازوکارهای سرمایه‌داری، فارغ از انگیزه‌های سیاسی، به طور طبیعی با حجاب ستیزه داشته یا حداقل با آثار آن مقابله می‌کند.

بنابراین در ترسیم مجموعه عوامل و زمینه‌ها باید به این وجه از نیروهایی که در میدان حجاب ستیزی فعال هست نیز متوجه باشیم. فشاری که امروز برای حذف حجاب در ایران وجود دارد، تنها یک فشار سیاسی-فرهنگی نیست. فشار قدرتمند اقتصادی نیز به صورت نامرئی تلاش می‌کند از پتانسیل اقتصادی نهفته در صنعت تبلیغات با محوریت زن، به طور حداکثری بهره‌گیری نماید.



تهاجم سرمایه‌داری
به کرامت زن، یک
تهاجم طبیعی است،
به این معنا که یک
مدیر بازاریابی یا
مدیر تبلیغات در
شهر تهران برای
افزایش فروش،
نیازی به دریافت
دستور از سازمان
سیا ندارد.



پیام سی و پنجم

با سیاست‌های شهرسازی و الگوهای سکونت گاهی، سبک زندگی فعلی بر مردم تحمیل شده است.

تحلیل ریشه‌های تغییرات پوشش، بدون در نظر گرفتن سخت‌افزار جامعه، یعنی کالبد شهر و الگوهای ارتباط فیزیکی، ناقص و سطحی خواهد بود. بسیاری از هنجارهای فرهنگی که امروز با آن درگیریم، محصول

انتخاب‌های فردی نیستند، بلکه نتیجه‌ی جبری زندگی در محیطی هستند که ارزش‌های دیگری را ترویج می‌کند. به عبارت دیگر، سبک زندگی فعلی از طریق طراحی محیط زندگی‌مان، بر ما تحمیل شده است.

تجمع یک جمعیت ۱۲ میلیونی در دشتی به نام تهران، به خودی خود یک پروژه‌ی فرهنگی است. در یک محیط متراکم و غول‌آسا، نظارت اجتماعی طبیعی که در شهرهای کوچک‌تر و محله‌محور وجود داشت، از بین می‌رود. فرد در میان میلیون‌ها نفر گم می‌شود و احساس غریبه‌گی شدیدی می‌کند. این گمنامی، هزینه و مانع روانی برای شکستن هنجارهای سنتی مانند حجاب را به شدت کاهش می‌دهد.

شهر مدرن ایرانی، حول محور مصرف طراحی شده است. گره‌های اصلی شهری و مراکز حیات جمعی، دیگر مساجد و بازارچه‌های سنتی نیستند، بلکه پاساژها و مال‌ها هستند. جانمایی ویتربین‌های بزرگ، طراحی مسیرهای حرکتی که مردم را به سمت مراکز خرید هدایت می‌کند و تبدیل خرید به اصلی‌ترین تفریح عمومی، یک پیامد غیرقابل انکار دارند و آن این است که شخصیت انسان در آن چیزی است که می‌خرد و یا به نمایش می‌گذارد. این وضعیت فضایی است که ذاتاً با فلسفه‌ی حجاب در تضاد است. حجاب، دعوت به پنهان کردن و تمرکز بر باطن است، در حالی که مناسبات شهر مدرن، دعوت به نمایش گذاشتن و ارزش‌گذاری بر اساس ظاهر است. در چنین فضایی، پوشش هم به ابزاری برای رقابت و دیده‌شدن تبدیل می‌شود و حجاب به مثابه یک عنصر ناکارآمد و مزاحم برای مشارکت در این نمایش جمعی تلقی می‌گردد.

معماری اصیل ایرانی با تفکیک فضای اندرونی و بیرونی، مفهوم حریم را در کالبد خانه نهادینه می‌کرد. اما آپارتمان‌نشینی مدرن، با طراحی‌های فشرده، فضاهای مشترک اجباری عملاً هیچ حریم امنی برای خانواده باقی نمی‌گذارد. وقتی مرز میان فضای خصوصی و عمومی در خانه از بین می‌رود، حساسیت نسبت به حفظ این مرز در جامعه نیز به تدریج رنگ می‌بازد.

ساحات فراغت و سرگرمی در شهرهای ما تقریباً به طور انحصاری به صورت اشتراکی طراحی شده‌اند. پارک‌ها، سینماها، کافه‌ها و فضاهای عمومی، هیچ گزینه‌ی جایگزینی برای خانواده‌ای که به دنبال یک تفریح سالم است، ارائه نمی‌دهند. این طراحی، شهروندان را در یک دوراهی اجباری قرار می‌دهد، که یا باید انزوا و حذف از حیات اجتماعی و یا پذیرش الگوی تحمیلی تعاملات اجتماعی مورد پذیرش قرار گیرد.

تحمیل ناشی از زیست در کلان شهرهای شبه مدرن، یک تحمیل نرم و ساختاری است. کسی مستقیماً به شهروندان نمی‌گوید حجاب خود را بردارید، اما شهری طراحی می‌کنیم که در آن، حفظ حجاب روزه‌روز سخت‌تر، پرهزینه‌تر و بی‌معناتر به نظر می‌رسد.



پیام سی و ششم

کیفیت معیشتی، موقعیت مردان در
چارچوب دهی به هویت فرهنگی خانواده را
متزلزل کرده است.

افراد در جامعه‌ی امروز در میان نیروهای فرهنگی متنوعی قرار دارند. نیروی اول، فرهنگ عمومی و رسانه‌ای است که پیشران‌های آن عمدتاً در مسیر حجاب‌زدایی است. نیروی دیگر، خانواده است که به مثابه مهم‌ترین سلول اجتماعی، تلاش می‌کند اعضای خود را در برابر اثرات مخرب بیرونی محافظت نماید. در طول تاریخ ایران، اصلی‌ترین نهادی که وظیفه‌ی بازتولید و تداوم فرهنگ عفاف را بر عهده داشته، خانواده بوده است.

در مناسبات طبیعی خانواده‌ی ایرانی، عمدتاً مادر تداوم‌بخشی به هویت فرهنگی و عاطفی است و او ارزش‌ها را درونی و نهادینه می‌کند. اما پدر، در نقش چارچوب‌دهی و حفاظت از این هویت عمل می‌نماید. او با اقتدار خود، مرزهای فرهنگی خانواده را در برابر تهدیدات بیرونی تحفظ می‌نماید. در این بین قومیت و اقتدار مرد در خانواده، امری انتزاعی نیست. این اقتدار به طور مستقیم به کارآمدی او در ایفای نقش اصلی‌اش، یعنی تأمین اقتصادی خانواده، گره خورده است. پدری که می‌تواند امنیت، رفاه و نیازهای مادی خانواده را تأمین کند، به طور طبیعی از یک اقتدارنمادین و معنوی برخوردار می‌شود که به او اجازه می‌دهد چارچوب‌های فرهنگی و تربیتی را نیز اعمال و محافظت کند.

چالش‌های مزمن اقتصادی، تورم لجام‌گسیخته و بحران معیشت، دقیقاً به همین نقطه‌ی کانونی حمله کرده است. وقتی مرد ایرانی در نقش اصلی خود، یعنی تأمین معیشتی، ناکارآمد می‌شود، به طور خودکار بخش بزرگی از اقتدار معنوی خود را از دست می‌دهد. توانایی او برای نه گفتن به خواسته‌هایی که با چارچوب فرهنگی خانواده در تضاد است، به شدت کاهش می‌یابد. او چگونه می‌تواند بر سر یک مسئله‌ی فرهنگی بایستد، در حالی که در اساسی‌ترین وظیفه‌ی خود احساس مؤفقیت نمی‌کند؟! در نتیجه‌ی این فرآیند، خانواده در برابر جریان حجاب‌گریزی که سایر نیروهای جامعه بر او وارد می‌سازد، عملاً بی‌دفاع می‌شود.



در مناسبات

طبیعی خانواده‌ی

ایرانی، عمدتاً مادر

تداوم‌بخشی به

هویت فرهنگی و

عاطفی است و او

ارزش‌ها را درونی

و نهادینه می‌کند.

اما پدر، در نقش

چارچوب‌دهی و

حفاظت از این

هویت عمل می‌

نماید.



پیام سی و هفتم

ناکارآمدی در اداره اقتصادی، یک نظام معنایی و ارزشی را بی اعتبار می سازد.

جذابیت و الهام بخشی یک نظام ارزشی، بیش از آنکه به اصالت و حقانیت ذاتی آن وابسته باشد، به کارنامه‌ی عملکردی و قدرت مندی آن گره خورده است. بخش بزرگی از نفوذ امروزی ارزش‌های غربی در جهان، نه به دلیل برتری فلسفی، بلکه به واسطه‌ی قدرت اقتصادی، تکنولوژیک و توانایی آن در اداره‌ی امور مادی بشر است. نظام معرفتی و روانشناختی انسان به گونه‌ای است که به طور ناخودآگاه برای قدرت و موفقیت، نوعی حقانیت قائل می‌شود. وقتی یک تمدن، برجستگی‌های اقتصادی و مدیریتی از خود به نمایش می‌گذارد، این موفقیت مادی به صورت خودکار یک هاله‌ی تقدس به دور کلیت نظام ارزشی آن می‌کشد و آن را مطلوب و عظیم جلوه می‌دهد.

پدیده‌ی برهنگی و هنجارشکنی در پوشش، بخش مهمی از ترویج جهانی



وقتی یک نظام

سیاسی و فکری،

ادعای برتری

معنوی و ارائه

الگویی متعالی

برای زندگی بشر را

دارد، کوچکترین

نقصان در اداره‌ی

امور کشور، کل

ساختار ادعایی آن را

بی‌اعتبار می‌سازد.

خود را مرهون همین مکانیسم است. این پدیده در ظرف تمدنی عرضه شد که به ظاهر، در قله‌ی قدرت اقتصادی و توانایی اداره‌ی جهان ایستاده است. برهنگی به خودی خود ارزشی ندارد، اما چون به عنوان بخشی از بسته‌ی تمدن موفق ارائه می‌شود، برای بسیاری جذابیت پیدا می‌کند. غرب امروز مملو از جنایت، بی‌عدالتی و بحران‌های عمیق اخلاقی است که نمونه‌ی اخیر آن در نسل‌کشی غزه قابل مشاهده است. اگر این ساختار ارزشی، فاقد آن ویتترین پر زرق و برق اقتصادی و تکنولوژیک بود، توخالی بودن آن در کمتر از چند روز برای همگان آشکار می‌شد.

این قاعده در مورد نظام ما نیز به صورت معکوس صادق است. وقتی یک نظام سیاسی و فکری، ادعای برتری معنوی و ارائه الگویی متعالی برای زندگی بشر را دارد، کوچکترین نقصان در اداره‌ی امور کشور، کل ساختار ادعایی آن را بی‌اعتبار می‌سازد. ناکارآمدی در اداره معیشتی، پایه‌های اقتدار معنایی را سست می‌نماید. بخشی از تضعیف نگاه جامعه‌ی ما به نمادی مانند حجاب، زمینه‌ای در ذهنیت بخشی از مردم نسبت به ضعف‌های ما در اداره‌ی جامعه دارد. در چنین شرایطی، اقدام گفتمانی یا فرهنگی با چالش‌هایی در پذیرش مواجه خواهد بود. زیرا مسئله‌ی اصلی، اعتبار و مقبولیت گوینده یا کنشگر است که به جهت همان ضعف‌ها زیر سؤال رفته است.



پیام سی و هشتم

بی‌توجهی نسبت به تبعیض‌ها، ورود حاکمیت در مسأله پوشش را دشوار می‌سازد.

در نظام ارزشی و وجدان جمعی مردم ایران، عدالت یک ابر ارزش است. مفاهیمی چون مبارزه با ظلم، برابری در برابر قانون و رفع تبعیض، در جایگاهی به مراتب بالاتر از هنجارهای رفتاری مانند حجاب قرار دارند. این اولویت‌بندی، ریشه در ساختار تاریخی و فرهنگی ایرانیان دارد. میان حاکمیت و مردم یک قرارداد اخلاقی ضمنی وجود دارد. مردم به حاکمیت اجازه می‌دهند که برای نظم‌بخشی به جامعه در اموری مانند پوشش مداخله کند، به این انتظار که حاکمیت پیش از آن، تعهد خود را به ارزش‌های دیگر مانند رفع تبعیض‌ها اثبات کرده باشد. وقتی در تحقق آن جدیت دیده نمی‌شود، جامعه حساسیت خود را در سایر موارد نیز از دست می‌دهد. وقتی شهروندی مشاهده می‌کند که با فسادهای کلان اقتصادی، رانت‌خواری‌ها و بی‌عدالتی‌های آشکار با قاطعیت برخورد نمی‌شود، اما در مورد مسئله‌ای مانند حجاب، فضا طور دیگری دنبال می‌شود، این دوگانگی را به مثابه تفاوت در منافع یا سلائق برداشت می‌کند و در این شرایط ورود حاکمیت در مسأله‌ای همچون پوشش با دشواری‌هایی از سوی جامعه روبرو خواهد شد.

محور ششم

دلالت‌های سیاسی
و اجتماعی



۳۹

۳۹

خط گفتمان مقاومت

دقیقه ۹۰

۷۰ پیام تبیینی پیرامون
روند تغییرات پوشش در ایران

پیام سی و نهم

تمایز پوشش در نسل‌های مختلف،
نمی‌تواند احرازکننده گسست نسلی در
ایران باشند.

یکی از اشتباهات رایج در تحلیل تحولات فرهنگی ایران، برجسب زدن سریع هرگونه تفاوت ظاهری میان نسل‌ها به عنوان گسست نسلی است. تحقق مقوله به نام انقطاع یا گسست نسلی بسیار دشوار و نادر است. هیچ نسلی نمی‌تواند بدون اتکا به میراث، زبان و چارچوب‌های معنایی نسل قبل از خود، هویت یابد. حتی رادیکال‌ترین نقدها نیز بر بستر همان سنتی که به آن معترض‌اند، شکل می‌گیرند. لذا باید میان دو پدیده‌ی تفاوت نسلی و گسست نسلی تمایز قائل شد. تفاوت نسلی، یک فرآیند نسبتاً طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است. اما گسست نسلی، یک پدیده‌ی خطرناک و آسیب‌شناسانه است که در آن، بنیادهای ارزشی و ستون‌های هویتی مشترک میان دو نسل از بین می‌رود.

آنچه امروز در عرصه‌ی پوشش در ایران شاهد آن هستیم، نمی‌تواند مویدی برگسست نسلی باشد. تغییر در سبک‌ها، الگوها و حتی تفاسیر از یک ارزش، بخشی از ذات تحول اجتماعی است. همان‌طور که فهم نسل امروز از تعاملات اجتماعی، موسیقی یا نقش زن در جامعه با نسل پنجاه سال پیش متفاوت است، طبیعتاً بیان و تجلی بیرونی ارزش حجاب نیز دچار دگرگونی می‌شود.

تفاوت نسلی اگر به درستی مدیریت شود، به بالندگی و انطباق جامعه با شرایط جدید می‌انجامد. اما اصرار بر انکار این تفاوت و تلاش برای انطباق کامل نسل جدید با نسل قدیم، خود مهم‌ترین عاملی است که می‌تواند یک تفاوت طبیعی را به یک گسست واقعی تبدیل کند. با وجود تمام تمایزات ظاهری، نسل جدید ایران همچنان در بنیادهای اصلی با نسل‌های گذشته اشتراک دارد. مفاهیمی چون وطن، خانواده، عدالت‌خواهی، معنویت‌گرایی و عزت ملی همچنان نقاط پیوند قدرتمندی هستند که وجود یک بستر مشترک عمیق را تأیید می‌کنند.

تفاوت در پوشش، حتی اگر از تفاوت در نظام ارزشی بخشی از جامعه نشأت گرفته باشد، به تنهایی نمی‌تواند احرازکننده‌ی گسست نسلی در مقیاس ملی باشد. این پدیده، حتی اگر در بخش‌های خاصی از کشور هم شیوع داشته باشد به خودی خود می‌تواند منشأ نگرانی‌هایی باشد اما به طور حتم قابلیت بازسازی و هدایت در مسیر شکوفائی‌های جدیدی را خواهد داشت.

۵۵

آنچه امروز در

عرصه‌ی پوشش

در ایران شاهد آن

هستیم، نمی‌تواند

مویدی برگسست

نسلی باشد. تغییر

در سبک‌ها، الگوها

و حتی تفاسیر از

یک ارزش، بخشی از

ذات تحول اجتماعی

است.



پیام چهلّم

ادعای ضریب نداشتن پوشش در دینداری
جامعه، منطقی نیست.

یکی از استدلال‌هایی که در کم‌اهمیت داشتن جایگاه حجاب دائماً تکرار می‌شود، ادعای عدم ارتباط میان ظاهر و باطن در دینداری افراد و جامعه است. این دیدگاه که پوشش را یک امر سطحی و بی‌ارتباط با لایه‌های عمیق ایمان می‌داند، یک تفکیک ساده‌انگارانه میان کنش و باور است که هم با مبانی دینی و هم با اصول مسلم روانشناسی اجتماعی در تضاد قرار دارد. لباس، یک ضریب بسیار مهم و تأثیرگذار در معادله‌ی دینداری فرد و جامعه است.

در منظومه‌ی معرفتی اسلام، ظاهر و باطن دو روی یک سکه‌اند که در یک رابطه‌ی پویا و دوسویه، یکدیگر را تقویت یا تضعیف می‌کنند. هر عمل ظاهری به مرور زمان، به یک باور درونی تبدیل می‌شود. نمی‌توان در ظاهر، به طور مداوم علیه یک ارزش امری را بروز داد و در باطن، انتظار وفاداری کامل به آن را داشت. فرسایش ایمان از طریق گناه، یک فرآیند ناگهانی نیست. یک گناه، به تنهایی ایمان را نابود نمی‌کند، اما تکرار و اصرار بر آن، به ویژه در حوزه‌ی عمومی، به عادی‌سازی و قیج‌زدایی منجر می‌شود. تکرار یک رفتار، حساسیت وجدان اخلاقی را نسبت به آن کم می‌کند و مقاومت درونی فرد را در برابر آن در هم می‌شکنند. این همان چیزی است که از آن به سیاه شدن و کدورت قلب در اثر تداوم گناه تعبیر می‌شود.

اثر تکوینی یک معصیت زمانی فزاینده می‌شود که در یک موقعیت اجتماعی انجام شود. بی‌حجابی در فضای عمومی، منتسب نمودن خود به یک نظام جهانی و سبک زندگی خاص است که فرد را در مسیری قرار می‌دهد که عدم تعلق به دیگر عناصر الهیاتی و نمادین آن به آسانی میسر نمی‌باشد. بر اساس اصول روانشناختی، انسان نمی‌تواند برای مدتی طولانی با تناقض میان باور و رفتار خود زندگی کند. اگر فردی به حجاب به عنوان یک ارزش معتقد باشد اما در عمل به آن پایبند نباشد، دچار تنش درونی می‌شود و فرد برای رهایی از این تنش، به همراه‌سازی نظام ارزشی با رفتار خود خواهد پرداخت. لذا هرگونه تحلیل یا تصمیم که به بهانه‌ی تمرکز بر امور باطنی، از بُعد ظاهری و اجتماعی دین غفلت کرده و سهمی برای ظواهر شرعی همچون حجاب در کیفیت و ضریب دینداری قائل نباشد، محکوم به عدم واقع بینی بوده و منطقی نمی‌باشد.



بر اساس اصول

روانشناختی، انسان

نمی‌تواند برای مدتی

طولانی با تناقض

میان باور و رفتار

خود زندگی کند.



پیام چهل و یکم

برهم خوردن طرح دشمن توسط بانوان شل
حجاب، نشانه پیچیدگی هویت زن ایرانی
است.



دشمن که برای
اثبات ادعای خود
در هفته های
نخستین التهابات،
به یک تصویر
فراگیر و مّلی از
برداشتن حجاب ها
نیاز داشت، در
خلق این تصویر
شکست خورد،
زیرا بدنه ی اصلی
و تعیین کننده ی
جامعه زنان با او
همراه نشدند.

یکی از مهم ترین رخدادها در وقایع ۱۴۰۱، به شکست کشانده شدن طرح سیاسی دشمن توسط بانوانی بود که حساب ویژه ای بر همراهی آن باز کرده بود. منطق دشمن بر این پیش فرض استوار بود که جامعه ی ایران به دو قطب کاملاً مذهبی و طرفدار نظام با نماد چادر و سکولار و آماده ی قیام با نماد بی حجابی یا شل حجابی تقسیم شده است. بر اساس این تحلیل غلط، آن ها گمان می کردند که زنان با حجاب ناقص، در واقع سربازان آماده ی جبهه ی معارض هستند که تنها منتظر یک زمینه برای برداشتن کامل حجاب و پیوستن به پروژهِ براندازی می باشند.

آنچه دشمن قادر به درک آن نبود، پیچیدگی و چندلایه بودن هویت زن ایرانی بود. برای بخش عظیمی از این بانوان، نوع پوشش یک انتخاب فرهنگی یا سلیقه ای است. این گروه، با وجود تفاوت در سبک زندگی و حتی داشتن انتقاداتی به برخی سیاست ها، در لایه های عمیق تر هویتی، خود را به اصول بنیادین اسلام، ایران و انقلاب متصل می دانند.

پروژه ی زن، زندگی، آزادی با تبدیل کشف حجاب به نماد اصلی خود، ناخواسته این گروه را در برابر یک انتخاب حیاتی قرار داد. همراهی با این جریان، به معنای اعلام همبستگی سیاسی با جریانی بود که به وضوح شعارهای ساختارشکنانه، ضد دینی و تجزیه طلبانه سر می داد. اینجاست که آن بانوی با حجاب ناقص، مرز خود را مشخص کرد. او با همراهی نکردن در کشف حجاب کامل، یک کنش سیاسی هوشمندانه و تعیین کننده انجام داد. امتناع او از برداشتن روسری اش، این پیام روشن را برای غرب و اپوزیسیون در پی داشت که؛ نباید تفاوت سبک زندگی بانوان شل حجاب با حاکمیت به منزله تضاد هویتی با اصل نظام و کشورم اشتباه گرفته شود.

تمام تبلیغات دشمن که بر اساس تصاویر ساختگی و بزرگنمایی شده از کشف حجاب کار می کرد، با امتناع میلیونی این قشر از همراهی، از محتوا تهی شد. دشمن که برای اثبات ادعای خود در هفته های نخستین التهابات، به یک تصویر فراگیر و مّلی از برداشتن حجاب ها نیاز داشت، در خلق این تصویر شکست خورد، زیرا بدنه ی اصلی و تعیین کننده ی جامعه زنان با او همراه نشدند.



پیام چهل و دوم

روند تغییرات با هیچ منطقی خود به خودی

به نظر نمی‌رسد.

در تحلیل پدیده‌های اجتماعی پیچیده، همواره باید میان زمینه‌های مستعد و اراده‌ی فعال‌کننده تمایز قائل شد. در حالی که وجود برخی نارضایتی‌های اقتصادی، تفاوت‌های نسلی و فشارهای روانی در جامعه‌ی ایران یک واقعیت و زمینه است، اما جهش ناگهانی، سرعت سرسام‌آور و الگوهای هماهنگ در تغییرات پوششش، فراتر از یک تحول اجتماعی ارگانیک است. این روندها، به روشنی نشانه‌های یک مهندسی دقیق فرهنگی را بارز می‌کنند. تحولات خودجوش اجتماعی، معمولاً دارای ظهور تدریجی نمادها و شعارهاست. اما آنچه ما در سال‌های اخیر، به‌ویژه پس از ۱۴۰۱ مشاهده کردیم، همزمانی دقیق کنش‌ها در فضای مجازی و خیابان،

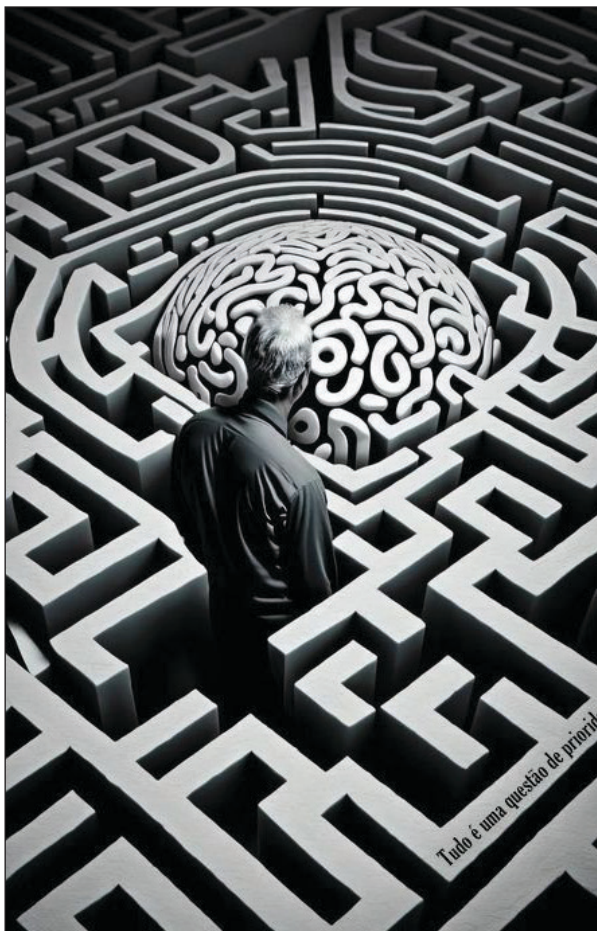
تولید و پمپاژ آبی محتوای بصری باکیفیت و تکرار الگوهای مشابه در نقاط مختلف کشور، با منطق حرکت‌های اجتماعی فاقد رهبری، همخوانی ندارد. یکی از قوی‌ترین شواهد بر وجود طراحی مرکزی، مرحله‌ای بودن پروژه حجاب ستیزی بوده است. این پروژه از نقطه‌ی عادی‌سازی شل حجابی آغاز شد، به ترویج گفتمان حجاری اجباری پرداخت، سپس از همین طریق به ایجاد مغناطیسی از کنشگران در فضای مجازی اقدام نمود، اکوسیستمی از فعالان اجتماعی را همگرا نمود، سپس به مرحله‌ی ترویج برداشتن روسری از طریق پویش‌ها رسید و بعد از آن با محق جلوه دادن قانون گریزان برای خشونت ورزی وارد فاز کشف حجاب گسترده شد و اکنون نیز به روشنی به دنبال عادی‌سازی برهنگی در فضاهای عمومی است. این پیشروی مرحله‌ای، که هر مرحله زمینه‌ساز و توجیه‌گر مرحله بعد است، نشان از یک سناریوی حساب‌شده برای شکستن تدریجی مقاومت اجتماعی جامعه داشته است.

بنابراین، فرضیه‌ی وجود اتاق‌های طراحی و عملیات، توهم نیست، توهم طبیعی تلقی کردن فرآیندهایی است که به صورت بی‌نقص و هماهنگ و بدون وقفه در یک دهه گذشته دنبال شده است. تأکید بر این واقعیت، منطقی‌ترین توضیح برای مشاهدات میدانی امروز است. این اتاق‌ها، شبکه‌ای از اندیشکده‌های غربی، دفاتر فرهنگی سفارت خانه‌های اروپایی، سرویس‌های اطلاعاتی، بنیادهای به ظاهر فرهنگی و شرکت‌های بزرگ فناوری هستند که با مطالعه‌ی دقیق فرهنگی و اقتصادی ایران، نقاط تأثیر را شناسایی کرده و برای فعال‌سازی آن‌ها در زمان مناسب، برنامه‌ریزی می‌کنند.

فارغ از تحلیل پیرامون سیاسی یا فرهنگی دیدن ماهیت این طراحی‌ها، نادیده گرفتن این اراده‌ی هوشمند و تقلیل دادن کل ماجرا به یک مسئله‌ی اجتماعی خودجوش، یک اشتباه غیرقابل اغماض است. این رویکرد باعث می‌شود که طراحی‌های ما نیز صرفاً در سطح روندهای عادی باقی بماند، در حالی که ما با یک سناریو به شدت دقیق و حساب شده در مقیاس ملی و بین‌المللی مواجه هستیم که نیازمند مواجهه‌ای متوازن است.



آنچه ما در سال‌های اخیر، به ویژه پس از ۱۴۰۱ مشاهده کردیم، همزمانی دقیق کنش‌ها در فضای مجازی و خیابان، تولید و پمپاژ آبی محتوای بصری باکیفیت و تکرار الگوهای مشابه در نقاط مختلف کشور، با منطق حرکت‌های اجتماعی فاقد رهبری، همخوانی ندارد.



۴۳

۳۰

خط گفتمان مقاومت

دقیقه ۹۰

۷۰ پیام تبیینی پیرامون
روند تغییرات پوشش در ایران

پیام چهل و سوم

دهه شصت به تله‌ای ذهنی برای سنجش

روند تحولات پوشش مبدل شده است.

۱۲۰

در ذهن بسیاری از فعالان فرهنگی، نخبگان و حتی توده‌ی مردم، دهه‌ی شصت به یک نوستالژی قدرتمند و یک آرمان‌شهر از دست رفته تبدیل شده که هر وضعیتی غیر از آن، به منزله‌ی تنزل فرهنگی تلقی می‌شود. در این نگاه شایع، دهه شصت نقطه‌ی صفر یا مبنای استاندارد برای ارزیابی تحولات است.

وجود چنین نقطه‌ای برای ارزیابی شاید از مزیت‌های برخورداری باشد که موجب شود ما برای بررسی روندها و عملکردها خود را در برابر شاخص‌هایی روشن و حداکثری ببینیم اما واقعیت آن است که چنین سطح تراز با خطا همراه است. علت آن است که دهه‌ی شصت یک دوره‌ی نرمال در تاریخ اجتماعی ایران نبوده است. آن دهه، یک موقعیت استثنایی بود که تحت تأثیر همزمان شور و هیجان بی‌سابقه‌ی ناشی از سال‌های ابتدایی انقلاب، معنویت ناشی از هشت سال دفاع مقدس و سوم، حضور کاریزماتیک امام خمینی (ره) قرار گرفته بود.

این شرایط ویژه، یک همگنی اجتماعی موقت را به وجود آورد که در آن، بسیاری از تکررها و تنوع‌های فرهنگی که ریشه در دهه‌های گذشته داشتند، به طور موقت به حاشیه رفتند یا مسکوت ماندند. این وضعیت، جریان پایدار و عادی جامعه را بروز نمی‌داد. واقعیت این است که جامعه‌ی ایران پیش از انقلاب، دارای لایه‌ها و رگه‌های فرهنگی متنوعی بود. از جریان‌های کاملاً مذهبی و سنتی گرفته تا طبقات متوسط غرب‌گرا و مدرن. انقلاب اسلامی، گفتمان دینی را به گفتمان مسلط تبدیل کرد، اما آن رگه‌های دیگر را به کلی از بین نبرد و آن‌ها صرفاً برای مدتی در زیر پوست جامعه به حالت تعلیق درآمدند.

با پایان جنگ در سال ۶۷ و آغاز دوران سازندگی آن شرایط استثنایی نیز به تدریج به پایان رسید. از دهه‌ی هفتاد به بعد، جامعه به آرامی از آن وضعیت بسیج خارج شد و به سمت وضعیت عادی بازگشت. در این وضعیت عادی، آن رگه‌های فرهنگی مسکوت مانده، دوباره فرصت بروز و ظهور یافتند. آنچه بسیاری آن را تهاجم فرهنگی می‌نامیدند، در واقع بخشی از آن، بازگشت جامعه به پیچیدگی‌ها و تکررهای پیش از دوره‌ی استثنایی با فعال‌سازی اراده‌های از آن سوی مرزها بود.

بنابراین مقایسه‌ی دائمی وضعیت پوشش امروز با نوستالژی دهه‌ی شصت، مانع از درک صحیح دینامیک‌های واقعی جامعه می‌شود. قرار دادن یک نقطه‌ی اوج و یک وضعیت حداکثری به عنوان معیار سنجش دائمی، به طور منطقی همیشه به نتیجه‌گیری پسرقت منجر خواهد شد.

این تله‌ی ذهنی دو پیامد مخرب دارد. اول، یاس راهبردی ایجاد می‌کند، وقتی معیار شما دست‌نیافتنی باشد، هرگز احساس پیشرفت نخواهید کرد و همواره در موضع بازنده قرار می‌گیرید و این ناامیدی، انگیزه‌ی کنشگری مؤثر را از بین می‌برد. دوم، منجر به تجویز راهکارهای غلط می‌شود. تلاش برای بازسازی مصنوعی شرایط دهه‌ی شصت در جامعه‌ی امروز، که با ساختارهای اجتماعی جدید روبروست، محکوم به شکست قطعی خواهد بود.

محور هفتم

وضعیت
حکمرانی

معطل گذاشتن قانون، سیگنال‌های نادرستی را به جامعه مخابره می‌کند.

قانون جدید مرتبط با موضوع پوشش تحت عنوان لایحه حمایت از خانواده از طریق ترویج فرهنگ عفاف و حجاب، پس از تصویب در مجلس شورای اسلامی، در شورای نگهبان تأیید و به قانون تبدیل شده است و قوه مجریه ملزم به اجرای آن بوده است و حتی اگر دولت لایحه اصلاحی هم مدنظر داشته است می‌باید ۶ ماه پس از اجرای قانون، آن را ارائه دهد. اما در یک سال گذشته بارها و بارها اخبار ضد و نقیض و غیر قطعی در فضای عمومی کشور پیرامون کیفیت اجرای این قانون اعلام شده است. در شرایطی که برخی مدعی بودند دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی طی نامه‌ای از مجلس درخواست تعویق در ابلاغ قانون را داشته اما هیچگاه این خبر مورد تأیید قرار نگرفته و مجلس شورای اسلامی مدعی است که هیچ مصوبه‌ای از سوی شورای امنیت ملی برای توقف قانون به مجلس نرسیده و بایستی قانون برای ابلاغ و اجرا با جدیت پیگیری شود.

تداوم وضعیت یکسال گذشته و طرح مواضع متناقض از سوی مراجع مختلف حاکمیتی با هر استدلالی که می‌خواهد داشته باشد یک نتیجه قطعی دارد و آن این است که جامعه برداشت خواهند نمود که حاکمیت در این موضوع وحدت اراده ندارد. هر قانونی طبیعتاً از کاستی‌ها و نارسائی‌های برخوردار است که پس از اجرای موقت و بازخوردگیری‌های متعدد امکان اصلاحیه خواهد داشت، لذا این که مراجع اجرایی کشور با بهانه وجود این کاستی‌ها قائل به اجرای هیچیک از مفاد این قانون را نباشد، کاملاً جامعه را در برابر جریان مخرب فرهنگی بی‌دفاع خواهد کرد و به آن‌ها این سیگنال را می‌دهد که برای پیش برد پروژه‌های بی‌شمار خود با همراهی سیاسی حاکمیت نیز پشتیبانی خواهید شد.



تداوم وضعیت

یکسال گذشته

و طرح مواضع

متناقض از سوی

مراجع مختلف

حاکمیتی با هر

استدلالی که می

خواهد داشته باشد

یک نتیجه قطعی

دارد و آن این است

که جامعه برداشت

خواهند نمود که

حاکمیت در این

موضوع وحدت اراده

ندارد.



پیام چهل و پنجم

نابسامانی پوشش هشدار برای بازنگری در نظام تعلیم و تربیت رسمی است.

بخش مهمی از نابسامانی‌های مرتبط با حوزه پوشش در فضای داخلی مدارس در حال شکل‌گیری است. این حقیقت نشان‌دهنده نارسائی‌هایی در نظام آموزش و پرورش رسمی کشور است که نتایج سیاست‌های نادرست آن در دهه اخیر، اکنون به وضوح آشکار می‌شود. مسأله هم اساساً وضعیت ظاهر نیست، ظاهر نسل فعلی نشان‌دهنده اسباب و عللی است که صرفاً مرتبط با پوشش نیست و دامنه فراگیری از مسائل تربیتی دیگر را شامل می‌شود.

انتقال ارزش‌ها به نسل بعد، بر سه ستون اصلی خانواده، رسانه و مدرسه استوار است. در شرایط امروز ایران، رسانه به معنای عام آن به اتمسفری غیرقابل کنترل تبدیل شده که عمدتاً در اختیار گفتمان رقیب است و دائماً



ظاهر نسل فعلی
نشان دهنده
اسباب و عللی است
که صرفاً مرتبط با
پوشش نیست و
دامنه فراگیری از
مسائل تربیتی دیگر
را شامل می‌شود.

در حال ترویج سبک زندگی و ارزش‌های متضاد با فرهنگ ایرانی-اسلامی است. در چنین شرایطی اگر نظام تعلیم و تربیت نیز به کمک خانواده‌ها نیاید، فشار سنگینی بر آن‌ها تحمیل خواهد شد. مدرسه، تنها نهاد حاکمیتی است که به مدت ۱۲ سال، مهم‌ترین بخش از عمر نسل جدید را به صورت انحصاری در اختیار دارد و این یک فرصت طلایی و بی‌بدیل است. متأسفانه نظام آموزش و پرورش در دهه اخیر، از فلسفه‌ی اصلی خود یعنی پرورش فاصله گرفته و به یک ماشین آموزش حافظه‌محور تبدیل شده است.

محتوای دینی و سازوکارهای فرهنگی ارائه شده در مدارس، غالباً به شکلی غیرجذاب، تکراری و منفک از زندگی واقعی دانش‌آموزان ارائه می‌شود. این محتوا به مجموعه‌ای از محفوظات برای کسب نمره تبدیل شده است. دانش‌آموزی که پس از ۱۲ سال، هنوز هویت دینی و ملی مستحکمی پیدا نکرده و به چرایی ارزش‌هایی مانند حیا، پی نبرده است، به محض خروج از مدرسه و ورود به دانشگاه یا جامعه، به راحتی توسط روایت‌های قدرتمند رسانه‌ها و بازارهای رقیب، دگرگون می‌شود.



۴۶

۳۰
۲۰
۱۰

خط گفتمان مقاومت

دقیقه ۹۰

۷۰ پیام تبیینی پیرامون
روند تغییرات پوشش در ایران

پیام چهل و ششم

وضعیت فعلی در مواجهه با پوشش، **القای**

حس تسلیم در برابر دشمن است.

فارغ از تمام تحلیل‌های فرهنگی و اجتماعی پیرامون حجاب، آنچه امروز در میدان عمل مشاهده می‌شود، یک چالش در سطح حکمرانی است. بی‌قاعدگی مطلق در تمام سطح کشور و معلق و بلاتکلیف ماندن قانون در مرحله‌ی اجرا، تصویری از سردرگمی، ناهماهنگی و فقدان وحدت اراده در ساختار تصمیم‌گیری کشور را به نمایش می‌گذارد.

این وضعیت جبهه‌ی معتقد به ارزش‌های انقلاب و مدافعان فرهنگی را دچار سرخوردگی، یأس و بی‌اعتمادی می‌کند. آن‌ها احساس می‌کنند که حاکمیت در دفاع از بدیهی‌ترین اصول خود نیز دچار تردید و انفعال شده است که تداوم این فرآیند، قطعاً به سرمایه‌ی اجتماعی جریان مؤمن و انقلابی لطمه می‌زند. اما خطرناک‌تر از آن، پیامی است که این وضعیت به اتاق‌های فکر دشمن در خارج از مرزها ارسال می‌کند و این تعلل‌ها به عنوان ضعف اراده و آمادگی برای تسلیم خوانش می‌گردد و دشمن به نحو مطلق به این نتیجه می‌رسد که نقطه‌ی فشار مؤثری را پیدا کرده است.

پیامد این برداشت دشمن، ایجاد یک الگوی رفتاری برای آینده است. آن‌ها به این جمع بندی می‌رسند که برای به زانو درآوردن جمهوری اسلامی در هر موضوع دیگری، کافی است آن موضوع را به بحران اجتماعی در کف خیابان و فضای مجازی تبدیل کنند. امروز حجاب، فردا سیاست منطقه‌ای و پذیرش این روال، ما را در برابر سایر تهدیدات آینده نیز آسیب‌پذیر می‌کند.

۵۵

این تعلل‌ها به

عنوان ضعف اراده و

آمادگی برای تسلیم

خوانش می‌گردد

و دشمن به نحو

مطلق به این نتیجه

می‌رسد که نقطه‌ی

فشار مؤثری را پیدا

کرده است.



پیام چهل و هفتم

حجاب گستری خودش ضلع مهمی از سناریو امروزمین جنگ است.

یکی از استدلال‌هایی که امروز در فضای نخبگانی و عمومی کشور مطرح می‌شود، این است که در شرایط جنگی و تهدیدات خارجی، باید از مسائل داخلی تفرقه‌انگیز مانند حجاب صرف‌نظر کرد تا وفاق و وحدت ملی حفظ شود. این نگاه، در ظاهر منطقی و مصلحت‌اندیشانه به نظر می‌رسد، اما دقت در آن نشان می‌دهد که این رویکرد پیامدهایی دارد که قطعاً هزینه‌های آن بیش از فوایدش خواهد بود.

این استدلال بر یک پیش‌فرض غلط بنا شده که جنگ را صرفاً در لایه تهدید نظامی خلاصه می‌کنند و مسئله‌ی حجاب و سبک زندگی را یک موضوع فرعی، فرهنگی و داخلی می‌پندارند. حال آنکه ماهیت جنگ علیه جمهوری اسلامی، یک جنگ ترکیبی است که در آن، جبهه‌ی فرهنگی و اجتماعی خودش نقطه‌ی ثقل اصلی تهاجم دشمن است. جریان سلطه تجربه کرده و می‌داند فروپاشی جمهوری اسلامی از طریق تهاجم نظامی



خارجی، تقریباً ناممکن است. بنابراین، استراتژی اصلی خود را بر اضمحلال از درون از طریق استحاله‌ی فرهنگی و هویتی متمرکز کرده است. این موضع به معنای دفاع از رویه‌های اجرایی غلط و آسیب‌زننده‌ی گذشته نیست. قطعاً در سازوکارهای تنش‌زا باید بازنگری شوند اما تمایز روشنی میان اصلاح روش‌ها و سازوکارها با ترک کامل این میدان وجود دارد. رویه صحیح آن است که باید روش‌های را هوشمندانه‌تر و مؤثرتر کنیم، نه اینکه چون روش‌های قبلی غلط و ناشیانه بوده، پس به طور کل صحنه را به حال خود رها سازیم.

تجربه جنگ ۱۲ روزه نشان داد وحدت ملی واقعی، بر محور اصول و هویت مشترک شکل می‌گیرد. تسلیم در برابر یک هنجارشکنی بدون مرز، شاید در کوتاه‌مدت یک آرامش ظاهری ایجاد کند، اما در بلندمدت با قطعاً پایه‌های انسجام ملی را سست‌تر می‌کند. از قضا در شرایطی که کشور از آرامش و ثبات ناشی از وفاق دوره جنگ ۱۲ روزه برخوردار است و همدلی‌هایش با کارگزاران بیشتر شده است، امکانی فراهم است تا به صورت عاقلانه مردم از طرح دشمن در این عرصه آگاهی بیشتری یافته و با همین انگیزه در فرآیند سامان دهی به وضعیت پوشش همراهی و مشارکت نیز داشته باشند.

۵۵

تسلیم در برابر

یک هنجارشکنی

بدون مرز، شاید

در کوتاه‌مدت یک

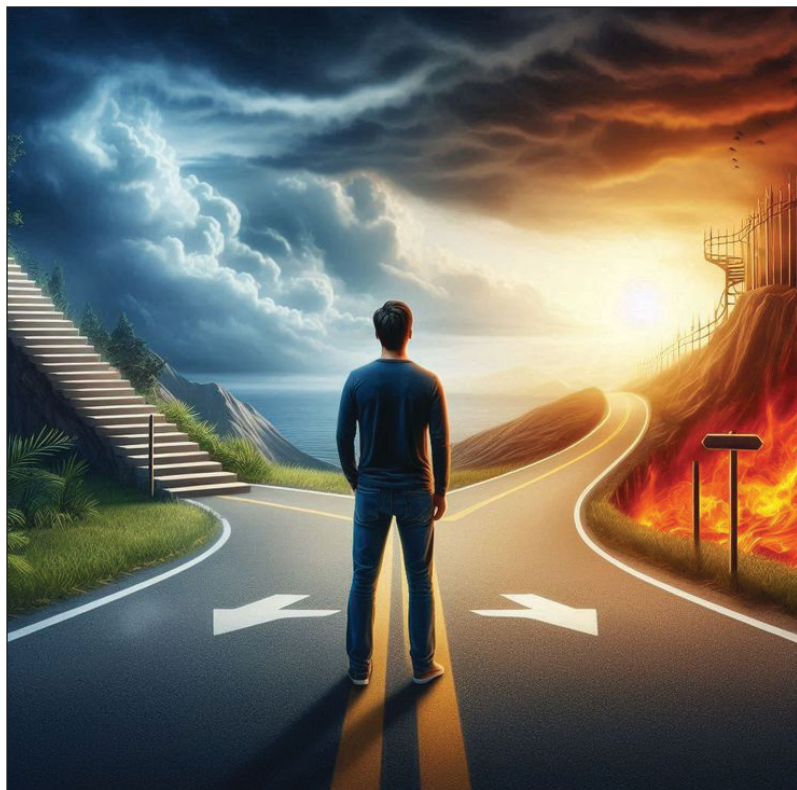
آرامش ظاهری ایجاد

کند، اما در بلندمدت

با قطعاً پایه‌های

انسجام ملی را

سست‌تر می‌کند.



پیام چهل و هشتم

جامعه تغییر در سیاست‌ها را تبدیل در حکم الهی فهم می‌کند.

یکی از ظریف‌ترین ابعاد حکمرانی در نظام اسلامی، پیوند ناگسستنی میان اقدامات حکومت و تلقی عمومی از دین است. در ساختاری که

مشروعیت خود را از شریعت می‌گیرد، مردم عادی و توده‌های جامعه، حاکمیت را مرجع اصلی و عملی دین‌شناسی می‌دانند و این جایگاه، یک مسئولیت تاریخی سنگین بر دوش نظام اسلامی می‌گذارد. برای بخش بزرگی از جامعه که به منابع تخصصی فقهی دسترسی ندارند، منبر رسمی حکومت، قدرتمندترین صدای بیان احکام دین است. در ذهنیت عمومی امروز ایران، ارتباط مستقیم میان سیاست حاکمیت و نظر واقعی شریعت برقرار است و لذا توده‌های بزرگی از مردم حاکمیت را نماد و مرجع اصلی در دین‌شناسی می‌دانند.

برای مردم نوع رویکرد حاکمیت با قوانین شرعی به منزله نظر واقعی شریعت است نه این که حاکمیت بنا به مصالحی در شرایط فعلی از حکم شرع دست کشیده باشد. اگر نظام بانکی کشور، دریافت ربا را به صورت رسمی و قانونی مجاز اعلام کند. آیا توده‌ی مردم این را یک تغییر سیاست به دلیل فشارهای اقتصادی فعلی تحلیل خواهند کرد؟ خیر. برداشت غالب این خواهد بود که اساساً حرمت ربا یک مسئله‌ی تاریخی بوده و امروز دیگر امری حرام نیست یا از ابتدا هم فهم ما از این حکم اشتباه بوده است. جامعه، تغییر در سیاست را به تغییر و تبدل در خود حکم شرع قضاوت می‌کند.

حالا در مساله حجاب نیز رها کردن مسأله توسط دستگاه‌های رسمی به این معناست که دیگران فرزندان در برابر دعوت خانواده‌ها به رعایت پوشش می‌توانند استدلال کنند که چنین چیزی اگر واجب بود نظام اسلامی برای تحققش اقدام می‌کرد و جلوی تخلفاتش را می‌گرفت، پس از اساس حجاب واجب نیست حال یا مستحب است یا پسندیده است ولی الزام و وجوبی ندارد.

باید پذیرفت که در یک نظام دینی، هیچ سیاست‌گذاری‌ای در حوزه‌ی احکام شرعی، یک صرفاً اجرایی نیست. هر اقدام یا ترک فعلی، اثر مستقیم درباره‌ی جایگاه آن حکم در منظومه‌ی دین دارد و نمی‌توان انتظار داشت که حکومت در قبال یک حکم الهی بی‌تفاوت باشد، اما جامعه همچنان آن حکم را یک واجب قطعی تلقی کند.



هر اقدام یا ترک

فعلی، اثر مستقیم

درباره‌ی جایگاه آن

حکم در منظومه‌ی

دین دارد و

نمی‌توان انتظار

داشت که حکومت

در قبال یک حکم

الهی بی‌تفاوت

باشد، اما جامعه

همچنان آن حکم

را یک واجب قطعی

تلقی کند.



۴۹

۳۲

خط گفتمان مقاومت

دقیقه ۹۰

۷۰ پیام تبیینی پیرامون
روند تغییرات پوشش در ایران

پیام چهل و نهم

باید ترک فعل مسئولان به یک جرم قابل پیگرد تبدیل شود.

بسیاری از آسیب‌ها و چالش‌های بزرگی که امروز در عرصه‌های مختلف فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی با آن روبرو هستیم، ریشه در یک ترک فعل و انفعال مخرب دارند. خسارتی که از انجام ندادن یک وظیفه‌ی ضروری، اجرا نکردن یک قانون مصوب، یا سکوت در برابر یک ناهنجاری در حال رشد به جامعه وارد می‌شود، به مراتب جبران‌ناپذیرتر از خسارت ناشی از یک اقدام اشتباه است. متأسفانه نظام اداری و حقوقی ما غالباً برای مقابله با اقدامات خلاف قانون طراحی شده و در برابر بی‌عملی و سکوت مسئولان، خلاءهای جدی دارد.

این خلاء قانونی، به مرور زمان یک حاشیه‌ی امن خطرناک برای مدیران

ناکارآمد یا بی‌انگیزه ایجاد کرده است. یک مسئول ممکن است به دلیل ترس از شکست، عدم تمایل به پذیرش ریسک، یا صرفاً برای حفظ جایگاه خود، ترجیح دهد که هیچ اقدام اصلاحی یا پیشگیرانه‌ای انجام ندهد. او به خوبی می‌داند که اگر اقدامی کند و با شکست مواجه شود، مورد مؤاخذه قرار خواهد گرفت، اما اگر کاری نکند و اجازه دهد یک بحران به تدریج شکل بگیرد، کمتر کسی او را مسئول مستقیم آن فاجعه خواهد دانست. این منطق معیوب، فرهنگ محافظه‌کاری، روزمرگی و انفعال را در بدنه‌ی مدیریتی کشور ترویج می‌دهد.

راه حل بنیادین برای شکستن این دور باطل، تغییر پارادایم حقوقی و نظارتی است. ترک فعل باید از یک تخلف اداری ساده یا یک قصور اخلاقی، به یک جرم قابل تعریف و قابل پیگرد قضایی تبدیل شود. این بدان معناست که اگر یک مسئول، وظیفه‌ی قانونی، صریح و مشخصی بر عهده داشته باشد و با وجود آگاهی و توانایی، از انجام آن سر باز زند و این بی‌عملی او منجر به ضرر و زیان مشهود به منافع عمومی، بیت‌المال یا سلامت فرهنگی جامعه شود، باید همانند یک مجرم با او برخورد شود. جرم‌انگاری ترک فعل، فرهنگ مدیریتی کشور را از یک حالت تدافعی و منفعل به یک حالت پویا و مسئولیت‌پذیر تغییر خواهد داد. مدیری که بداند سکون و بی‌عملی‌اش می‌تواند به قیمت جایگاه، آبرو و حتی آزادی‌اش تمام شود، دیگر نمی‌تواند در برابر مشکلات شانه خالی کند. این اقدام، مسئولان را وادار می‌کند که پیش از وقوع بحران به فکر پیشگیری باشند، قوانین متروک را به مرحله‌ی اجرا درآورند و در برابر وظایف خود، پاسخگویی را یک اصل اجتناب‌ناپذیر بدانند.

البته تحقق این امر نیازمند ایجاد زیرساخت‌های دقیق حقوقی است. باید شرح وظایف مدیران در هر سطحی به طور کاملاً شفاف، مشخص و بدون ابهام تعریف شود. همچنین، نهادهای نظارتی مستقل و قدرتمندی باید مسئولیت‌شناسایی و گزارش این ترک فعل‌ها را بر عهده گیرند و دستگاه قضایی نیز با قاطعیت و بدون ملاحظه، به این جرائم رسیدگی کند. هدف، ایجاد یک فضای ارباب نیست، بلکه استقرار یک سامانه‌ی کارآمد است که در آن، مسئولیت‌پذیری به یک ارزش عملی و تخطی‌ناپذیر تبدیل شود.



جرم‌انگاری ترک
فعل، فرهنگ

مدیریتی کشور را از
یک حالت تدافعی و
منفعل به یک حالت
پویا و مسئولیت‌پذیر
تغییر خواهد داد.



پیام پنجاهم

باید میان مدارا با وادادگی تفاوت قائل شد.

در فرهنگ ایرانی مفهوم مدارا بسیار مورد استقبال و تأیید است. مدارا در جامعه‌ی دینی، به معنای باز گذاشتن فضا برای تنوع و کثرت در چارچوب اصول کلی است. مدارا یعنی پذیرش سلاقی مختلف که همگی ذیل یک تعریف کلان و یک اصل مشترک قرار می‌گیرند. مدارا، هنر مدیریت تفاوت‌ها برای رسیدن به یک همزیستی غنی و پویاست. اما اگر این مدارا در یک رویکرد غلط به معنای تغییر دادن چارچوب‌ها برای جا دادن همه تنوعات در خود باشد، دیگر وارد وادادگی شده است. وادادگی زمانی رخ می‌دهد که حاکمیت، به جای مدیریت تفاوت‌ها چارچوب هویت مشترک را کنار می‌گذارد.

اساساً مدارا به این جهت سیاست جذابی است که منجر به حفظ همبستگی و یکپارچگی اجتماعی در عین تحفظ بر سلاقی و تنوعات می‌شود، حال اگر به بهانه مدارا به طور کامل مرزهای نگهدارنده این جامعه بر داریم دیگر ساختار مشترکی وجود نخواهد داشت که رعایت گوناگونی در آن مطلوبیت داشته باشد.

یکی از مهم‌ترین عناصر که در تجربه حیات اجتماعی بشر برای ایجاد توازن و حفظ مدارا در جامعه تعبیه شده است مقوله قانون است. قانون، حتی اگر مورد نقد بخشی از جامعه باشد، چارچوبی است که دو قطب فرهنگی جامعه را به یکدیگر متصل نگه می‌دارد و آنها را وادار به تعامل با یک ساختار واحد می‌کند. کنار نهادن آن به نام مدارا، به معنای از بین بردن ساختاری است که از اساس در پی استحکام بخشی به آن از طریق ملایمت و مماشات بوده‌ایم.

محور هشتم

نقد رویه‌های
موجود



پیام پنجاه و یکم

پرداخت مستقیم به واژه حجاب، بهبودی در وضعیت پوشش ایجاد نکرده است.

از ابتدای انقلاب اسلامی تاکنون واژه حجاب به صورت مداوم در تریبون‌های رسمی، رسانه‌ها و منازعات سیاسی تکرار شده است، و در عین حال، به نظر می‌رسد هیچ موضوع فرهنگی به این اندازه با چالش‌های روبرو نبوده است. این واقعیت تلخ، ما را به این نتیجه‌ی خواهد رساند که روش و رویکردهای ما از نوع مواجهه با این مسأله حتماً با اشکالاتی همراه بوده است. یکی از زمینه‌ها این تصور بوده که با تکرار مستقیم کلمه‌ی حجاب و پرداخت مستقیم به این موضوع، می‌توان اراده و انتخاب انسان‌ها را شکل داد.

تکرار مداوم و اغلب بدون پشتوانه‌ی هنری، خلاقانه و معناپردازانه‌ی کلیدواژه‌ی جاب، این مفهوم را از محتوای عمیق اخلاقی خود خالی کرده است. این کلمه به یک واژه‌ی حساسیت‌زا تبدیل شده که در ذهن بخش بزرگی از جامعه، به جای آنکه مفاهیم متعالی مانند کرامت، حیا و امنیت را تداعی



کند، مفاهیم منفی مانند اجبار و کنترل را به یاد می‌آورد. فارغ از طراحی‌های گفتمان سازانه جریان معارض، روش‌های ترویجی ما نیز تکمیل‌کننده روند ایجاد زدگی مفهومی بوده است. مصادیق بسیار هنجارشکن را کنار بگذاریم در عمده موارد اجتماعی، پرداخت غیرخلاقانه به موضوع حجاب، عموماً به عنوان مداخله‌ی در امور ظاهری افراد تلقی می‌شود. وقتی با فردی مستقیماً درباره‌ی پوشش او صحبت می‌شود، ناگفته دریافت می‌کند که شخصیت و اندیشه آن فرد اهمیتی نداشته و صرفاً ظاهر آن مورد قضاوت است. این رویکرد، به جای اقناع، حس مقاومت و لجبازی را تقویت کرده است.

انتخاب پوشش، محصول نهایی یک زیست روزمره است. اگر می‌خواهیم آن را ارتقا دهیم، باید به پیشران‌ها و عوامل مؤثر در زیست‌بوم رسیدگی نماییم. جریان معارض این قاعده را به خوبی دریافت و به کار بسته است. رسانه‌های فارسی زبان زمانی که خواستند مفهوم غیرت را از جامعه بزدایند، هیچ‌گاه به طور مستقیم شعار بی‌غیرت باشید را سر نداد. بلکه به صورت غیرمستقیم، لوازم و اقتضائات شناختی آن را فراهم آوردند. مفاهیمی مانند استقلال فردی زن، عدم اعتماد و شکاک به عنوان نشانه‌ی عقب‌ماندگی، روابط اجتماعی آزاد و حریم خصوصی را آنقدر در فیلم‌ها، داستان‌ها و گفتمان‌های عمومی تکرار کردند تا غیرت به طور خودکار به مفهومی منسوخ، مالکانه و ضد ارزش تبدیل شد.



سال‌ها با تولیدات نمایشی به نسل‌های فعالی تاقین کردیم که میان پوشش و موفقیت رابطه عکس برقرار است.

سال‌ها متمادی در حالی که گفتمان رسمی کشور بر ارزش حجاب تأکید می‌کند، قدرتمندترین ابزار تربیتی و الگوساز ما، یعنی سینما و تلویزیون، این انگاره را برای ما برساخت کرده‌اند که هیچ همنشینی میان امنیت و رضایت زنان با داشتن پوشش آنان برقرار نیست. در محصولات ایرانی که زن محجبه و به‌ویژه چادری را در قالب کلیشه‌هایی مشخص بازنمایی می‌کند که یا رنج‌کشیده و تحت ظلم است، یا مادری منزوی در کنج آشپزخانه، یا زنی سنتی و بی‌سوادست که توسط شوهرش تحقیر می‌شود. در بهترین حالت، او یک زن ساده و مهربان اما فاقد هرگونه قدرت، تخصص و جایگاه اجتماعی برجسته است. در سریال‌های دوبله نیز که روشن است اساساً پوشش از موضوعیت خارج می‌شود و دیگر هیچ تلازمی میان شاخص‌های موفقیت برای بانوان و پوشش باقی نمی‌ماند و جامعه موفق، پر زرق و برق، قدرتمند، ثروتمند، تحصیل‌کرده و شادانی است که به طور کلی حجاب را دور انداخته است.

درس آموزی این تولیدات برای دختری که سال‌ها با این آثار انس داشته است، چیست؟ این است که اگر می‌خواهی از فقر، تحقیر، سنت و بی‌سوادی فرار کنی و به موفقیت، ثروت، مدرنیته و جایگاه اجتماعی برسی، اولین قدم نمادین، فاصله گرفتن از پوشش است. وقتی صدها بار در فیلم‌ها و سریال‌ها، پوشش چادر با فقر و بدبختی و بی‌پوششی با موفقیت و رفاه همراه می‌شود، این ارتباط در ذهن مخاطب حک می‌شود، حتی اگر خود او به آن آگاه نباشد.



در محصولات ایرانی

که زن محجبه و

به‌ویژه چادری را در

قالب کلیشه‌هایی

مشخص بازنمایی

می‌کند که یا

رنج‌کشیده و

تحت ظلم است،

یا مادری منزوی

در کنج آشپزخانه،

یا زنی سنتی و

بی‌سوادست که

توسط شوهرش

تحقیر می‌شود.



پیام پنجاه و سوم

حجاب خواهان و حجاب گریزان در دو جهان شناختی متفاوت سیر می کنند.

حجاب خواهان و حجاب گریزان در ایران، دو جهان شناختی کاملاً متفاوت را تجربه می کنند که تصوراتشان از حجاب را به دو قطب متضاد تبدیل کرده است. حجاب خواهان، حجاب را نمادی از عفت، امنیت و هویت اسلامی می بینند، در حالی که حجاب گریزان آن را ابزاری برای سرکوب آزادی های فردی و جنسیتی تلقی می کنند. این تفاوت ها انگیزه های عمیق شان را نیز شکل می دهد و درک این شکاف برای کنشگران حجاب ضروری است تا ترویج شان را به گفتگوی سازنده تبدیل کنند.

تصور حجاب خواهان از حجاب، ریشه در آموزه های دینی و فرهنگی دارد و آن را به عنوان سپری برای حفظ حریم خصوصی و تعالی معنوی می دانند. برای این گروه، جامعه حجاب دار فضایی امن و اخلاقی است که از هرج و مرج جنسی و فرهنگی جلوگیری می کند، و حجاب را پلی به سوی مقاومت در برابر غرب زدگی می بینند. در مقابل، حجاب گریزان حجاب را میراثی تحمیلی از قانون می دانند که با سنت های پیشا اسلامی ایران، مانند پوشش آزاد زنان در دوره هخامنشی، در تضاد است. آن ها جامعه بدون حجاب را فضایی برای برابری جنسیتی و خودبیانگری تصور می کنند و حجاب را نمادی از نفوذ ایدئولوژی سیاسی بر دین تلقی می کنند.

انگیزه های حجاب خواهان عمدتاً درونی و جمعی است، آن ها از ترس گناه و تمایل به تقرب الهی الهام می گیرند و حجاب را برای حفظ خانواده و سنت های فرهنگی در برابر جهانی سازی ضروری می دانند. در مقابل، انگیزه های حجاب گریزان بیرونی و فردی است، آن ها پوشش را وسیله ای برای زیبایی زن و نشان دادن طبقه اقتصادی اش می دانند.

وقتی مروجان حجاب از کرامت صحبت می کنند، منظورشان حفظ حریم و مصونیت از نگاه کالایی است، اما حجاب گریزان، کرامت را در حق انتخاب و مالکیت بر بدن خود می بینند. حجاب خواهان آزادی را رهایی از نگاه های هرزه و خیره دانسته اما زنانی که تمایلی به حجاب ندارند آن را حق نمایش بدن بر اساس اراده ی شخصی می فهمند. محبّه ها پیشرفت را در تعالی معنوی و خانوادگی جامعه می جویند، حجاب گریزان آن را در همگرایی با هنجارهای جهانی و افزایش حقوق فردی می بینند. آنها از کلمات یکسانی استفاده می کنند، اما در دو دیکشنری متفاوت به دنبال معنای آن می گردند. این دوگانگی انگیزه ها، ترویج حجاب را چالش برانگیز می کند. چالش اصلی این دو جهان شناختی، قطبی سازی اجتماعی است که حجاب خواهان را متعصب و حجاب گریزان را غرب زده جلوه می دهد. به دلیل همین تفاوت در مبانی ذهنی، واژگان کلیدی برای دو طرف معانی کاملاً متفاوتی دارند و این امر، گفت و گو را دشوار می سازد. لذا اولین قدم در شکل دادن به یک رفتار تعاملی صحیح اشراف داشتن بر نوع تصور و انگیزه این قشر و فراهم آوردن استدلال هایی برای پاسخ به همین نقاط ذهنی فعلی آن هاست.



چالش اصلی این
دو جهان شناختی،
قطبی سازی
اجتماعی است که
حجاب خواهان
را متعصب و
حجاب گریزان را
غرب زده جلوه
می دهد.



پیام پنجاه و چهارم

تاکید بر ادبیات شرعی بدون پرداخت به منطق منافع آن برای جامعه اثرگذاری کمی دارد.

حجاب در اسلام، فراتر از یک حکم فقهی، به عنوان وسیله‌ای برای حفظ انسجام جامعه، امنیت روانی و اقتصادی و تعادل جنسیتی طراحی شده است، اما ادبیات ترویجی حجاب اغلب به بیان معارفی بسنده می‌کنند که نمی‌تواند نشان دهد چگونه این حکم به نفع کل جامعه عمل می‌کند. این زبان برای کسی که پیشاپیش به مبانی دینی باور دارد، کاملاً منطقی و قانع‌کننده است. اما برای نسلی که در معرض پرسشگری دائمی است و با عقلانیت مدرن تربیت شده، این زبان دیگر به تنهایی کارایی لازم را ندارد.

ذهنیت انسان معاصر تا حد زیادی یک ذهنیت کارکردگرا و فایده‌گراست. او پیش از پذیرش هر پیشنهادی به طور ناخودآگاه از فایده و پیامد آن برای خود پرسش دارد. این پرسش لزوماً خودخواهانه نیست، بلکه به دنبال درک منطق عملی و منافع ملموس فردی و اجتماعی یک پدیده است. وقتی در پاسخ به چرایی حجاب، فقط از وجوب دینی آن صحبت می‌شود، این تصور پدید می‌آید که چنین الگویی برای زندگی امروز ما ثمره‌ای نخواهد داشت و صرفاً مسأله‌ای شرعی است که آن را هم با راهکارهای دیگری می‌توان تحصیل کرد.

روش هوشمندانه مقدم کردن منطق منافع بر زبان و ادبیات تکلیف مدارانه است. به عبارت دیگر، باید حکمت حکم را پیش از خود حکم تبیین کرد. حجاب مانند تمامی فروعات شرعی دیگر مملو از آثار و منافع فردی و اجتماعی است. حجاب به واقع یک تکنولوژی اجتماعی فوق‌العاده برای مدیریت پیچیده‌ترین غرایز انسانی و بهینه‌سازی روابط اجتماعی است. لذا باید با زبانی قابل فهم، این سوالات را مطرح و سپس به آن‌ها پاسخ داد؛ حجاب چگونه به امنیت روانی زنان کمک می‌کند؟ چگونه با کاهش رقابت‌های جنسی ویرانگر در محیط کار و تحصیل، به افزایش بهره‌وری جامعه می‌انجامد؟ چگونه با تقویت نهاد خانواده، به کاهش آسیب‌های اجتماعی نظیر طلاق و فرزندان تک‌والد منجر می‌شود؟ چگونه به عنوان یک سپر در برابر صنعت مد و زیبایی که بر پایه‌ی ایجاد حس عدم رضایت دائمی در زنان بنا شده، عمل می‌کند؟

می‌توان با استناد به تحقیقات علمی نشان داد که چگونه قرار گرفتن دائمی در معرض نگاه ارزیابانه دیگران، منجر به اضطراب، افسردگی و اختلالات در زنان می‌شود و حجاب چگونه می‌تواند این فشار روانی را به شدت کاهش دهد. این رویکرد به معنای نادیده گرفتن جنبه‌ی الهی حکم شرعی نیست، بلکه به معنای کشف و تبیین عقلانیت و حکمتی است که در بطن آن نهفته است. ابتدا باید به مخاطب نشان داد که این حکم، ضامن منافع دنیوی و روانی اوست و سپس، او خود آماده‌تر خواهد بود تا بپذیرد که چنین تدبیر حکیمانه‌ای، نمی‌تواند منشأی جز علم بی‌نهایت الهی داشته باشد.



حجاب مانند تمامی
فروعات شرعی دیگر
مملو از آثار و منافع
فردی و اجتماعی
است. حجاب به
واقع یک تکنولوژی
اجتماعی فوق‌العاده
برای مدیریت
پیچیده‌ترین
غرایز انسانی و
بهینه‌سازی روابط
اجتماعی است.



پیام پنجاه و پنجم

خطای راهبردی رسانه‌های انقلابی، القای در اقلیت بودن حامیان حجاب است.

رسانه‌های متعلق به جریان انقلاب با انگیزه جلوگیری از عادی‌سازی یا نرمالیزاسیون در کشور به برجسته‌سازی مظاهر بی‌حجابی می‌پردازند و فضایی رسانه‌ای می‌سازند که گویی کل کشور را موج ناهنجاری و گرایش به بی‌حجابی فرا گرفته است. این اقدامات با نیت خیرخواهانه و به قصد مطالبه‌گری از مسئولان و هشدار به جامعه، به طور مداوم بر روی مصادیق شبه برهنگی و هنجارشکنی متمرکز می‌شوند. این القای رسانه‌ای، به طور ناخواسته اثرات مخربی بر جامعه دارد، افراد به

طور مداوم در حال ارزیابی افکار عمومی هستند تا بفهمند کدام دیدگاه‌ها در حال قدرت گرفتن و کدام‌ها در حال افول است. اگر فردی احساس کند که دیدگاهش در اقلیت قرار دارد، از ترس انزوا و طرد اجتماعی، تمایل کمتری به ابراز آن خواهد داشت. رسانه‌هایی که دائماً تصاویر هنجارشکنی را نمایش می‌دهند، این تصور غلط را ایجاد می‌کنند که اکثریت جامعه به این سمت حرکت می‌کند. در نتیجه، اکثریت خاموش و معتقد به حجاب، به تدریج به این باور می‌رسد که تنها مانده است و حجاب را پدیده‌ای رو به انقراض می‌بیند.

وقتی یک دختر نوجوان محجبه، در تمام کانال‌ها و صفحات مجازی که دنبال می‌کند، دائماً با تصویر فراگیری بی‌حجابی مواجه می‌شود، دریافت می‌کند که هنجار او، یک امر استثنایی است. این رسانه‌ها به جای آنکه به او حس تعلق به یک اکثریت قدرتمند و ریشه‌دار را بدهند، ناخواسته او را در موضع دفاعی و انفعالی اقلیت تحت فشار قرار می‌دهند. در حالی که تمرکز بر نقاط مثبت و هزاران مظاهر حجاب و پوشش مناسب می‌تواند روایت را متعادل کند و انگیزه‌های حمایتی را تقویت نماید.

این رویکرد، حتی در هدف اصلی خود یعنی مطالبه‌گری از مسئولان نیز ناکارآمد است. نمایش اغراق‌آمیز روند تغییرات پوشش، به جای آنکه مسئولان را به اقدام هوشمندانه وادارد، ممکن است آنها را به ناامیدی و انسداد بکشانند و این گزاره‌ی غلط را در ذهنشان تقویت کند که؛ کار از کار گذشته و هر اقدامی بی‌فایده است. این در حالی است که نمایش قدرت و فراگیری جبهه‌ی مردمی حامی حجاب، بهترین پشتوانه برای ترغیب حاکمیت به اتخاذ مواضع قاطع و امیدوارانه است.

این‌ها در حالی است که واقعیت میدانی جامعه ایران، با آنچه این رسانه‌ها بازنمایی می‌کنند، تفاوت فاحشی دارد. میلیون‌ها زن و دختر ایرانی در دانشگاه‌ها، ادارات، بازارها، مدارس و در بطن زندگی روزمره، با پوشش‌های کامل و متین حضور دارند. این اکثریت بی‌مدعا، قهرمانان اصلی حفظ هویت جامعه هستند، اما در قلاب دوربین رسانه‌های دغدغه‌مند ما، تقریباً اثری ندارند. هیچ تمرکزی بر نمایش زیبایی، قدرت، موفقیت و نشاط این سبک زندگی وجود ندارد.



وقتی یک دختر

نوجوان محجبه،

در تمام کانال‌ها و

صفحات مجازی که

دنبال می‌کند، دائماً

با تصویر فراگیری

بی‌حجابی مواجه

می‌شود، دریافت

می‌کند که هنجار او،

یک امر استثنایی

است.



پیام پنجاه و ششم

تصور بی‌دینی یا غیرانقلابی بودن افراد ضعیف‌الحجاب، تناسبی با واقعیت ندارد.

تصور بی‌دینی یا غیرانقلابی بودن بدپوششان یا ضعیف‌الحجابان، تناسبی با واقعیت اجتماعی و فرهنگی ایران ندارد و این نوع نگاه، گرایش این افراد به حجاب را به حاشیه می‌راند. حجاب، به عنوان واجب شرعی قطعی جای هیچ شبهه‌ای ندارد، اما بدحجابی اغلب ناشی از عوامل دیگری بوده و ارتباطی با انکار دین یا انقلاب اسلامی ندارد. رهبر انقلاب در بیانات خود، بارها تأکید کرده‌اند که نمی‌توان این افراد را به دلیل ضعف حجاب، از حوزه انقلاب خارج دانست. این دیدگاه، واقعیت را نشان می‌دهد که بسیاری از بدحجابان با شوق در مراسم‌های دینی و انقلابی شرکت می‌کنند و اشک می‌ریزند، بدون اینکه ضدیتی داشته باشند.

پیشنهاد جایگزینی واژه‌ی ضعیف‌الحجاب به جای بدحجاب نیز اقدام ارتباطی هوشمندانه است. کلمه‌ی بد بار ارزشی منفی و مطلق دارد و به نوعی هویت فرد را نشانه می‌گیرد. اما ضعیف یک وضعیت نسبی را توصیف می‌کند که ذاتاً قابل تقویت است. این تغییر واژگانی، فضا را از محکومیت به

سمت توانمندسازی سوق می‌دهد و باب گفتگو و اصلاح را باز نگه می‌دارد. «حجاب یک ضرورت شریعتی است؛ شریعت است؛ ضرورت شرعی است؛ یعنی هیچ تردیدی در وجوب حجاب وجود ندارد؛ این را همه باید بدانند. این که حالا خدشه کنند، شبهه کنند که آیا حجاب هست، لازم است، ضروری است، نه، جای خدشه و شبهه ندارد؛ یک واجب شرعی است که باید رعایت بشود، منتها آن کسانی که حجاب را به طور کامل رعایت نمی‌کنند، اینها را نباید متهم کرد به بی‌دینی و ضدانقلابی؛ نه. من قبلاً هم گفته‌ام؛ یک وقتی در سفری از سفرهای استانی که می‌رفتم، در جمع علما گفتم این را؛ علمای آنجا جمع بودند؛ گفتم چرا گاهی بعضی از شما این خانمی را که حالا فرض کنید یک مقداری موهایش بیرون است یا به تعبیر رایج بدحجاب است - که حالا باید گفت ضعیف‌الحجاب؛ حجابش ضعیف است - متهم می‌کنید؟ بنده وارد این شهر شدم، جمعیت آمدند استقبال؛ شاید اصلاً یک‌سوم جمعیت این جور خانم‌ها هستند، دارند اشک میریزند؛ این را نمی‌شود گفت ضدانقلاب است؛ این چطور ضدانقلابی است که این جور با شوق و با حرارت و با انگیزه می‌آید و مثلاً فرض کنید در فلان مراسم دینی یا فلان مراسم انقلابی شرکت می‌کند؟ اینها بچه‌های خودمانند، دخترهای خودمانند. من چند بار تا حالا در خطبه‌ی نماز عید فطر این را تکرار کرده‌ام که در مراسم ماه رمضان، در شب‌های آحیاء - عکس‌هایش را برای من می‌آورند، حالا من که آنجاها را نمی‌توانم [بروم] اما تصویرش را برای من می‌آورند - زن‌ها با ریختهای مختلف، قواره‌های مختلف اشک میریزند؛ من حسرت می‌خورم به آن جور اشک ریختن! می‌گویم ای کاش من هم می‌توانستم این جور مثل این دختر، مثل این زن جوان اشک بریزم؛ این را چطور می‌شود متهم کرد؟ بله، کار درستی نیست، بدحجابی یا ضعف حجاب درست نیست اما این موجب نمی‌شود که ما این افراد را از حوزه‌ی دین و انقلاب و مانند اینها خارج بکنیم و خارج بدانیم؛ چرا؟ البته همه‌ی ماها یک نقصهایی داریم، باید نقصها را برطرف کنیم؛ هر چه بتوانیم برطرف کنیم، بهتر است.»

۵۵

پیشنهادهای

جایگزینی واژه‌ی

ضعیف‌الحجاب

به جای بدحجاب

نیز اقدام ارتباطی

هوشمندانه است.



پیام پنجاه و هفتم

مردمحوری؛ اشتباه مشترک برخی روش‌های حجاب‌گستری ما با فلسفه **حجاب‌ستیزی** غربی‌هاست.

یکی از آشکارترین تضادهای فرهنگ غرب، ترویج نوعی مردسالاری پنهان تحت لوای آزادی زن است. این فرهنگ، زن را به تبزج تشویق می‌کند با این هدف پنهان که او به ابژه‌ای چشم‌نواز برای التذاذ بصری مردان تبدیل شود. در این منطق، آنچه آزادی زن نامیده می‌شود، در حقیقت آزادی مرد برای بهره‌کشی بصری است و دنیای غرب، با تحمیل این الگوی انحرافی، شخصیت و هویت زن را به شکلی تحقیرآمیز به توانایی او در جلب توجه مردان فرو می‌کاهد و این بزرگترین توهین به مقام اوست.

در مقابل این نگاه تحقیرآمیز، عظمت حقیقی زن در منطق الهی تعریف می‌شود. این عظمت، نه در جلب هوس هوسرانان که خود نوعی تحقیر است، بلکه در توانایی حفظ گوهر حیا و عفاف و دبیعه نهاده شده در فطرتش و آمیختن آن با عزت مؤمنانه و احساس تکلیف نهفته است. این ترکیب ظریف از لطافت زنانه و بُرندگی ایمان، امتیازی است که خداوند به زن بخشیده است.

با این وصف با دقت در مبنای برخی روش‌هایی که برای مقابله با ناهنجاری‌های پوشش در کشور صورت گرفته درمی‌یابیم که در برخی از این موارد نیز رگه‌هایی از همان رویکرد مردم‌محوری برقرار است. علی‌رغم تضاد ظاهری میان فلسفه حجاب‌ستیزی غربی و برخی از رویکردهای سنتی در ترویج حجاب، این اشتباه مشترک وجود دارد. با این توضیح که در مواردی استدلال یا بیانی که برخی جریان‌ها برای لزوم حفظ پوشش اسلامی برای زنان مطرح می‌کنند، لزوم در امان ماندن مردان از گناه و معصیت و در نتیجه سالم ماندن هویت مردانه جامعه است. این مواجهه در بنیان خود اساساً مسأله را برپایه مردم‌محوری جامعه ترسیم می‌نماید.

از این منظر می‌توان گفت که هر دو نگاه، چه آنکه زن را در غرب برای سودجویی و لذت طلبی مردان به برهنگی کشانده و آنکه برای لزوم سلامت اخلاقی مردان، زنان را به حجاب فرا می‌خواند، در نهایت زن را در نسبت با مرد و واکنش‌های او تعریف می‌کنند. در هر دو حالت، زن به عنوان یک موجود وابسته تعریف می‌شود که ارزش و عملکردش در نسبت با مرد معنا می‌یابد و رابطه مستقیم، مستقل و معرفتی زن با خداوند و تعریف هویتش بر اساس این رابطه، نادیده گرفته می‌شود. این نگاه، زن را از جایگاه خلیفه‌اللهی و انسانی که مستقیماً مخاطب امر الهی است، خلع کرده و او را به حاشیه معادلات انسانی می‌راند.

منطق صحیح اسلام اما کاملاً متفاوت است. در نگاه اسلامی، حجاب پیش و بیش از آنکه یک امر اجتماعی برای کنترل مردان باشد، کنشی ایمانی و رابطه‌ای مستقیم میان زن و خداوند است. حجاب، نماد حیا و عفاف است که خداوند آن را در فطرت زن به ودیعه نهاده است و این انتخابی فعالانه برای حراست از هویت زنانه خویش است.



در مواردی استدلال

یا بیانی که برخی

جریان‌ها برای

لزوم حفظ پوشش

اسلامی برای زنان

مطرح می‌کنند،

لزوم در امان ماندن

مردان از گناه و

معصیت و در نتیجه

سالم ماندن هویت

مردانه جامعه است.



پیام پنجاه و هشتم

حتی اقداماتی برای تثبیت حجاب در **نسل جوان محجبه** نیز صورت نمی‌گیرد.

منحصرسازی اقدام برای حجاب به برخورد با بی‌حجابی موجب شده است که ظرفیت‌های عظیمی در سراسر کشور نادیده گرفته شود. یک دختر جوان محجبه در جامعه امروز، در معرض فشارهای چندلایه و مداومی قرار دارد که ایمان و انتخاب او را هدف گرفته‌اند. در فضای عمومی و مجازی، به طور مداوم با شب‌هاست فلسفی، تاریخی و اجتماعی علیه حجاب روبرو می‌شود و اغلب، ابزار و دانش کافی برای پاسخگویی منطقی به آن‌ها را در اختیار ندارد. این فشارها به تدریج باعث فرسایش باور و ایجاد تردید درونی حتی در مذهبی‌ترین نقاط ایران می‌شود.

غایت اصلی این اقدامات، تنها حفظ وضعیت موجود نیست. هدف، تبدیل کردن نسل جوان محجبه از یک گروه منفعل که صرفاً در حال دفاع از انتخاب خود است، به یک گروه کنشگر فعال و سفیر فرهنگی است. یک زن جوان محجبه که به انتخاب خود ایمان عمیق و آگاهانه دارد، از عزت نفس بالایی برخوردار است و توانایی تبیین منطقی حجاب را دارد، خود به بهترین و مؤثرترین رسانه برای ترویج حجاب تبدیل می‌شود. وقت گذاشتن بر روی این قشر، در واقع سرمایه‌گذاری بر روی مؤثرترین عاملان ترویج فرهنگ عفاف است. رویکردی که در دیدار اخیر رهبر انقلاب در ۱۳ آبان ماه نیز مورد اشاره قرار گرفت.

"چون نام مبارک حضرت زینب علیها السلام آورده شد و نام مبارک حضرت زهرا علیها السلام آورده شد، مناسب می‌دانم به شما جوانها عرض کنم که به نام و یاد قلبی اکتفا نکنید، عملاً به معنای شیعه‌ی واقعی دنبال اینها باشید. اولین قدم عبارت است از نحوه‌ی حضور این دو بزرگوار و سایر معصومین در مقابل خدای متعال. هر جا هستید، مجموعه‌ی دُوروتر خودتان را تشویق کنید به اینکه نماز را آن‌چنان که مطلوب بندگان صالح خدا است انجام بدهند. به دختران عزیزم، خانم‌های حاضر در جلسه، عرض می‌کنم توجه بدهید کسانی را که در پیرامون شما هستند که مسئله‌ی حجاب را یک مسئله‌ی دینی و اسلامی و زهرائی و زینبی بدانند"



منحصرسازی اقدام

برای حجاب به

برخورد با بی‌حجابی

موجب شده است

که ظرفیت‌های

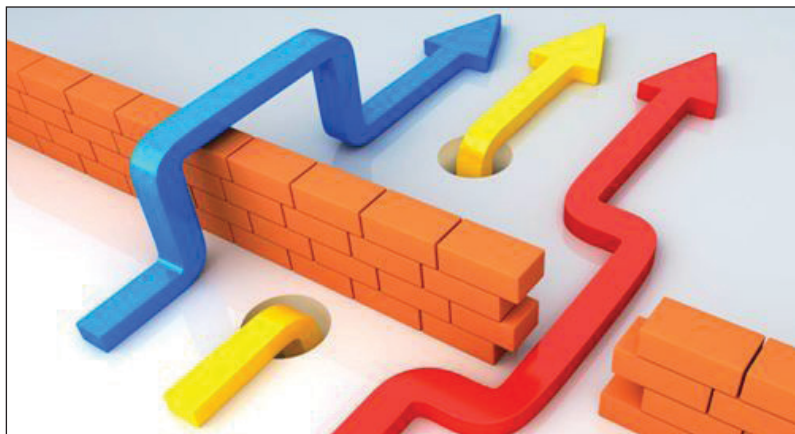
عظیمی در سراسر

کشور نادیده گرفته

شود.

محورنهم

امكانات و
فرصتها



پیام پنجاه و نهم

در منطق تحولات فرهنگی، "کار از کار گذشته" فاقد اعتبار است.

فرهنگ میدانی باز و پویاست که در آن، متغیر اصلی و نهایی، اراده انسان است. این اراده، قدرتی مافوق تمام ساختارها دارد و می‌تواند ناممکن‌ها را ممکن سازد. بنابراین، عبارت است، "فاقد اعتبار است. فرهنگ مجموعه‌ای پیچیده، درهم‌تنیده و غیرخطی از باورها، ارزش‌ها، نمادها و رفتارهاست. ظرفیت ذاتی فرهنگ، باززایی و انطباق است. یک دوره از انحطاط فرهنگی می‌تواند با ظهور یک روایت قدرتمند یا یک الگوی الهام‌بخش، جای خود را به یک رنسانس ارزشی بدهد. این ذات پویای فرهنگ است که امید به تغییر را همواره زنده نگه می‌دارد و هرگونه قضاوت نهایی در مورد وضعیت آن را بی‌معنا می‌سازد.

در این زیست پویا، قدرتمندترین نیروی محرکه و عامل تغییر، اراده انسان است. این اراده، آن نیروی است که می‌تواند جهت جریان‌ها را تغییر



ظرفیت ذاتی

فرهنگ، باززایی و

انطباق است. یک

دوره از انحطاط

فرهنگی می‌تواند

با ظهور یک روایت

قدرتمند یا یک

الگوی الهام‌بخش،

جای خود را به یک

رنسانس ارزشی

بدهد.

دهد، در برابر فشارهای محیطی مقاومت کند و حتی در نامساعدترین شرایط، فرصت‌های جدیدی برای رشد خلق نماید. اراده، محصول انتخاب آگاهانه انسان‌هاست و برخلاف منابع مادی که محدود و پایان‌پذیرند، یک چشمه جوشان و لایزال است. مادامی که انسان‌ها از قدرت انتخاب و عزم برخوردارند، پتانسیل تغییر و تحول فرهنگی نیز وجود خواهد داشت. بسیاری از تحلیل‌ها، شکست‌ها یا پیروزی‌های فرهنگی را به فشارهای سیاسی یا امکانات اقتصادی نسبت می‌دهند. در حالی که این دو عامل تأثیرگذارند، اما در تحولات جامعه همه چیز به آن‌ها وابسته نیست. آن‌ها تنها بخشی از شرایط محیطی محسوب می‌شوند. اراده‌ای قدرتمند می‌تواند در سخت‌ترین فشارهای سیاسی مقاومت کرده و بر آن‌ها غلبه کند، همانطور که اراده‌ای سست، با وجود برخورداری از تمام امکانات اقتصادی، به انحطاط کشیده می‌شود. این دو عامل، ابزارهایی هستند که می‌توانند توسط یک اراده به کار گرفته شوند، اما هرگز نمی‌توانند جایگزین خود اراده شوند.

با پذیرش این منطق، استراتژی کنش فرهنگی از یک رویکرد متمرکز بر مدیریت بحران بایستی به یک رویکرد تهاجمی و مبتنی بر مهندسی امید و اراده تغییر می‌کند. در نگاه اول، تمام تلاش صرف ترمیم آسیب‌ها و مقابله با ناهنجاری‌ها می‌شود. اما در نگاه دوم و عمیق‌تر، سرمایه‌گذاری اصلی باید بر روی خلق و ترویج رویه‌هایی باشد که به جامعه ایمان به امکان تغییر را تزریق می‌کنند. وضعیت فرهنگی امروز، نتیجه برآیند اراده‌ها و انتخاب‌هایی است که نسل‌های گذشته و خود ما داشته‌ایم. به همین ترتیب، آینده فرهنگی نیز به صورت قطعی تعیین نشده و توسط انتخاب‌ها و اراده‌هایی که امروز از خود نشان می‌دهیم، شکل خواهد گرفت. پیرامون وضعیت تحولات پوشش در کشور هم دقیقاً همین منطق حاکم است، برخلاف بسیاری که با مشاهده چندین مورد ناهنجاری به طور کلی صحنه را به لحاظ تاریخی از دست رفته تصور می‌کنند باید تأکید نمود که هیچ بن‌بستی در این مسیر و به طور کلی در روند تغییرات فرهنگی جامعه وجود ندارد و هر جریانی که بیشتر تلاش کند و خلاقیت داشته باشد، می‌تواند سازنده آینده باشد.



جمعیت نود درصدی بانوان ایرانی در حال مقاومت است.

جمعیت بانوان حجاب‌خواه ایرانی، به عنوان بدنه‌ای نامحسوس، در برابر موج‌های فرهنگی و رسانه‌ای ایستاده‌اند و این پایبندی، سرمایه‌ای فوق‌العاده را برای حجاب‌گستری در دسترس قرار داده است. این زنان، در حالی که فشارهای متنوع سعی در تضعیف این گرایش دارند، حجاب خود را در الگوهای متنوعی‌ای در زندگی روزمره، از خانواده تا جامعه، آن حفظ می‌کنند.

با این حال، این مقاومت خودجوش، بدون حمایت گفتمانی و روانی مناسب، در معرض شکنندگی قرار دارد. فشارهای روزافزون می‌تواند به تدریج اعتماد درونی این زنان را تضعیف کند و حس انزوا را در میان‌شان برانگیزد. در غیاب گفتمان‌های تقویت‌کننده که حجاب را به عنوان انتخابی قدرتمند و مدرن بازنمایی کنند، این بدنه نامحسوس ممکن است احساس کند که بی‌پناه است و این امر، زمینه را برای نفوذ تردیدها فراهم می‌آورد. بنابراین، نیاز به روایت‌های مثبت و حمایتی، برای حفظ این سرمایه حیاتی ضروری است تا مقاومت از حالت انفرادی به شبکه‌ای متصل تبدیل شود.

برای جلوگیری از درهم شکستن این مقاومت، حمایت اجتماعی از طریق گفتمان‌های همدلانه و تشویق‌کننده ضروری است. ایجاد فضاهایی که تجربیات مثبت حجاب را برجسته کنند، می‌تواند حس تعلق و قدرت را تقویت کند و ریزش‌ها را به حداقل برساند. این حمایت، با تأکید بر جنبه‌های درونی و شخصی حجاب، مانند افزایش اعتماد به نفس و کاهش استرس‌های اجتماعی عمل می‌کند و این بدنه را به نیروی پایداری تبدیل می‌نماید.



ایجاد فضاهایی
که تجربیات مثبت
حجاب را برجسته
کنند، می‌تواند
حس تعلق و
قدرت را تقویت کند
و ریزش‌ها را به
حداقل برساند.



پیام شصت و یکم

ناهنجار بودنِ برهنگی در عرف عمومی، از امکان‌های موجود برای ایجاد تحول است.

جامعه امروز ایران، برهنگی را به عنوان نمادی از انحراف از کرامت انسانی می‌داند. در حالی که برخی جنبه‌های حجاب ممکن است برای عموم

نسبت روشنی با حیا و پاکدامنی نداشته باشد اما مظاهر برهنگی به طور مستقیم با نقض حریم‌های اخلاقی مرتبط است و این تمایز فرصتی برای بسیج افکار عمومی ایجاد می‌کند. مردم ایران، با سابقه‌ای طولانی از حفظ حریم‌های اخلاقی، نسبت به مسئله برهنگی حساسیت شدیدی نشان می‌دهند که این واکنش در لایه‌های مختلف اجتماعی مشاهده می‌شود. حتی برخی بانوانی که به پوشش‌های بسیار ضعیف بسنده می‌کنند نیز از برجسب برهنه، تنفر شدیدی دارند و این واکنش، ریشه در حس درونی حفظ کرامت و هویت زنانه دارد. این ویژگی‌های عرفی در مردم ایران، ظرفیتی برای ایجاد وفاق اجتماعی فراهم می‌آورد، به طوری که جامعه می‌تواند در برابر نمونه‌های ناهنجار برهنگی هم زبان شود و این وفاق، پایه‌ای برای بازسازی هنجارها می‌سازد. با برجسته‌سازی حساسیت‌های مشترک، مانند حفظ حریم در فضاهای عمومی یا خانوادگی، می‌توان گفتمانی ایجاد کرد که برهنگی را به عنوان تهدیدی جمعی بازنمایی کند و عموم را به مشارکت فعال ترغیب نماید. این وفاق، فراتر از اختلافات جزئی در مورد سطوح پوشش، بر مواردی تمرکز دارد که اجماعی است. با بهره‌گیری از این ظرفیت، جامعه حق را به قانون و حاکمیت می‌دهد تا در برابر نمونه‌های ناهنجار برهنگی مقابله کند. حاکمیت می‌تواند با اقتدار مبتنی بر حمایت مردمی و با اطمینان کامل بر روی نمونه‌های افراطی و ناهنجار برهنگی تمرکز کند، زیرا می‌داند که در این اقدام، نه تنها با مقاومت اجتماعی جدی روبرو نخواهد شد، بلکه بدنه اصلی جامعه حامی و پشتیبان اوست. این اقدام، اقتدار قانون در حفظ هنجارهای عمومی را نیز بازسازی خواهد کرد.



حتی برخی بانوانی
که به پوشش‌های
بسیار ضعیف بسنده
می‌کنند نیز از
برجسب برهنه، تنفر
شدیدی دارند و این
واکنش، ریشه در
حس درونی حفظ
کرامت و هویت زنانه
دارد.



۶۲

۳۰

خط گفتمان مقاومت

دقیقه ۹۰

۷۰ پیام تبیینی پیرامون
روند تغییرات پوشش در ایران

پیام شصت و دوم

فطرت انسان بهترین سرمایه برای گرایش به حجاب است.

وجود انسان صحنه یک کشمکش دائمی است، از یک سو لایه‌های غربی که به سمت وسوسه‌های آنی و لذت‌های زودگذر مانند برهنگی و خودنمایی کشش دارند. این گرایش‌ها که از میل به دیده‌شدن و رقابت جویی نشأت می‌گیرند، واقعی هستند. رسانه‌های غربی و فرهنگ مصرف‌گرا با هوشمندی تمام بر روی همین لایه‌های سطحی و هیجانی متمرکز شده و با تحریک

مداوم آن‌ها، این تصور را ایجاد کرده‌اند که این امیال، خواسته اصلی و نهایی انسان است. این بخش از وجود انسان، به دنبال لذت فوری و خوش بودن آنی، تأیید لحظه‌ای از سوی دیگران و ارضای حس کنجکاوی است و به همین دلیل، دعوت به برهنگی برایش وسوسه‌انگیز به نظر می‌رسد. و از سوی دیگر و در زیر این لایه‌های پر سر و صدا و هیجانی، فطرت الهی است که به دنبال کرامت، امنیت، حیا و تعالی است.

گرایش‌های فطری انسان، میل به کرامت و ارزشمند شمردن شدن بر اساس جوهر انسانی است. حیا یک موهبت درونی است که از حریم و شخصیت انسان محافظت می‌کند. هر انسانی به طور طبیعی تمایل دارد که مرزی میان فضای خصوصی و عمومی خود داشته باشد و تمام وجوه وجودی خود را در معرض دید همگان قرار ندهد. حجاب، تجلی فیزیکی و اجتماعی همین نیاز به حریم است. این پوشش، به زن این قدرت و اختیار را می‌دهد که خود تصمیم بگیرد چه کسی، چه زمانی و تا چه اندازه به دنیای درونی و ظاهری او دسترسی داشته باشد. این کنترل بر حریم شخصی، حس امنیت و آرامش روانی را به ارمغان می‌آورد که یکی از گمشده‌های انسان در دنیای مدرن و بدون مرز امروز است و فطرت تشنه آن است.

تأکید بر بهترین سرمایه بودن فطرت، به دلیل تفاوت بنیادین میان انگیزه درونی و فشار بیرونی است. روش‌هایی که بر پایه قانون، ترس، یا سنت‌های اجتماعی صرف بنا شده‌اند، ممکن است در کوتاه‌مدت به یک پذیرش ظاهری منجر شوند، اما این پذیرش شکننده است و با تغییر شرایط یا در خلوت، از بین می‌رود. اما زمانی که گرایش به حجاب از اعماق فطرت و بر اساس درک درونی از کرامت، حیا و آرامش نشأت بگیرد، به یک باور و انتخاب اصیل تبدیل می‌شود. این انتخاب، خودانگیخته در برابر همه‌های فکری و فرهنگی بسیار مقاوم‌تر است.

ما برای ترویج حجاب با قوی‌ترین و بنیادی‌ترین بخش وجود انسان‌ها همسو هستیم، یک منبع عظیم قدرت و امید است. ما دیگر در حال تحمیل یک امر بیگانه علیه میل درونی افراد نیستیم، بلکه در حال کمک به آن‌ها برای شنیدن صدای اصیل درون خودشان و غلبه بر وسوسه‌های سطحی هستیم.



ما برای ترویج حجاب

با قوی‌ترین و

بنیادی‌ترین بخش

وجود انسان‌ها

همسو هستیم، یک

منبع عظیم قدرت و

امید است.

محور دهم

راهنمای
تحقیق



۶۳

۲۰

خط گفتمان مقاومت

دقیقه ۹۰

۲۰ پیام تبیینی پیرامون
روند تغییرات پوشش در ایران

پیام شصت و سوم

باید برای زنان حجاب‌خواه، حمایت اجتماعی قوی‌تری در کشور فراهم کرد.

تحلیل صحیح صحنه‌ی فرهنگی کشور نیازمند تفکیک واقعیت میدانی از بازنمایی رسانه‌ای است. برخلاف تصویری که توسط جریان‌های معاند ساخته می‌شود، واقعیت جامعه ایران نشان‌دهنده‌ی یک اکثریت حجاب‌خواه یا حداقل، اکثریت قاطعی است که به اصل حجاب به عنوان یک هنجار اجتماعی و قانونی احترام می‌گذارد. آنچه امروز به عنوان غلبه مطرح است، یک توهم رسانه‌ای سازمان‌یافته است که با هدف وارونه‌نمایی حقیقت، تلاش می‌کند اقلیت بی‌میل به حجاب و حجاب‌گریز

را اکثریت جلوه دهد و فضایی از ضدیت فراگیر با حجاب را القا نماید.

اثر این کنش مداوم رسانه‌ای و خیابانی، اعمال فشار بر زنان حجاب خواه است. هدف از این توهم‌آفرینی، ایجاد احساس انزوا، غربت و اقلیت بودن در میان زنانی است که به این ارزش پایبند هستند. وقتی یک زن محجبه به صورت مداوم با این تصویر مواجه می‌شود که انتخاب او در جامعه خریدار ندارد و در حال تبدیل شدن به یک استثناء است، اعتماد به نفس و اراده‌ی او برای حفظ این هویت، به تدریج تضعیف می‌شود. این فشار، دقیقاً با هدف تغییر رفتار از طریق فرسایش روانی طراحی شده است.

برای تحقق این هدف، جریان حجاب ستیز به صورت فعال به رویدادسازی متوسل می‌شوند. آن‌ها با طراحی صحنه‌های درگیری ساختگی با بزرگ‌نمایی برخوردهای فردی و سپس فیلم‌برداری و انتشار گسترده‌ی آن در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های ماهواره‌ای، یک جریان دائمی از محتوای تنش‌زا تولید می‌کنند. این رویدادهای کنترل‌شده، خوراک لازم برای ماشین تبلیغاتی آن‌ها را فراهم می‌کند تا این تصور غلط را که جامعه درگیر یک نزاع دائمی بر سر حجاب است، در ذهن مخاطب تثبیت کرده و زنان محجبه را به عنوان عامل این تنش‌ها معرفی نمایند.

در چنین شرایطی، حاکمیت دینی و جامعه دینداران وظیفه‌ای فراتر از قانون‌گذاری و مطالبه صرف دارند، وظیفه‌ی اصلی آن‌ها، محافظت از شهروندان مؤمن خود در برابر این تهاجم سازمان‌یافته و فراهم کردن یک بستر خیر برای زیست عقیقانه است. این به معنای آن است که هم نهادهای رسمی و هم عموم مؤمنین باید به طور فعال وارد میدان شده و سپر حمایتی خود را بر سر جامعه حجاب خواه بگسترانند تا فشار روانی و اجتماعی دشمن را خنثی کند.

این محافظت باید در قالب یک حمایت همه‌جانبه صورت پذیرد. این حمایت شامل ابعاد فکری، فرهنگی و رسانه‌ای برای مقابله با روایت‌سازی دشمن و تبیین ارزش‌های بنیادین است. همزمان، نیازمند حمایت عملی و میدانی است، یعنی باید رویدادهای مثبت، امیدبخش و هویت‌آفرینی در سطح جامعه طراحی و اجرا شود که حضور زن محجبه را به عنوان یک الگوی موفق، پویا و ارزشمند به نمایش بگذارد و تکریم کند.

هدف نهایی از تمام این اقدامات، شکل‌گیری یک حمایت اجتماعی قوی، پایدار و محسوس برای قاطبه بانوان جامعه است. این حمایت باید به حدی فراگیر و آشکار باشد که توهم رسانه‌ای دشمن را در عمل باطل کند. زن محجبه نباید صرفاً حمایت قانون را پشت سر خود حس کند، بلکه باید اثرات حمایت و تکریم بدنه‌ی جامعه را در تعاملات روزمره‌ی خود مشاهده و احساس نماید. تنها در این صورت است که او با اعتماد به نفسی مضاعف، به عنوان پرچمدار یک هویت اصیل در این میدان رقابت فرهنگی با تمدن مادی غرب نقش‌آفرینی خواهد کرد.



۶۴

خط گفتمان مقاومت

دقیقه ۹۰

۷۰ پیام تبیینی پیرامون روند تغییرات پوشش در ایران

پیام شصت و چهارم

زنان فرهیخته جبهه انقلاب باید حضور نمایان تری در صحنه فرهنگی جامعه داشته باشند.

در بستر منازعه فرهنگی امروز، رسانه‌های معارض عامدانه چشم بر انبوه زنان محجبه‌ای که حجاب را مانعی برای رشد خود ندیده‌اند می‌بندد این در حالی است که این زنان حجاب را آگاهانه به عنوان بخشی از هویت ایرانی-اسلامی خویش پذیرفته و با تکیه بر آن، مسیرهای متنوع موفقیت را طی کرده‌اند. آن‌ها با نادیده گرفتن این واقعیت‌های درخشان، سعی در ساختن تصویری غیرواقعی از زن محجبه و فلسفه حجاب دارند. گویاترین پاسخ به این حرکت، ارائه الگوهای موفق و گواهان زنده است. جامعه‌ی ما سرشار از زنان فرهیخته، مؤمن و محجبه‌ای است که در عین حفظ وقار و متانت، در عرصه‌های گوناگون علمی، ورزشی، سیاسی و اقتصادی در قله‌های موفقیت قرار دارند. دانشمندان برجسته، قهرمانان مدال‌آور، مدیران کارآمد و سیاستمداران تأثیرگذاری که با پوشش دینی و به طور مداوم در مجامع ملی و بین‌المللی می‌درخشند.



جامعه‌ی ما سرشار از زنان فرهیخته، مؤمن و محجبه‌ای است که در عین حفظ وقار و متانت، در عرصه‌های گوناگون علمی، ورزشی، سیاسی و اقتصادی در قله‌های موفقیت قرار دارند.

این بانوان پیشرو زمینه را برای جامعه فراهم می‌کنند که فارغ از نگاه‌های ابزاری به زن، بر اساس توانمندی‌ها، تخصص و جوهره‌ی انسانی خود مورد قضاوت قرار گیرند. حجاب برای آنان، نماد یک انتخاب آگاهانه و بستری برای تمرکز بر استعدادهای حقیقی است و تکیه گاهی است که به آن‌ها کمک می‌کند تا با آرامش و اعتماد به نفس بیشتری در میدان‌های رقابت و فعالیت حضور یابند.

اکنون بیش از هر زمان دیگری، ضرورت دارد که این چهره‌های درخشان و الگوهای موفق، حضوری نمایان‌تر و فعال‌تر در صحنه‌ی اجتماعی داشته باشند. نباید اجازه داد که صدای این زنان که روزگاری در میدان‌های انقلاب و دفاع مقدس تاریخ‌سازی کردند، امروز در هیاهوی رسانه‌ای دشمن کمرنگ شود. آنان باید بیش از پیش فعال باشند و به ویژه در عرصه‌ی رسانه و فضای اجتماعی، روایتگر داستان موفقیت خود باشند و ثابت کنند که میان تعهد و پیشرفت هم افزایی برقرار است.

در این میان، نهادهای فرهنگی و به طور خاص سازمان‌های تبلیغی و رسانه‌ای، رسالتی دوچندان بر عهده دارند. باید زمینه و بستر لازم برای حضور این بانوان تأثیرگذار فراهم شود. رسانه‌ها می‌توانند با تولید محتوای هوشمندانه، چهره‌ی واقعی زن مسلمان ایرانی را که زنی مؤمن، فعال، مجاهد و در عین حال، موفق و پیشرو است، در جامعه تکریم کرده و به عنوان یک الگوی مطلوب و دست‌یافتنی معرفی نمایند. راهبردی که رهبر انقلاب اسلامی نیز آن را کارساز برشمرده‌اند.

«زنان فعال در جبهه‌ی انقلاب، یک روزی نقش‌آفرینی برجسته‌ای کردند - هم اندکی پیش از پیروزی انقلاب، هم در اوایل انقلاب، هم در دوران جنگ تحمیلی - و از خودشان حضور نمایانی نشان دادند؛ نگذارید حضور نمایان زنان فعال در جبهه‌ی انقلاب کمرنگ بشود. دیگران در مواجهه‌ی با انقلاب و معارضه‌ی با انقلاب سعی می‌کنند از عنصر زن و زنان کارآمد استفاده کنند؛ جبهه‌ی انقلاب، زنان کارآمد و فعال و زبان‌آور و نویسنده و عالم و دانشمند بمراتب بیشتر دارد؛ خانم‌هایی که اهل اقدامند، اهل فکرند، اهل نگارش و نویسندگی‌اند، اهل سخن گفتند، اهل فکر دادن‌اند، صحنه‌ی انقلاب و دفاع از انقلاب را خالی نگذارند؛ این یک نکته است. و نکته‌ی آخر را هم با این جمله من تکمیل و تتمیم کنم که برای پیشرفت آنچه که در مورد زن ما عرض می‌کنیم و از شماها می‌شنویم و فکر می‌شود، حتماً بایستی صداوسیما یک نقش صددرصدی ایفا کند. این را اعتقاد داریم ما و سفارش می‌کنیم، حتماً بایستی صداوسیما یک نقش صددرصدی ایفا کند؛ می‌تواند؛ صداوسیما می‌تواند آنچنان فرهنگ‌سازی‌ای بکند که زن مؤمن، فعال، مجاهد فی سبیل‌الله، باحجاب، دارای خصوصیات زن اسلامی، در جامعه محترم و مکرم باشد؛ دیگران می‌خواهند عکسش اتفاق بیفتد. بعضی از برنامه‌های صداوسیما متأسفانه در همان جهت خاص دیگران است؛ باید عکس عمل بشود؛ یعنی واقعاً باید صداوسیما صددرصد در خدمت این فکر قرار بگیرد.»



اصرار بر یک فرم،
یک لباس، یک
سلیقه و یک سبک
زندگی واحد، به
سادگی از سوی
نسل جدید و
رسانه‌های رقیب به
عنوان تلاشی برای
تحمیل یک الگوی
کهنه و منجمد
متعلق به گذشته
تعبیر می‌شود.

یک سلیقه و یک سبک زندگی واحد، به سادگی از سوی نسل جدید و رسانه‌های رقیب به عنوان تلاشی برای تحمیل یک الگوی کهنه و منجمد متعلق به گذشته تعبیر می‌شود. این رویکرد، نه تنها با طبیعت پویای انسان و جامعه در تضاد است، بلکه تصویری غیرجذاب، غیرخلاقانه و شکننده از نظام ارزشی ما به نمایش می‌گذارد. جامعه‌ی انسانی به طور طبیعی به سمت تنوع گرایش دارد و هر ایدئولوژی که بخواهد این تنوع را سرکوب کند، خود را در مقابل سنت الهی و فطرت انسانی قرار داده است. در مقابل، ایده پذیرش اصل تنوع و حرکت به سمت مدیریت آن است. این رویکرد به معنای وادادگی یا رها کردن اصول نیست، بلکه برعکس نشانه‌ی اعتماد به نفس یک مکتب فکری است که آن قدر توانمند و غنی است که می‌تواند طیف وسیعی از سلايق و علايق را درون چارچوب‌های اصولی خود همراه سازد. در این نگاه، به جای تمرکز بر حذف صورت‌های مختلف، بر تعریف دقیق و تبیین عقلانی مرزها و خطوط قرمز تمرکز می‌شود و به شهروندان اجازه داده می‌شود تا در داخل این چارچوب، به خلاقیت، نوآوری به ابراز هویت فرهنگی خود بپردازند.

اگر این راهبرد را در مسئله پوشش به کار بگیریم هدف، طیف گسترده‌ای از پوشش خلاقانه و متناسب با فرهنگ ایرانی-اسلامی خواهد بود که همگی در چارچوب شرع قرار دارند. این امر، حجاب را از یک یونیفرم تحمیلی به یک انتخاب فرهنگی غنی و متنوع تبدیل می‌کند و قدرت انتخاب را برای زنان جامعه گسترش خواهد داد.



پیام شصت و ششم

هر نزاعی که میان گذشته‌ی ایستا و آینده‌ی پویا شکل بگیرد، برنده نهایی آن از قبل مشخص است.

یکی از نارسائی‌ها در فهم ماهیت انقلاب اسلامی، صورت بندی آن در دوگانه سنت و مدرنیته بوده است. این قاب‌بندی نادرست، انقلاب را به عنوان جریانی که صرفاً به دنبال احیای گذشته و مقابله با هر پدیده‌ی نو است، معرفی می‌کرد. این در حالی است که ذات و ادعای اصلی انقلاب، ارائه‌ی یک اسلام عصری و متناسب با نیازهای زمانه بود، اسلامی که پاسخی نو به پرسش‌های نو ارائه می‌دهد.

حقیقت آن است که در هر نزاعی که میان گذشته‌ی ایستا و آینده‌ی پویا

شکل بگیرد، برنده‌ی نهایی از قبل مشخص است و آینده همواره پیروز خواهد شد. هر ایده و جریانی که خود را صرفاً در گذشته محبوس کند و نتواند طرحی برای آینده ارائه دهد، محکوم به انزوا و فراموشی است. این یک سنت قطعی تاریخ و جامعه است که حرکت رو به جلو را بر بازگشت به عقب ترجیح می‌دهد.

انقلاب اسلامی اساساً برای پایان دادن به این دوگانه‌ی جعلی و فراتر رفتن از آن ظهور کرد. موضع انقلاب در دعوای کهنه‌ی سنت و مدرنیته، دفاع از سنت نیست، انقلاب آمد تا خود، یک راه سوم و یک تجدید متفاوت را پایه‌ریزی کند. به عبارت دیگر، انقلاب دعوا را از میدان گذشته در برابر آینده به میدان یک آینده در برابر آینده‌ای دیگر منتقل کرد، نزاع میان یک تجدید مادی‌گرایی غربی با یک تجدید معنوی و الهی است.

اینک همین خطای راهبردی، در حال تکرار در موضوع حیاتی حجاب است. اگر ما اجازه دهیم که مسئله‌ی پوشش در جامعه به یک دعوای دوقطبی میان حجاب سنتی و متعلق به گذشته در یک سو و آینده‌ی مدرن و بی‌حجاب در سوی دیگر تقلیل یابد، ناخواسته در زمینی بازی کرده‌ایم که بازنده‌ی آن از پیش معلوم است. قرار دادن حجاب در جایگاه نماد گذشته، بزرگترین جفا به فلسفه‌ی عمیق و پویای آن است.

بنابراین، راهبرد ما دفاع نوستالژیک از گذشته نیست، راهبرد درست باید معطوف به ساختن آینده باشد. ما باید فعالانه به آینده‌ی پوشش در جامعه فکر کنیم و برای آن طرحی نو دراندازیم. این آینده‌ی مطلوب، الزاماً تکرار موبه‌موی فرم‌های گذشته نخواهد بود، قطعاً چیزی متفاوت از فضای سنتی صرف خواهد بود که ضمن پایبندی به اصول و مبانی، متناسب با نیازها، زبان و اقتضائات زن امروز و فردای جامعه باشد.

وظیفه‌ی اصلی ما در این کارزار فرهنگی، ارائه یک تصویر جدید، جذاب و در زمانی از حجاب به جامعه است. تصویری که در آن، حجاب مثابه یک انتخاب آگاهانه، یک کنش فعالانه و بخشی از هویت یک زن قدرتمند، تحصیل کرده و تأثیرگذار در دنیای مدرن معرفی شود نه صرفاً یک میراث کهنه از گذشته. حجاب باید به عنوان نماد یک سبک زندگی پیشرو و معنادار در برابر پوچی سبک زندگی مادی به نمایش درآید.



وظیفه‌ی اصلی

ما در این کارزار

فرهنگی، ارائه یک

تصویر جدید، جذاب

و در زمانی از حجاب

به جامعه است.

تصویری که در آن،

حجاب مثابه یک

انتخاب آگاهانه،

یک کنش فعالانه

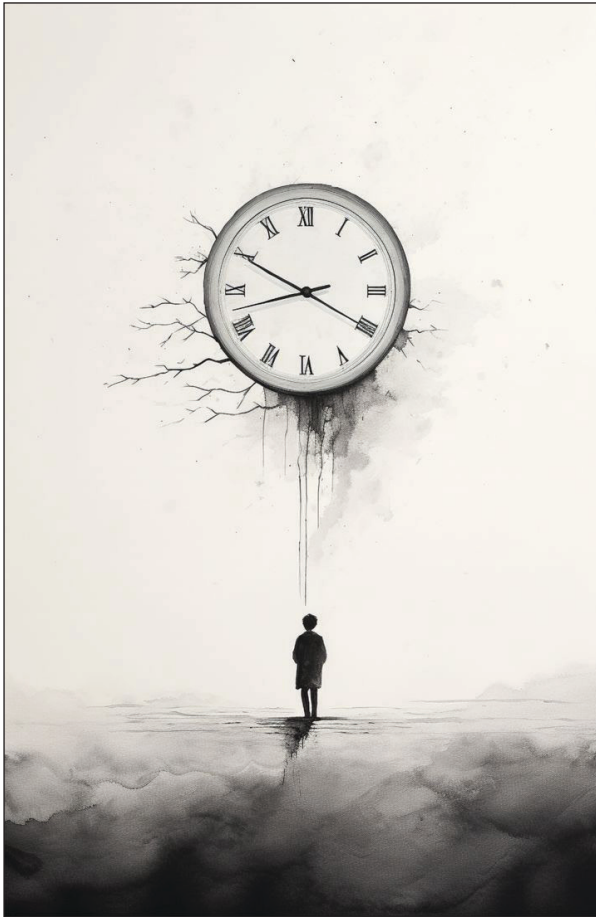
و بخشی از هویت

یک زن قدرتمند،

تحصیل کرده و

تأثیرگذار در دنیای

مدرن معرفی شود



پیام شصت و هفتم

رسیدن به وضعیت مطلوب، تدریجی و
زمانبر خواهد بود.

در مسأله پوشش آنچه امروز به عنوان یک چالش فرهنگی مشاهده می‌کنیم، محصول یک اتفاق ناگهانی یا یک بحران یک‌شبه نیست این چالش نتیجه‌ی یک فرآیند پیچیده، برنامه‌ریزی شده و طولانی‌مدت از سوی جبهه‌ی معارض است. غفلت از این واقعیت اساسی، ما را در تحلیل و در نتیجه، در تجویز راه‌حل به بیراهه خواهد کشاند و موجب ناکارآمدی اقدامات خواهد شد.

دشمن با هوشمندی، پروژه‌ی تضعیف این سنگر هویتی را در مراحل متعدد و طی دهه‌ها به پیش برده است. این برنامه از طریق ذائقه‌سازی فرهنگی، تغییر تدریجی سبک زندگی، ایجاد شبهه در مبانی فکری و اعتقادی، و معرفی الگوهای جایگزین از طریق ابزارهای قدرتمند هنری و رسانه‌ای، قدم به قدم به نتایج مورد نظر خود رسیده است. این یک تهاجم فرسایشی و عمیق بوده که ریشه‌های باور و نگرش جامعه را هدف قرار داده است.

در مقابل این تهاجم عمیق و ریشه‌ای، ما گاهی به اقدامات فوری، واکنش‌های مقطعی و کارهای عاجل بسنده می‌کنیم. اگرچه برخی از این اقدامات در جای خود ضروری و لازم هستند، اما باید بدانیم که انتظار یک تحول بنیادین و زیر و رو شدن جامعه از چنین رویکردهایی، انتظاری واقع‌بینانه نیست. راه حل اساسی در درک این نکته نهفته است که همان‌گونه که دشمن با برنامه‌ریزی بلندمدت به وضعیت فعلی دست یافته است، ما نیز برای رسیدن به وضعیت مطلوب، نیازمند طراحی بلندمدت هستیم. این طراحی باید تمام ابعاد فرهنگی، آموزشی، رسانه‌ای و اجتماعی را در بر گیرد و از اقدامات فاقد پیوستگی پرهیز کند.

این طرح بلندمدت باید تار و پود نظام آموزشی، فرهنگی و رسانه‌ای ما را در بر گیرد، از محتوای کتب درسی و برنامه‌های تربیتی در مهدکودک‌ها و مدارس گرفته تا تولیدات سینمایی، سریال‌ها، انیمیشن‌ها و محتوای جذاب در فضای مجازی. این مسیر نیازمند سرمایه‌گذاری بر روی تولید فکر، پاسخگویی عمیق و منطقی به شبهات نسل نو و معرفی هنرمندانه‌ی زیبایی‌ها و حکمت‌های حجاب است، به گونه‌ای که این مفهوم در جان و دل مخاطب بنشیند.

بنابراین، باید این انتظار را از خود و جامعه دور کنیم که با چند اقدام کوتاه‌مدت، تحولی بنیادین رخ خواهد داد. دستیابی به نتیجه‌ی مطلوب نیازمند استمرار در اجرای برنامه‌های عمیق فرهنگی است. موفقیت ما در این عرصه در گروی پیوستگی، هوشمندی و استقامت در مسیری است که آگاهانه انتخاب کرده‌ایم. کارهای فوری باید به عنوان تاکتیک‌هایی در ذیل یک استراتژی بلندمدت تعریف شوند. تنها با چنین دیدگاهی می‌توان امیدوار بود که به تدریج و در طول زمان، فرهنگ اصیل اسلامی در جامعه ما بازسازی شده و به یک وضعیت مطلوب، پایدار و نهادینه شده دست یابیم.



پیام شصت و هشتم

دختران دوره متوسطه اول، دارای بالاترین اولویت هستند.

طبیعتاً در هر برنامه‌ریزی فرهنگی، شناسایی و اولویت‌بندی مخاطب، ضروری است. اگر بخواهیم در مسئله‌ی حجاب و پوشش، یک سرمایه‌گذاری هوشمندانه و آینده‌نگرانه انجام دهیم، باید بخش مهمی از توان خود را بر روی گروه‌هایی معطوف کنیم که نقش پیشرانی دارند. دختران نوجوان در دوره‌ی متوسطه‌ی اول، یعنی نوجوانان ۱۳، ۱۴ و ۱۵ ساله، به سه دلیل می‌توانند اولویت ما لحاظ شوند؛ اولاً، در حساس‌ترین و شکل‌پذیرترین برهه‌ی هویتی خود قرار دارند، ثانیاً، آینده‌ی جامعه متعلق به آن‌هاست و نسل نور این افراد تشکیل می‌دهند و سوماً، این گروه در ساختار اجتماعی فعلی به عنوان پیشرانان و جریان‌سازان مهم در سبک پوشش عمل می‌کنند.

ویژگی‌های روانشناختی این دوره به ما نشان می‌دهد که نوجوان به طور



ویژگی‌های روانشناختی این دوره به ما نشان می‌دهد که نوجوان به طور طبیعی در حال فاصله گرفتن از تسلط خانواده و در جستجوی اثبات شخصیت مستقل خویش است.

طبیعی در حال فاصله گرفتن از تسلط خانواده و در جستجوی اثبات شخصیت مستقل خویش است. او می‌کوشد تا در حلقه‌ی دوستان و همسالان، هویت جدید خود را بیابد و خود را نشان دهد. در این مقطع، گروه دوستان به تدریج جانشین خانواده به عنوان مرجع اصلی ارزشی و رفتاری می‌شود و پیروی از معیارها و شیوه‌های این گروه، اهمیت حیاتی برای نوجوان پیدا می‌کند. این همان نقطه‌ای است که او را به یک پیشران اجتماعی تبدیل می‌کند، چرا که پذیرش یا عدم پذیرش یک هنجار در این حلقه‌های دوستی، به سرعت به کل همسالان تسری می‌یابد.

از منظر عاطفی نیز، این دوره، زمانه‌ی حساسیت‌ها، سردرگمی‌ها و هیجانات شدید است. دختران نوجوان احساس می‌کند دیگر کودکی نیستند که باید صرفاً اطاعت کنند و به دنبال استقلال از امروزی هستند. توجه او به ظاهر، پوشاک و شیوه‌ی حرف زدن به شدت افزایش می‌یابد، زیرا این‌ها را ابزاری برای ابراز شخصیت جدید خود می‌داند. در عین حال، عواطف انتزاعی مانند فداکاری، دفاع از مظلوم و عدالت‌خواهی در او بیدار می‌شود که این خود یک فرصت برای اتصال مفاهیم عمیق فرهنگی به این احساسات پاک و ایده‌آل‌گرایانه است.

همزمان با این تحولات، از نظر عقلی، دختران در این سنین وارد مرحله‌ی تفکر انتزاعی و منطق‌صوری می‌شود. او دیگر تنها به واقعیت‌های ملموس نمی‌اندیشد، بلکه به آنچه ممکن است باشد، نیز فکر می‌کند و توانایی درک مفاهیم پیچیده، فرضیه‌ها و استدلال‌های منطقی را پیدا می‌کند. این بدان معناست که می‌توان و باید با او به زبانی عمیق‌تر و فلسفی‌تر سخن گفت. تبیین حکمت و زیبایی‌های حجاب و ارائه استدلال‌های منطقی برای او بسیار کارآمدتر از بیان صرفاً احکام و دستورالعمل‌ها خواهد بود.

با در نظر گرفتن این ویژگی‌ها، روشن می‌شود که هرگونه توجه فرهنگی بر روی گروه‌های سنی دیگر، بدون پایه‌ریزی یک بنیان محکم در این مقطع سنی، اثربخشی بلندمدت نخواهد داشت. این رده سنی و آموزشی، معماران فردای جامعه حداقل در عرصه سبک پوشش هستند و نگرشی که امروز در ذهن و قلب آن‌ها شکل می‌گیرد، تبدیل به فرهنگ غالب دهه‌ی آینده خواهد شد.



پیام شصت و نهم

مهم‌ترین تحوّل، تغییر در اراده نخبگان
انقلابی است.

سرنوشت و سیمای امروز ایران، چه در عرصه‌ی سیاست و چه در حوزه‌ی فرهنگ، حاصل یک کشمکش تاریخی میان دو طرز فکر بنیادین در میان خواص و نخبگان جامعه است. از یک سو، جریانی قرار دارد که پیشرفت را در همگامی با جهان و پذیرش الگوهای آزموده‌شده‌ی مدرن می‌بیند و مسیر توسعه را از آن طریق دنبال می‌کند. از سوی دیگر، یک جریان اصیل ایستاده که هویت و مسیر کشور را در تحقق آرمان‌های بومی انقلاب اسلامی تعریف می‌کند. تمام تحولات کشور، نتیجه‌ی موازنه‌ی قوا بین این دو جریان است، اما مهم‌ترین و ریشه‌ای‌ترین تغییرات، زمانی آغاز می‌شود که در اراده و انسجام درونی جبهه انقلاب، که موتور جهت‌دهنده‌ی اصلی نظام محسوب می‌شود، ابهام یا تردیدی پدید آید.

بخشی از درگیری شناختی در موضوع پوشش و مسائل پیرامون آن، با هدف ایجاد چالش‌های ذهنی و ارادی برای همین جریان نخبه انقلابی صورت گرفته است که در نتیجه آن، خود جریان انقلابی را با پرسش‌های بنیادینی پیرامون اصل موضوع و کارآمدی روش‌ها مواجه ساخت. این تردید، نخبگان انقلابی را در قبال مسئله حجاب و راهکار حل آن، دچار سردرگمی و تشنگی کرده است. اکنون، برخی از آنان اساساً حجاب را یک نامسئله و امری فرعی می‌دانند که نظام را از پرداختن به اولویت‌های اصلی مانند عدالت اقتصادی و مبارزه با فساد بازداشته است. در مقابل، عده‌ای دیگر آن را حیاتی‌ترین مسئله و دیوار برلین نظام می‌پندارند. در این میان، بخش قابل توجهی نیز مسئله را جدی نگرفته و با بی‌تفاوتی از کنار آن عبور کرده‌اند.

این وضعیت آشفتگی و چنددستگی در سطح نخبگان انقلابی، خود را مستقیماً در سیاست‌های متناقض و مردد دستگاه‌های اجرایی نشان می‌دهد. نارسائی‌ها و ناهماهنگی‌های امروز در سطح حکمرانی، بازتابی از همین ابهامات درونی در جبهه‌ی نخبگان انقلابی است. تا زمانی که این نخبگان در قبال اهمیت، اولویت و شیوه‌ی مواجهه با مسئله حجاب به یک نقطه مشترک نرسند، شکل دادن به رویه پایدار و مؤثر در این زمینه دشوار و کشور همچنان شاهد سیاست‌های مقطعی و بی‌نتیجه خواهد بود.

۵۵

این وضعیت

آشفتگی و

چنددستگی در

سطح نخبگان

انقلابی، خود

را مستقیماً در

سیاست‌های

متناقض و مردد

دستگاه‌های اجرایی

نشان می‌دهد.



پیام هفتادم

فقط باید رقابت کرد.

همه تدابیر و راهکارهای مطرح شده در این نوشتار و سایر متون راهبردی یا سیاست‌گذاری در جای خودش مؤثر، مهم و معنادار است. قانون نویسی و قاعده‌گذاری حتماً مهم است، برخورد با ناهنجاری‌ها ضروری است، قانون، ستون فقرات نظم اجتماعی است و برخورد با ناهنجاری‌های آشکار، برای حفظ آرامش و امنیت روانی جامعه، امری حیاتی است، اما واقع این است که اقدامات سلبی صرفاً ابزاری برای ایجاد مانع و کندی در روندهای مخربی است که امروز در جریان است. در عین رسیدگی به این مانع‌گذاری‌ها باید به صورت جدی وارد فضای تغییر در روندها بشد و به معنای واقعی کلمه در همه عرصه‌هایی که معنای زندگی و سبک زندگی را در جامعه امروز ایران شکل می‌دهد، وارد رقابتی سنگین شویم.

رقابت، به معنای پذیرفتن واقعیت‌های امروز جهانی و ملی است. ما باید از تلاش برای کنترل رفتار به سمت هنر شکل‌دهی به امیال و آرزوها حرکت کنیم. در دنیای امروز که هر فرد با انبوهی از پیام‌ها، روایت‌ها و سبک‌های زندگی بمباران می‌شود، تنها طرفی امکان موفقیت دارد که قدرت رقابت بیشتری داشته باشد. باید بپذیریم که در یک بازار بزرگ فرهنگی قرار داریم و برای آنکه معنای ما و نظام ارزشی ما انتخاب شود، باید بهترین کیفیت و بهترین محصول را ارائه دهیم.

این رقابت دقیقاً در همان عرصه‌هایی که معنای زندگی و سبک زندگی را می‌سازند، باید برقرار شود. این مسابقه‌ای بر سر تعریف نیکبختی، موفقیت، کمال و کرامت است. رقبا ما با ابزارهای هنری و رسانه‌ای که خود اساساً پایه‌گذار آن بوده‌اند، تعریفی لذت‌گرایانه، فردمحور و مادی از این مفاهیم ارائه می‌دهد. شانس ما نیز منوط به آن است که بتوانیم روایتی جذاب‌تر، عمیق‌تر و انسانی‌تر از این مفاهیم بنیادین ارائه دهیم، روایتی که به نیازهای فطری انسان برای همبستگی دینا و معنویت، تعالی و همچنین کرامت انسانی و الهی، پاسخی واقعی بدهد.

میدان هنر، خط مقدم این رقابت است. سینما، موسیقی، ادبیات، هنرهای تجسمی و بازی‌های ویدیویی، کارخانه‌های رویاسازی و قهرمان‌پروری هستند. نمی‌توان با ممنوعیت یک فیلم یا موسیقی، با جریان قدرتمند فرهنگی رقیب مقابله کرد. راه حل آن است که فیلم‌هایی بسازیم که داستان‌های ما را بهتر تعریف کنند، قهرمانانی خلق کنیم که جوانان ما با آن‌ها هم‌ذات‌پنداری کنند و موسیقی تولید کنیم که هم روح را بنوازد و هم با هویت ما سازگار باشد. باید به جای نقد دائمی آثار دیگران، آنقدر اثر فاخر و جذاب تولید کنیم که فرصتی برای دیدن آثار سطحی باقی نماند.

عرصه‌ی تعلیم و تربیت رسمی، میدانی منحصربفرد و بلندمدت است. نظام آموزشی ما باید به یک محیط پرورش قدرت تحلیل و قوت تشخیص و قوه‌ی انتخاب تبدیل شود. در این رقابت، ما باید نسلی را تربیت کنیم که زیبایی و عمق فرهنگ خودی را بفهمد و آگاهانه آن را انتخاب کند، نه آنکه از روی عادت یا اجبار به آن پایبند باشد. این نسل باید آنچنان در مبانی فکری خود قوی باشد که در مواجهه با هر آن چه در فضای مجازی



تصور آینده‌ای

مطلوب و منطبق

بر آرمان‌ها، بدون

ورود جدی به این

رقابت، یک تصور

خام و غیرواقع‌بینانه

است. کسانی که

بدون در نظر گرفتن

این واقعیت صرفاً

بر اجرای قانون

های محدودکننده

دلخوش کرده‌اند،

وقت خود و دیگران

را اتلاف می‌نمایند.

یا فیزیکی پیرامون خود می‌بیند همچنان به محتوا و معانی بومی خودمان علاقه‌مند و پایبند باشد.

جامعه به شعارها گوش نمی‌دهد، آن‌ها الگوهای موفق را تماشا و الگوبرداری می‌کنند. رقابت در این عرصه، یعنی ارائه‌ی یک الگوی زیسته‌ی موفق و دلنشین. آیا خانواده‌ای که بر اساس ارزش‌های ما شکل گرفته، شادتر، مستحکم‌تر و آرام‌تر است؟ آیا فرد متدین ما در جامعه، فردی کارآمدتر، بااخلاق‌تر و مسئولیت‌پذیرتر است؟ ما باید در عمل نشان دهیم که سبک زندگی پیشنهادی ما، به یک زندگی باکیفیت‌تر، معنادارتر و رضایت‌بخش‌تر منجر می‌شود. این بزرگترین و مؤثرترین تبلیغ است. تصور آینده‌ای مطلوب و منطبق بر آرمان‌ها، بدون ورود جدی به این رقابت، یک تصور خام و غیرواقع‌بینانه است. کسانی که بدون در نظر گرفتن این واقعیت صرفاً بر اجرای قانون‌های محدودکننده دلخوش کرده‌اند، وقت خود و دیگران را اتلاف می‌نمایند. در عصر فعلی، هیچ جامعه‌ای خصوصاً جامعه پر تعامل و فعالی چون ایران یک جزیره‌ی ایزوله نیست، اگر ما در پر کردن خلاءهای هویتی، فرهنگی و عاطفی نسل جدید کوتاهی کنیم، نظام محتوایی امریکایی با سرعت و قدرت این خلاءها را پر خواهند کرد. طبیعت، خلا را بر نمی‌تابد و میدان فرهنگ نیز همین‌گونه است. انفعال و عقب‌نشینی از رقابت، به معنای واگذاری داوطلبانه‌ی آینده به دست دیگران است.

